

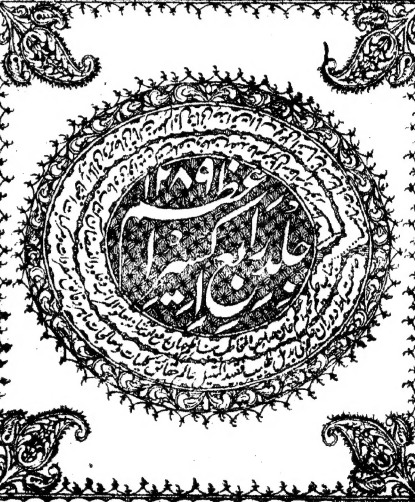
UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232276

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

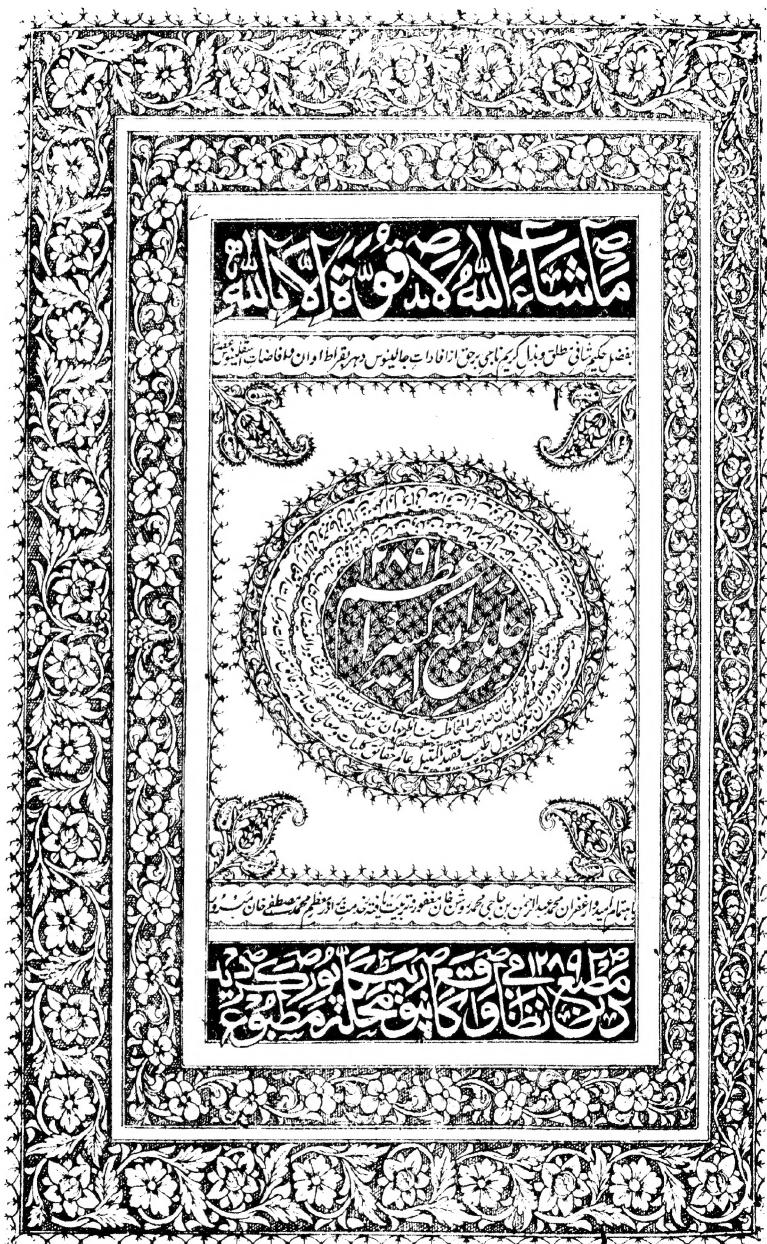
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]



علاج حجر مفاصل

[illegible]

علاج حمی یوم غذائیہ و دوائیہ

علاج حمی یوم زکامیہ ونزلیہ

علاج حمی یوم زحیرہ

لیکن اگر آنکس با نفیج و در وقت بجهان نباشد و تابع اخفقت نبود و آلات میکن بر یکای این قدر لرزه بسبب غایب قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه هست و قسمی از لرزه نسبت کدالات بنیادیه بیوت و او است که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و نفقش باشد و تقریر او گفته که برگاه لرزه چند مرتبه در تپ نفیج مفارقه بر بریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است و اما اسباب قشریه کمتر از اسباب لرزه میباشد اخطای که گوید که گاهی با نفیج حسب کثرت غلط کثرت می یزد و لکن آن نفیج عظیم میباشد و در صفر ضعیف بود و بین جنت از قشریه میماند یعنی اکثر اخطا تقریر نموده اند و قوی بعکس اگر گفته اند یعنی ناقص صغری قوی تر میباشد سبب حدت آن و کاندونی هر دو قول را جامع کرده و گفته اند ناقص در صفر حادث و در زمان کوتاه تر میباشد و در یلغم بالعکس پس صعوبت در صفر و حسب کیفیت و در یلغم حسب کثرت بود و این قول نیکوست و اما ناقص در صفر اولاً بقوت ابتداء میماند و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در یلغم غلطی با بعکس این میباشد لایسا سودا بسبب کثرت تخلل در آخر بنگامیکه لطیف می نماید و محسوس گوید که آنچه سزاوارست دانستن آن از امر نفس در سایر حیات نیست که در زمان ابتداء از پشت میکند و در مردان ابتداء از اطراف دست و پایشانیه فاکده و بقل شیخ بهمان تقریر و در او از مندر بدست و تحمیت مشایخ مدون غلطی بر میباشد و بساست که سبب خلل جمی غلط در اشتیاق است پس بریض از پشت بخوانند یا پای او کشیده دارند و احساس اشتیاق او نمایند تا موضع غلط ظاهر شود و معلوم کرد که آیا در اینجا در دست یا در چون زبان محسوس باخود خفت جمی سیاه گردد دلیل آنست که جمای او مدفون در بلنفت و تراشیدن موی سر باعث کشنفت جلکان و عدم تخلل آنچه میگردد پس بنگام مداخل برگشته است و ادعای می نماید ترش گوید که نفس حلی شع موجب کشنفت جلده نمیشود و لکن افتتاح مسام و تخلل آنچه که محسوس در سر باشد واجب میکند غلظت گاهی بآن زمان منجم می شود و دفعه و گاهی بدین تپ نیز خفت می یزد و موجب آن نیست که بعد حلی شع سر را بوی سر و برسد پس باید که اختصاص آن حلق شع را در عدم پوشیدن سر بجا میاید حکم شریف خان میگوید دیده ام که در اکثر از سترن موی سر بر نفس کش کرد و در و نموده و آیتا دو کس که مقاد و کلن راس در بر و در روز بودند میگفتند که حیات با زایل میشود و تخفیف یابد پس تراشیدن موی سر دنیا دفع شود و از بیت و خلق حاصل میگردد هنگامی که آن و شد که این میسر نباشد و او را و آنست که در حلق راس حیات را بعد از آن فرو نهد و اگر یکدیگر متعلق

طریق تشخیص حیات غلطیه

برگاه و تپ حرارت قویتر از حرارت جمای یوم باشد و نفیض و بول شدید التیق بود و در نفیض و نفقش اختلاف و تفاوت حرکت انقباض سر می باشد و نفیض گاهی عظم و قوت و گاهی بصغر و وضع افتکند و قاروره بی نفیض و گاهی بدیو غلیظ باشد و زمانه تپ نیز بطویل بود و تشنگی و در سردی اکثر وضع و غیر رنگ بدن و زبان و ذائقه و زبان و نبض اول از عرق و تری بدن اکثر عاری بود جمای غلطی باشد بعد از از بریض سوال کنند که تپ به وقت میاید یا گاهی می آید و گاهی میگذارد اگر گوید که همیشه میاید باید دانست که ماده آن و داخل عروق است پس نظر کنند که آیا آن تپ می رود و تشنگی و تمرد در گاه و شبی بهین تشنگی و نفقش کسل بدن بوده و نفیض عظیم لیم قوی نشی سرچ متواتر عرق از اختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از عرقه و غب خالص باشد و در اکثر خلق و کام و لومات و لوزین و درم کشد و با نفیض خارشش بین و جالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سسلان شک بود و بغیر لرزه و مشغریه ابتداء کرده باشد و سایر علامات غلبه خون باشد سو فوض باشد و این تپ و ملو نیست که از نفلیان خون افتد و اگر این امر اضر باشد باشد و تپ کمتر از سوزن و مشابه تر بود و باطن و اگر و لیب و ضیق و عظم و سرعت و تفاوت نفقش باشد و نفیض سخت و غلظت غیر منظم و بول امر قانی و کدر بود و در جمای مطبقه باشد و ماده از عرق داخل عروق و وقت و اگر با عرض منکره در پشت و خارش بینی و ترسیدن و خواب سوزن غلظش و جلد اکثر خمیازه در خاره و کثرت تنوع و کرب و تشنگی و تشنگی شد و در غیر آن از علامات جدی و حصیه بود جمای جدی و حصیه باشد و اگر یا تنگی درین تشنگی شدید و نفلیان و دنی با اسباب

بجست که اگر ضعیف القوه غشی را ایشان طهاری کرد و بزودی بپاک گرداند اگر سادرت بخاند کند و اگر قوی اندزد و بول افتد و علامات ذلیل را
طهار کرد و از این بپای پی و در وقت چشم و صوغ و بسات که غشی را ایشان قبل از نزول اند بخت الضعیف صفوی ملازم معده ایشان را بعضی
مردم کسبست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از آن قطع گردد ضعیف لا غش شود و بپیش منغ غذا نبود و هر کسی که حرارت غریز او کمال
قوت و کثرت را ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد برزگر غذا صبر تواند کرد و از ایشان کسبست که او را هم میرسد اگر چه در معده بسیار الضعیف صفا
و صفا بسیار است که معده و صحو و بخره و ایشان را نه همان قبیل اند و در عدم صبر برزگر غذا و ایشان بسیار است که قناعت می نمایند با شایع و بسیار
که محتاج میشوند با بخت آب اند و از آن بدان بلی اتموت فم معده و بسیار است که احتیاج فی سبوت قبل از طعام ایشان را می شود و اکثر از
ایشان چون ضعیف میشوند قریب بختی میگردد و همیشه شدت ضعف نیسایشند بلکه الضعیف صفر البقم معده میباشند و چون کجی مجز و آب بسیار
یا شرب مجز و آب بسیار نوشاند از غلط صفاوی فی نمایان و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از بول با قنیه ضعیف نشکند باید و در وقت ضعیف
و صفا از این قبیل اند که هرگز نمی توان اندک در او کامل بسیار صبر می تواند کرد و قریب آنها خوانند و خصوصاً که سکن از اعضا و فراخ غریزی نام
در بپای سرد بسیار باشد که لطفاً می نمایند در امثال این مرضی از چه دیگر اند که منع می نمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب آنها می شود
و معلوم میکنند که قوت ساقط میشوند و در وقت غذا می خورند و ضرورت پس خطا می نمایند از دو وجه اگر ایشان را غذا میدادند و اما آن خطا و غلطی
از بخت غلطی بود فی حاض نشود و رای این مرضیکه ایشان را اثرات خام و صفاوی و بسیار و سبب خلق عدم فیم بهم سر و خلق و تحمل میکنند و بسیار
میکنند و مواد قوت را ایشان را منقطع می سازد و تجارت ایشان کثرت می نمایند پس میشدند و با این که در خارج نباشند و بر سر آب بسیار
و تخلیل می نمایند و مفر و غذا در عرشه میشود و لب زین ایشان احتیاج میکند سبب بیخ فیم معده و نفوس ایشان مجز و بسیار باشد و بخت
معده و صحو و بخره و در پیوسته قلب ابن عباس گوید که تدبیر غذا و حیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب قنات او و بحسب تدریج و
اوقات و سالی و بحسب عادت مرض و بحسب سبب میل اشتها و بحسب قنات و سبب و بحسب نفس سبب اما از اینها در مصادیق
اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حیات و غیره امراض بعضی از آن حاد و بعضی تمطا و از میباشند و احسبست که تدبیر بعضی غذا حسدست
مرض و تمطا و آن بود که بر آنکه امراض حاده را اقتضا است بعضی از آن در غایت حدت باشد و اکثر است که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی
گردد و بعضی از آنها با بقول مطلق است و او است که در روز هفتم و نهم و دوازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حادث در آن اطباء
و او است که از چهاردهم تا بیستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در قنات
لطافت بود و مثل آب خالص مجز و بجلاب و یا جلاب و یا مار العسل و سکنجین و اگر از آن قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که
مارالشعیر بشکر جلاب یا شربت میفش دهند و اگر از آن نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد مارالشعیر با قنطاریل او و همند
یا مارالشعیر مصفی در روزی و در مرتبه یا مارالشعیر در اول روز و بعد نیز در هر دو که در اسفناغ یا خیسره آن و سکنجین امر حاد است
می شود و تدبیر امراضی که آن کمتر و حدت ازین میباشند باید که غلیظتر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا
لطیف تر باشد و هر قدر که مرض در از تر باشد غلطی بود و اما اکثر در بعضی امراض حاده مارالشعیر رفیق بدینند و آنچه در از تر آن باشد مارالشعیر غلیظ
و مارالشعیر شقیل آن دهند و اما امراض مطا و مثل شحمی غبی خالصه شحمی و لاطی و شحمی ریح و مانند آن از امراض مطا و باید که از آنرا تغلیظ غذا کنند
و لطیف ننمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض منتهی رسد پس هرگاه لطیف غذا در شل بر امراض کند از منقطع قوت نیز در تنهایی مرض این باشد
و در بعضی از چنان قوت نهش که بدان عفا و است مرض کند چون مرض قوی تر از منتهی باشد و از نهج می باید که لطیف غذا را تعلیل و در امراض
امطا و از نهج منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از نهج غلظت شل گردد تا او را نهجست و در وقت و در اندک و تا به نشاید از نهج مرض را

استلای راس با فضل بحیث آنکه در اوقات اول دفع آن بسوی سر زدی کند و با وی اخلاط در حق تعالی در دو صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نفخ ظاهر بود از نوشیدن شراب مایه رقیق نفخ یا بند جرابی که گوید که شراب شیرین از بر آنکه بیشتر غلیظ باشد سده آرد و خداوند بصفه آوی و در موی را سخت زبانی دارد و لیکن آنچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سحر را سود دارد و مضافاً تنفس را پاک کند مگر غلط غلیظ و لزج را پاک نکند و از آن وقت منصفه و جالبه باید و الهل و سکنجبین معتدل و کشکال اندین باب برای آنکه اگر کسی این

معالجات حمیات حاره

شیخ مفید مایه که بخورد یا قوت از تنه بر زمین و او در وقتین و انضاج پس استقران بعد از آن و آنچه گفته شد از تغذیه این همه را از جمله است که حفظ آن در دنیا واجب بود و اما وجه تسکین شدت حرارت بر تبرید هوا و تبرید غذا و اطایه ضنانات و باید و باید باشد و با مسکین مثل لعاب بنبول و لعاب بمانه و آب برگ خرفه و رب السوسن و دهن تسکین عطش نماید هر گاه که بدهن حلیق صاحب من عاودا تریب نماید و خشک نگردد از نهامات نافع بعد سیاست که گاه انتفاع یا بند با استعمال چغنه های حوی از آب پیوند و نه و خیار و کدو و برگ خرفه و بون که با قوت انتفاع بسیار و بمانه که هم امکان هر وی مسکن سر کرده باشد و تبرید و مینع عذوق و بدو بوی خلیق با دکش بسیار کند و هیچ نیاید به تر نشاندن که آن تبرید هوا است و اگر خانه قریب الیحد که بگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه از آن جای که قطن بر روی گوند داخل کرده باشد بهتر است و چون در آن قرار و در شاست بریزند و آب شیرین در آن سیلان کنند و دست بر عرض بشک بپوشیده بود و درش که بر آن خواب کنند از بویای طربستان و مانده آن باشد و سائر ترش از لطافت بید و در میان بر آن گلاب یا شیده و سید و نیلوفر و گل سرخ و بقیضه بود و درش او طبقه یک در آن خنوشه باشد از زرق با یک فواکه خوشبو باروش سبب و در اقسام او دو خوشبو گلاب یا شیده و نیلوفر و سید که بر آن صندلی و کا نور در کرده و کاف شراب خوشبو یا سکر باشد نهاده باشد اغایت معید بود این بود تبرید هوا و اما تبرید آنست که معده منده از شراب و الیحد و مایه و غیره و اگر با تبرید از قلیق باشد با در القرح و آب پیوند و نه و قنده نشوی خاسته و اما از آن که با سکر اغایت نافع و از آنکه با صلیح تسکین عطش ایشانست انتفاع معمول از آن سده و اما از آنکه با صلیح تب از نوع بعد تعفیفه شدیست و اگر با تبرید از قلیق شاد آب اما آنچه خوش ترش و آب غوره و آب قوت سیاه و آب ترشی بوی غیره که آب ترشی ترش و آب زرشک مانند آن مثل آب سماق بدینند و اما اطایه ضنانات از خصصات مذکوره و خصوصاً گلاب یا صندل برگ سرخ تازه بپندل و کا فورساند و آب کشنده و آب کاسنی را با اینا تبرید بسیار است و لعاب بنبول یا سکر و گلاب یا بنبول و لعل و لعل کردن بر یکو میرات اعظم و انتفاع نیز است بحیث آنکه چون از جگر اعتدال یا در آن صلاح اکثر اعراض بود و دست که آب صلاح یا دیگر آنجا نزاد و سر فواید و سر و گلاب یا بنامد باشد و در احدی لالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر ایشان آب یا سکر نیز بنامد بلکه مشغول با گلاب بر بخاراتهای مطبوع یا بوی و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مایه بسوی اسفل و منع اضافت عدل شکل عضا و عجز و پاشویه و اگر زک و گلاب یا بنامد و در غایت از غلات و اطایه بخور مانند استعمال نماید و مضرترین فطول در مثل استلای سر و شیدن شیر و سر است زیرا که بواسطه کدورات و درم بر سر نمایند و بلاک میگرداند و سالتین اوقات خطیل راس استلای و آنست که بخارات صفه آوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل ریح قوت بسیار است که ضرر نکند بلکه فایده بخارات صفه آوی شناخته میشود از حال خواب بسیاری و طوبی تنوع بیست آن پس اگر خواب یا سالت یا ترشی می شود در باید از خطیل در پنج حذر کنند و خوشش در جذب مایه بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در وجه و بینی بسیار باشد در جری خون از تنوعی تبرید و اگر با صندل یا نیست و در گاه تبرید کنند از غلات تبرید شدی حکام تعرق و تکل بر بنامد بلکه رعایت آن واجب است زیرا که با سالت که بسبب مرض میگرداند و اگر آنکه اثر خطیل مرض سالت از حد است که در حیات حاد از دفع صبح حد نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاد نمایند و طبیعت در تحت فصول استلای معاد و دفع از آن وقت میکند که اگر کسی بیدار بیدار فصول باشد و گاه فصول بسوی عالی بروج نمایند و در مثل سرسین و دفع درونی در سر میگرداند و گاهی ترش خاش

گاهی دادن در حیات و دوی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را که کند و موجب صاحب خاصه التجر است و آب سرد را بطریق جرأت و دفع عنفوت و تطهیر خون محل غلیظ است و تطهیر غذا و ترک آن در سرفه و سینه و اسهال لطیف صفرا و شل نفوس مسل یا مطبوع فوکه یا آب الیمین صل جلیه آوردن و یا تبرهنه س و عناب الوی بخور لطیف تر ناید گاهی بقرص کافور حاجت افتد و بقول صنف اقتباس مطبق تا بهفت روزه بان تبریک در مسم و نوش فوکه بر عمل آید و ترک غذا تا سه روز اگر نماند بغایت نافع بود و الا آنکه اگر نماند به طبع به بهند و در پیش به مطبوع آید و باقی نفوس آن و با مطبوع شامه تلهین مطبوع نمایند و در نیم شب کاسنی و دمنجم کدو و تخم خیارین هر یک بهفت ماشه لعاب بخیول و بعد از آن هر یک سه ماشه در گلاب عرق کاسنی و شامه تله و نیلوفر و غنچه بربک چهار توله برآورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه باشد بهوشانند و غذای ریح و موشا و ماشه بخت با عرس و یا شاد اسفناخی و بهند و بهین غنچه تا روز دوازدهم سه توله داده تبرید تا روز پانزدهم بهند و در پیش اگر اندکی تب باقی مانده باشد باید که روز شانزدهم به مطبوع بربک پوست باید که روز بیست و یکسده هر واحد نیلوفر شربت و در ذکر لطیفی چهار توله اضاف کرده بهوشانند و غذا بهند و در روز بیست و یکم صل طبا شربت لوبان چهار ماشه لعاب بیدانه سه ماشه در آب کاسنی مرق و آب بیدانه سه مرق و نیلوفر برآورده شربت بزری بارو با محمل سه توله شربت شربتی بهفت ماشه در بند و شورابی زغال بایان تنک و باربج خوراند و اسفناخ و زطیه اندازند اقول خدا قی میگوید که در حیات مطبوعه نیز خطا اعراض علمه که در علاج کلی حیات غفنه ذکر شد اسفناخ داد و تبدیل سور و راج و تدبیر غذا باید کرد و آیه این حیات و داخل عرق مصصورت میباید که در غذا نماند بلا احتیاط و صفرا و عفونت بخور خون که اگر دوستی که چون طبیعت حل بر آن نفوذ آن سیرا در آن شود بر الضایج باقی بچکلی آن و اختیار آن بحوت قادر گردد و سور مزاج در ریح حرارت تب و میل نیست پس باید که بهند و تبرید آن مبر و مطب باشد الا آنکه رطوبت آن شایا و انجم طلب باید که در زیر که استعمال اشیا ی طبع در تب مامون العاقبت است و اما بر دوت آنها و نیم طلب نباید که بهر آنکه استعمال اشیا ی باره غیر مومن و یا غنچه شربت در هیچ حیات و لکن اشیا ی باره با فعل مثل آب سرد استعمال آن تجدید تحصیل نشیر احتیاج افتد زیرا که اجنب است که آن با مضج ماده مرض میگویم که قوت قوی و عادت مطابق باشد و اگر عضو شریعت ضعیف و دارم نباشد استعمال نماید شمع میفرماید که غرض در علاج تب دوی اسفناخ خون کشیر است تا آنکه نفشی قریب گردد و غلیظ جبر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد تبرید آن و تنقیه آن از غلط و رقیق آن اگر غلیظ باشد بر شربت مطبوع خون در کسیه مکررات خون غلیظ مثل عسج و ماش و مکررات خلط خام مثل خیار و بادنگ و بیج کا بهور خورده باشد و آن تضایج ماده داخل تب و تحلیل آن اما اسفناخ مثل فصد اگر فتن از دست نیست در بر فصل کربت عارض شود و انتظار بجران و مضج نباید که اگر نماند باشد که از آن حد کند و نگذاردند اما لعاب مضج که در دعه فصد نماید پس اگر تب دوام کند فصد کند و مرقه بعد از فصد نماید تا آنکه قریب بغشی گردد یا در غش افتد اگر بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز تیرید مزاج قوی مثل سائر بولات میکند و اگر ضعیف باشد از آن بلایک میزند و قبله فصد و نوشیدن آب سرد و باست که از تبرید دیگر غشی بسیار و فتن در فصد اولی است آنچه استعجال آن واجب کند مثل خوف الضباب خون جنوی مختلف نباشد زیرا که اگر شران که در تب غشی رسد بالغ بود و باست که تا راج فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشفت کشته تا باسد که اگر شران صحت حاصل شود و آنچه از ضعف غشی انقبض بالغ عارض شده باشد که آن اختلال لطیف و سکون نمایند و اگر نرم است که در تمام طبیعت کشته تا در شل آب انارین و آب لیمو شیرین و مغوش تا بحیث شربت و تر تندی و شبان ضعیف و گاهی نزدیک مضج احتیاج است و اسفناخ مثل طبع و شامه تله و خیار و بادنگ و بیج کا همیشه در حال مرض احتیاج فصد از دست نزن فصد در پیشانی با حجامت میان و دوشا که نیست اگر چیزی از بری سبب عارض من نباشد اسهال نمایند بلایک که در مرقه میکند و تبرید میزند که کشف باشد مثل ترشیا و قطع بود مثل سکنجبین بزری بارو و سکون غلیان باشد مثل مغنچه با دانها که از فصد غشی عارض شود مانند آب غوره تر کرده بخوراند و اگر عافیت خود بخورده عارض گردد قطع کند که روز در مقابل غشی و اما تا تحلیل غش باشد و بعد عناب کشته و آن نیست که عناب یکصد عدد در آب پنج توله بخوراند تا سوسم حصه بماند و البیه صاف کرده باشد که بقرص آرد و بهر قدر که بماند

تخم خردل یک سوره بخورد تا اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب سنبول و وزن نیم درم طباطبائی اضافه کند و اگر در بعضی ضعیف باشد بصحت خود معتدلا بکشد تا اول طعام بود و این در روز و با عادت غذا داشته باشد باید که مالو الشیعه در مرتبه در هر روز بدین سبب که نفس مرضی بخوبی از بنی ناسل نشانه مرضی را در او خور و زکک بباریک کوفه بشکرو آب سرد یا پست جو یا پست گنم محلول آب بگر و سر کرده بانبات بدمند و اگر این دو اجنبی و سرکه و زیت بنفشه را رنگ و خیار و روغن بادام و مشک طرز ذکر در آن بفت انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرضی از امر اضعی باشد که از نشان و انقباض در چهارده روز یا بیشترده روز یا شصت صاحب اوراق بلوط آفتاب آب اناریا شربت مذکور یا راغیاور یا ترباید و در بلوط آفتاب مالو الشیعه بکشد و در ساعت چهارم پنجین سوره یا آب سرد بنشانند و بقضای قلیل از مزورات معمول از قبول نکور و آب بخور و بخور غذا دهند و اسهال اگر قوت ضعیف و عادت مرضی بخورد و در بار روز در او باشد و اما انچه از امراض در پیشتر ازین مدت انقباض نمایند باید که غذا زیاد و مرتزین و غلیظ تر که در تبر امراض گذشتند بنهند تا بیکه معده انقباضه حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلین بغلوس خیار شنبه و ترنجبین و قمر سندی و آلو و شش خشک و شیر خشک بحسب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدمند و اگر احتمال این نمایند شافه معمول از خطی و دودره ازنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بر دارند و اگر ازین چیزها اجابت نکند خنک تلین معمول از شکر و روغن کنجد و آب گام میا معمول از جو کوفه و بنفشه خشک و برگ چغندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر سرخ و یا آب چغندر افشرد و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مرضی را مالو الشیعه بناید و اگر طبیعت قبض باشد و گویا استعمال چربی که تلین طبیعت نماید و اگر بدمند جایست کشیر مریض کرده باشند و همچنین بگاه مریض محتاج بقصد باشد بدون استعمال قصد مالو الشیعه بناید و همچنین اگر مریض در بعضی اعضا یا باطنی در بار بدن او نیست که مالو الشیعه و یا غذا و یا تبر بدینا و اگر اسهال در دو چون زمان درشت بسیار گردد بخور و کتان سببول در لعاب سببول و روغن بادام شیرین و نبات سس کند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب سببول و جلاب و روغن بادام شیرین بنهند و اما العرق بباریک آب انار و آب بند و بنزد جانی و مالو قی می نویسد که در سونوخس سادت بقصد سالیق و بفت انداخته و جالینوس میگوید انچه که از قصد و حاجت مانعی باشد در او حاشا آفتی نباشد علاج آن باب سرد کنیم و اگر در حاشا آفتی باشد بنزدیکه اندک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر از مضرت تب باشد علاج آن هم باب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد یکشاد و سده و گرم کردن امتلا مشغول کردیم و اندر بدو آفتی در کشاد و گرم کردن امتلا او بسیار بکار گیریم محمد را گوید بسیار باشد که اندر تب حاده آب سرد دهند و پی فی الحال اسکان شود و لیکن بعد از آن تب آبسته تر آید یا که تا چهل روز یا بیشتر برسد و ترعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در بنام میا همچنان باشد و سبب آب سرد آن باز ماند و در آن اخیرا قفس پس بطیب و اجابت که نیک تامل کند اگر ترجیح علامت تبیه بخواند و در آب سرد تا فیکند و الا اقدام بر شرب آن نمایند زیرا که خطر آب سرد دادن بیش از آن باشد که بیماری را در آن نشود و اگر نه خطران بزرگ باشد چنانکه علاج تب محوره یا در آید و بگویند که مریض در دو طریق را از مودم نوشیدن آب سرد را خطرتیاق و بعضی طبیبان گفته اند که اندر تب یا استفراغ همچنان که تب در تب محوره و در این ادویه تب محوره جالینوس میگوید هرگاه در سونوخس قصد که شود ممکن نیست که باقی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندر تب پیشخ علاجی مانع از قصد نیست خاصه چنانکه بخشد رسد و اگر قوت چندان باشد که تحمل غشی گردد خون بدو سد و دفعه بیرون کند و تب محوره که اندر تب پیشخ حال را غیر قصد نشاید کرد و اگر از قصد کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیماری را بجا جات میسر و یا سبب منتقل گردد و یا تب عرقونی نشود و از بهر که طبیعت خون بسیار را که گرم شده انسیل کردن بعضی و از عفت نگاه نتواند داشت تا بحال بمرگاه در قصد اخیر که در تب محوره باشد که بملاو طبیبان علاج طلال گرد و زکک اندر تب تب هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را که باید کرد و اگر در امتلا بقصد بود یا با سال یا با بارابول و اندر تب غیر حرارت خون زیاد گردد و قوت تر شود و قوت بلان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت قصد ممکن نبود و اسهال و او را در در حرارت زیاد که بعضی سبب تسکین بلان التهاب واجب کنند و التهاب را بقضی تسکین است و تسکین را بت چربی میسر و نتوان کرد و و سرد یا سده زیاد کند و سبب سده امتلا بناید و از حاشا

پوشیده دارند تا مستنشق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را میزدانند و اگر این تب سرخ و دروز و لو وسینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه بنوشند
 بر واحد سه درم عنباب که پستان هر واحد ده درواز شکر سفید و زنجبیل هر واحد ده درم بنوشانند و تبین طبیعت بیشتر بنفشه و زنجبیل بیشتر
 با فلوکس خیار شیر بر واحد سه درم کند و اگر با وی سه باشد سحرگاه شربت خشتاش ده درم در آب گرم حل کرده بمهند اگر قبض طبع باشد و از ملین
 و شیاف اجابت نشود این حقیر علیه بنی عمل آرد بنفشه خشک پستان نیلو فیر واحد سه درم کوفته کشت برگ پخته یکدسته هر دو درم در آب
 بجوشانند تا نیمه طحال بماند صاف کرده شکر سیاه در دو درم آب کاسنی سرخ درم روغن بنفشه ده درم برکن رفته کشته کنند و بعد از آن طبع طبیعت بکنجش سازد
 و قرص طباشیر طبع نماید هر گاه در بدن بعد از هر صبح باقی ماند و قلیل نشود و داده در عروق هنوز باقی باشد یکدیگر بنوشند کاسنی سه درم پوست بچ
 پنج درم در آب خوش را ده صاف نموده کنجش بساده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این کنجش بر زردی ده درم بنوشند که آن آرد اربل و طلیف اختلا
 و فقه عروق از انقباضی اطلاع کند تصفیت آن تخم کاسنی تخم کشمش هر واحد سه درم پوست بچ کاسنی پوست بچ کبریا هر واحد هفت درم تخم زرد
 تخم خیار تخم بارنگ هر واحد هفت درم سدر انکلیف در دو درم در آب و نیمه طحال سرکه کشمش بارنگ زردی کاسنی بنوشانند تا بچشاند تا بچشاند تا بچشاند
 کرده شکر سفید یکین یاخته به تمام جلاب آرد خنجره گوید که بعد از هفت صبح شربت ترشندی یا شربت ابار یا شربت عنباب باب شدید البرو
 یا بایج یا برف بنوشانند غذا کمزور عدس محض باب فوکر ترش و عذرات مطبوخ بزر شک یا سماق سازند و طلیف طبیعت بیشتر شربت و ترشندی
 یا شربت دروگر در شربت یا آب اندازین شحون و شربت شربت آلو مسمل یا بنفشه شربت عنباب پستان و آلو و گل سرخ و زردی بنفشه
 کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و با وی سرخ و طحال مهدان باز و زردی فغانک نشات کسب یا شیرین بگویند و در روغن بادام و طباشیر بر مغلط
 با وی سرخ بنوشانند شربت فوکر و کنجش ساده باب برف و عنباب سبزی بنوشانند و اینها را بنفشه شربت آب کاسنی کنجش و شربت صندل
 آب شامبو آب پندانه و نه است سه درم زردی یا بچ روزی بنشیند و اگر بعضی ضعیف بسیار باشد ککک آب کاسنی سوده بشکری آب سرد یا پوست بچ و شکر سیاه
 و گاهی اقراص که در طباشیر داده میشود و الفرج این تب را بنفشه و در آب و کافور طبع باشد تبین یا شربت کشته و از این ملین را بنفشه شربت کافور
 عنباب پستان هر یک یا زده عدد و نیز بنفشه درم ترشندی ده درم کل سرخ سه درم شامبو یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشمش بنفشه
 بادین تخم کرض هر یک و درم ملیله زردی سی هر یک پنج درم جوش ضعیف داده و شش بنفشه و سوسله و زعفران داشته بعد سه روز هر صبح عمل درم
 داده و کنجش ده درم بنفشه بنوشانند و بنفشه و ککک اگر کمی مطبوخ در آب یا شامبو یا شربت بنفشه کنند و بنفشه شربت بسیار برانند و اگر از این فواید
 گردد و اعراض تب محو نشود عارض شود پیش بر این در آب او یا یا بدیکر و فصد کنند و بوب خامضه بپزند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و
 در آب بنفشه بوب بکوه را غدا به استقبال نمایند و آب سرد و قرص کاغذ بنفشه بخوراند و چون از تب خارج شوند از شراب محوم و شیرینی پسر کنند تا
 اگر قرص صحت یابند و اجابت خود رجوع کنند و فواید گفته کل تب دانند اگر در روز سوم منتقل نشود و بهتر و امیدوار تر است و اگر در روز سوم شدت مانند
 و الا تب بر شرو صحت نماید و صاحب صناعت گفته اند که اصبول اعراض اعظم آنها حمایت دانسته است و ثابت گفته که در بعضی اوقات تب را در پنج احوال
 بهشت با جلاب سبزی بنوشانند و بعد بنفشه با بطور فنج کل از این از یکدیگر نام آوردم بمهند که خاصیت او تعدیل مزاج و دفع ماده ماکله
 بصدر است و همچنین اگر گویا که اگر در تب تاخیر فصد کنند که یک اعتدال بر شربت بپوشانند و بعد از این بنفشه شربت ککک و شکر سیاه
 و از غذا و کدیس اگر تب است که در کفایت باشد و اگر عود کند و از آن نمایان آنکه آب سسته کرده و تب نشود و مجدداً تب بپوشانند که یکدیگر
 و این تدبیر بسیار نافعت و تجربه و استعجال آن کرد و از آن خلق کثیر از نظر عظیم خلاص یافته و بنشیند آب سرد و ککک و زردی و از این
 مگر که تب با درم بنفشه یا بکلی باشد و با وجود این نیز بنوشند و اگر عود کند که حاجت بسوی آب شدید باشد و درم مذوق و فواید که آنگاه درم
 در رحم بکارد یا شامبو و خامضه و حجاب برید و بعد باشد و علامت شدت التهاب به بچان و خفاقت است اگر این حال دوام ندارد و مصلحتان شکر طبع

بنفشه شربت ککک و شکر سیاه

بنفشه شربت ککک و شکر سیاه

علاج
علاج
علاج

و در آن نجات بند و زیر قلب چنان متشنج گردد و دلالت کند بر غلیظان خون و درین هنگام که ترا خلاص نمودم بگویم بنشیند آب سرد تا آنکه رنگ سبک در زیر
اش نیامد و باره با قوه درین باطنی احتیاج میسوی آن باشد زنده و با چنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد از مدت یک ایشان را غشی افتد و عروق
در جوف آنها در انقباض مانع بشکافد و دعای یا قوی نماید و بلاک شوند و در نوشیدن آب سرد و درین نیست الا طول مدت و تب و لرز آن و صلابت
درم در اشتا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون قصد آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت اوقاتی مانند آب انار یا گلکند اما را الشیعه یا کسبجین یا قوی
علاج کنند و بن طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تدریج مع تطبیق است و اگر چنانچه نفیج و بحران را بطی میسازد زیرا که من این طریق را
حزین و دیگر را خطی و درم و کسبجین که من طریق لطیف در انتظار بحران و کفای می نامم و لیکن برای آن
عارض شود و گفته که هرگاه در مرتبه طبقة قصد را تا خرافت در ترشی ترش و قوی تر سندی و بدین که آن عفویت خونی منع کند و تطفیه حدت از امالی و این طبقة
گوید که علاج تب دومی قصد را دست است و خون مقدار کثیف خارج نماید زیرا که خارج خون درین تب علاج عظیم است و لازم نیست که با تمام سابقان از اشتیاق
آن التفات نمایند چون اهتمام بقصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در ساولیامی قصد کنند و در استقرا غرضی از روزی تا روزی و بحال اعتدال
نمایند تا قوت را از اجزاء و حائق نشود و متاخرین تا روز سوم قصد میکنند و روز چهارم از قصد احتراز نمایند زیرا که در آن توقع بحران عروق یا بر عافیت
و محتاج از انواع علائین تب پسوی قصد تدریج است پس باقی انواع آب آنکه نوعی احتیاج بقصد بود بلکه حاجت درین بر روزی از اضطرار شد بهرست
و بعد قصد مرض را در الشیعه و بعد آن کسبجین بنوشانند و آب انار بخوش آب تمر بنهند و آنگو بجلاب بدنند و شیخ و قوی خرقه خیار کسبجین و لعلاب بجز
بجلاب بنوشانند پس اگر لعلاب زیاد شود اما را الشیعه کسبجین بنوشانند و اگر مرض ضعیف گردد اما را الشیعه بدفعات درین روزان را بخورد و کسان را در لطیف
آلوده باشد و اگر سبب عارض شود تقویت سر بر صندل و کلاب و آب حی العالم نمایند و تدریج سیت بجلاب که کافور کند و اگر سرفه حادث شود لعلاب بدهند
و شربت تخم شربت استعمال کنند و چون تب ساکن نشود و روزت معمول بکند و واسفان بخور و بچ که بوش و شام غرض خوانند و در گاه حاجت باشد در حمام داخل
کنند و غذا بچرخ مرغ یا سببی مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند و خضر بن علی گوید که اولاد را بعد از قصد و تطفیه و تطبیق غلظت و طبیعت
بحقه لیل که در آن جود داخل بود و فیتا و مسهل و آب نفیج آلوده در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم و طبقة کثیف و شمشیر عذاب بستان کلان غرض شربت
و خطی تخم شربت را با شربت استعمال کنند و غذا بدهند و آب شربت نیلوفر استعمال نفیج تمر بنهند و آب انار بخوش مشحوم مناسب
اگر تلبیس قلع آن گردد و حال متوقف بیند و فارور سرخ غلیظ باشد و مرض روز به روز بقیه رسیده باشد و حال از تلبیس تدریج تا روز دهم بپسور باشد
در روز دهم روزیون خطای لعلاب درم و باقی را نیم درم و جوان را نیم شقال در شربت آلو عسل غیا شربت در خون با دام بدنند و عصب آن شربت با
چرخ مرغ بچرخ بچرخ باید و او پس اگر تب در روز یازدهم رائل نشود و تلبیس طبیعت بحقه لیل در روز دوازدهم کنند و اگر حقه بمرض مناسب بود
شیخ و کل منقشه و سببی و نیلوفر شامی هر دو و کسبجین و اصل السوس ربع جزو عروق کا و زبان عرق نیلوفر آلوده در تخمین سبب سوز مل که در شربت
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهارم تب منقلع نشود و روزیون و غار لیل در دسل خیار شربت بدهند و اگر غرض درم فعه بود و کثرت
اضافه نمایند و غذا شورای جو حبه مرغ باشد تا آنکه تب قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تب دومیست بلکه از آن جهت است که آن تب
عفو نیست و ازین قیاس است که تب دومی صرف نباشد بلکه مختلط بصفر بود و بهتر علاج صاحبان تب اصلاح مزاج برای واصل قبولی است
و آن بقصد و کلاب و سرکه نمایند و اگر سبب وقت باشد آب سرد نفیج العلام است الا کفای در زنده میگوید که علاج تب دومی قصد و خارج خون
باستقصد است و اگر چه بدفعات بود و حسب قوت بعد از آن با استعمال مبرزات مثل ما را الشیعه و ریاس فو که مخصوص صاحبان آلوده ترش مثل
روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمیل بنواش عذس و زرشک و آنچه مخصوص طبقة شربت عذاب و طبین فو که در ما را الشیعه و سبب
است این همه بعد از قصد استعمال کنند و در مذکره بنویسد که علاج سوما خن کائن از خون داخل عروق با نفیج فیتا است تا مابقی رسد و اگر

در احوال باشد بعد از تریه بر بوی فواید اشهر آنست که بخند و غم می گوید و گاهی حاجت بهار الشعیه یافته و بسیار باشد که بعد از قصد طلع و رؤیت
که با طالع و دالش بر غنای آن که در غیب مذکور گردد و احسن شود و حال طبع طبعه که آن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون با بعضی آن تعفن نگیرد و بسیار
بفصدت اجماعا و اگر کل متعفن گردد جالینوسی را بعضی از آن فصد و لا تمنع میکنند و لیکن برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون و بهر صورت
تا صاف گردد و با استعمال نموده آن مثل شربت عناب و ششخاش و بر سبب اصول و فصد بخوبی که مذکور آن باشد سبب ای کجاست و ششخاش و سبب
نیست و عدس با سبب کباب الخفیه است و موزات آلوده را نیز با لیسین بنده و این دو را برای این پی مجرب و از آن که نیست و ششخاش آن همان بلوغ است و
که در علاج سرسام و موی در قول و کولف خلاصه مذکور شده و آن بطریقی از خواص عجیب است آنرا باید داشت و دانش بدن فصد صاف دست و پا ببرد و کشتن
و سر کشته و بعضی در حاضاب برای بنده هرگاه تعفن خون از خطا دیگر باشد علی هر که سینه و از مجاری شرح اشتغال از آن کشتن نیز باید از هر چه
در این کتاب

احیای صفراء

شیخ الرئیس مفرماید که حیات صفراء پس قسم است غلبه و غلبه لازم و محقق پس غلبه و اگر با خالص باشد و آن از صفراء اجماعی و دایم پس
و آن از صفراء غلیظه که پس از اشتغال با طبع از وی اختلاف مانع شود یعنی ترکیب از آن گوناگون باشد که در دوا و یکی شده باشد و بسیار
میان هر دو نبود و قرشی از شرح قانون میگوید که صفراء از خارج عروق باشد و آن یک قسمت که از آن غلبه کرده گویند و از داخل عروق
باشد و آن دو قسمت زیرا که آن یا قریب از اعضای شریعتش قلب باشد و از احوط باشد و یا چنان نباشد و از آن غلبه لازم خوانند و محقق نیز اگر چه
لازم نیست بلکه اگر چه با و مخصوص با همی گردانیم با هم عام مخصوص شده بعد بر و احرازین بر سبب یا مادی که صفراء ثبات و آن غلبه است
چنان نباشد و آن غیر خالص باشد پس قسم می شود صفراء می باشد که اکنون هر واحد را در قسم بیان کنیم و این قسم اول از غلبه و این را
رومائی نظرا و گویند و در مبدی که فانی و آن تب صفراء است که یک و در میان آید باز در و سرا و مادی که آن در خارج عروق متعفن گردد پس
اگر آن صفراء خالص باشد غلبه و اگر خالص گویند و اگر صفراء می باشد صفراء باشد که از غلبه که غیر خالص باشد و چون مادی که خالص
صفراء خالص است و از آن گوشت و مایل به پوست واقع امید سرعت قبول فیض تحلیل درین بیشتر است اما بجهت وقوع خطا و سبب در تریه داده
بی فیض و بی استفراغ ماند پس بسیار که این تب غیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از حیات تداوی می و فکلی افزای محقق و بسیار
منتقل شود و غلبه و از آن که در دایره اید و تریه و شدید تر باشد و در ریح خلات این بود و ایضا از به ابتداء بقوت که بعد از آنکه از کم تر گردد
و سرعت زایل شود و در ریح بعکس این باشد و حرارت غلبه سالمت از حرارت محقق بود و هر قدر که کم است را بر بدن فیض اید و ثبات نماید و اگر
بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محقق التهاب زیاد شود و فیض او سرخ و پیوسته و در القیاض و انقباض ملکه مختلف در آن بود و باشد و در ابتداء آن وقت
انقباض اجماعی از تضاد فیض است و خاصه این تب است که یک و در میان آید اما اگر دو غلبه مرکب گردد و فواید ای و اما تب بلغمی هر دو باشد شود
پس سبب رعایت غلبه نیست که در غلطی ملکه را بصیبت که رعایت و لاکل دیگر نمایند از فیض قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات مادی
صفراء و فواید آن بود که آنست و از آن گفتند که اگر تمام کلی بر فواید حیات کنند در دالت بر فیض مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هر مبتلا
که شدت عوارض دالت بر حدت داده میکند و منضع بر رودت داده و اگر غلبه مرکب شود بر ضرورت نیز تر بر هر دو آید اما یک و دیگر و در زیاده
همچون شرط الغلبه که داده صفراء و بلغم و خارج عروق متعفن شده باشد و در زیاده و یک و در میان آنست که چون غلبه غلبه می شود و در فواید
یک غلبه می شود و در فواید و غلبه و اجتماع و غلبه باعث از دایره اید و اید است و قرق درین در شرط الغلبه مذکور از اعراض لازم است که در
و اصحاب غلبه که گاهی حسب طبع عارض شود و سبب از روشنی و کلام و آواز و بسیار باشد که غلبه صفراء از دیگر احساس نماید و قرق
میان غلبه خالصه و غیر خالصه آنست که داده خالصه لطیف خفیف باشد و در فواید او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منتقل گردد و اگر در آن زمان

باشد و پس اگر از تن بسیار نازده گردد و آن غیر خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا به وقت ساعت بود و گاهی از چهار تا بهشت و تا سه ساعت
 باشد و در صورت و در جای بسیار و در وقت قطع شود و انقطاع او بخروج صفراء و اسهال یا یقی یا عرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه تا به وقت دوره
 نیاورد و اگر در علاج غلبه واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منفی گردد و در آن دراز بول یا عرق یا یقی یا اسهال منفی بدین اوصاف
 واقع شود و دفع در یک روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از به وقت دوره نیاورد و آن از جمیع خالصه باشد و همچنین اگر
 مدت از آن طولانی غیر خالصه باشد و مزید نواصب خالصه و قدیم از آن در یک خط محفوظ و نسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر منطبق
 بود و همچنین در خالصه متشابه نواصب جدا جدا باشد و چون صاحب آداب زیاده نوشت از بدن آن بخار طبع بر خیزد و در پی پوست ظاهر گردد و گویا
 عرق خواهد بود و گاهی عرق آید و غیر خالصه از آن گران بسیار و تعدد در سردیاد و گاهی عرق وافر منتقل نشود و گاهی بلزله قوی است تا بگذرد و در آن
 مستوی نباشد بلکه گویا از شدت و پس مقدم کند و ناقص نماید و اعراض صعب در آن کم بود و الاضغاف غیر خالصه اکثر از انتقال حیات دیگر واقع
 شود و در روز نتواند عرق کمتر از خالصه آید و بول و در خالصه دقیق بسیار شد و در غیر خالصه غلبه و فرق در غلبه غیر خالصه و شرط غلبه است که
 شرط الغلبه را دو ماده است یا یکی یا هر دو و متشابه باشد و واجب کند و موجب غیر خالصه ماده واحد و در آن فی نفسه مزاج از این صفراء باشد و گویا
 که شمی واحد اند و برین سبب فعل بر واحد از این دو خلط با نفع از محسوس گردد و لهذا برای شرط الغلبه دو نوبت یکی نوبت صفراء و نوبت بلغم و در هر
 غلبه خالصه نوبت و غلبه غیر خالصه نوبت و در هر نوبت شش ماه بهمانه و گاهی در آخر پنج روزه و یک و ترش و غلبه طحال مودی که در تمام است
 بن قوی گوید که مقدم نوبت و در حیات و دلالت بر مزید مرض است و تا در آن را به ناقص مرض دلالت نماید درازی گوید که مقدم نواصب و دلالت میکند بر
 اخلاط و تا در آن دلالت نماید بر غلبه و کشف آن و همچنین گوید که گاهی بحران این تب به پیشور لب میشود و از این راسی تا اگر گویند و بدان تب
 نازل میگردد و از این جهت آن مزود ام حلی بن مزین گوید که این تب از حیات سلیم است البته بکمال نشانه که آن تب را اگر در دو قسمی گویند که
 در سرد و در زوال عارض شود و در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود و در روز پنجم قوی گردد و در روز هفتم
 نماید و در روز بیست و چهارم در تقسیم و دم در غلبه لانه و دانسته و آن حامی صفراء لازم است که در روز میان شدت کند و بی لرنه و سردی و تب
 این تعین صفراء در تمامی عروق بدن بعد از قلب و درین تب اعراض نسبت لغلبه داره خالصه مشیر باشد و نسبت به محقره و در آن
 مگر به سبیل بحران و عرق نیز ظاهر باشد که در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غلبه دائم و محقره از روی اعراض است که حرارت و سوزش و محقره
 شدید تر بود و فراتر از این ظاهر تر باشد و کرب و غشاش و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سبایی زبان درین نباشد بخلاف محقره و بدانند
 که ماده غلبه از این صفراء خالص بود و خطا در علاج نشود از کیفیت تجا و نکل و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص عدم خلوص ماده غلبه
 که صفراء باشد و آبرن گوید که گاهی تب بعد از چهار نوبت حامی محقره میگردد و قسم سوم در محقره و از آن زبان قادیوس و قوسوس
 و تا عروق را قوی تر از این تب نازل و بخلاف منش و آن تب لازم حار شدید بریک و تیره و قوی الاء العزلت و اقبل شیخ محقره از جنس غلبه از شدت
 بسبب لزوم الکافهات است و در وقت محقره غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقریب
 قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگه خالصه و یا بجمیع در اعضا یا شریقه قریب قلب و اما در غلبه دائره صفراء و حم و بسوی جلد بود و در غلبه
 و عروق بدن بعد از قلب برگشته باشد و بهم او می نویسد که محقره مثل غلبه دائره بود و گویند است یکی محقره صفراء و آن مثل خالصه است و غلبه
 و بسبب آن کثرت عفت صفراء است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خالصه یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق
 در عروق بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شواهد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد و چنانچه طرا در این میگردد و بلغم را طرا
 ماییت بلغم صفراء حاصل شود و پس صفراء که متعفن شود و را دیت متخالص ماییت بسیار بلغمی باشد و اما که گویند که بلغم شود در حکم صفراء

در صحت و قوت و چون در عروق و اعضاء قلب و فم مد و کبر بعضی مایه صحت و اشتغال عظیم مایه صفا و پیرسانه و چون محرق در اعراض شدید تر است
 بدین سبب واجب بود که در این کوتاه تر از غلب باشد در صورت بازودی خلاصی و پیرسانه از مرض باطلات رو نماید و پیران را حیات محرقه
 خالصه تر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر ملاک شعله و اما کوکان جوانان را بسیار یافته لیکن در صبیان خفیف تر و قلیل الظفر باشد سبب
 رطوبت از مزاج ایشان و در شبان صحت بود سبب ناریت از مزاج ایشان و کثرت از مزاج آنها معین کن و بسیار است که در صبیان مع سبب
 بنابر آنکه حرارت غریبه متولد از مزاج بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که در تب محرقه عارض گردد و خطا و دهن و عشاء از آن زایل نگردد
 زوال اختلاط فعل بر عشاء گردد و اکثر محرقه یعنی یا اسهال یا رعا ف متقصه شود و عموماً گفته اند که اگر در محرقه و فاندک عارض گردد و خطا و عجلش نماید
 و حرارت در محرقه در اکثر ام قوی در ظاهر نمود و در باطن قوی باشد و کلسا عضدان کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود و از اخذ پیران
 که است کنند و از اقبال نمایند و شیکه کلسا کثرت فاسد و ترش گردد و گوشت محرقه که باشد است عارض بودی است بحاله و کلسا در محرقه کثرت و اگر گفته
 سبکتر از دیگر باشد شیکه سود تبیری کرده نشود و الا بر دو سوم ملاک میزند درازی فرموده که در بعضی اعضا نقصان در همان روز و مرث است
 و آنچه در فصل سرافند بدیهه باشد و چون این تب بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و آنچه از ششم گذرد و امیه خلاص پیدا آید و آنچه از ششم نگذرد
 غالب در آن نیرو بود و آنچه از چهارم بگذرد و از دهم بگذرد و از ششم بگذرد و آنچه از ششم نگذرد و از دهم بگذرد و از ششم بگذرد و از دهم بگذرد
 فی الجمله و قوت و تقصیل سبب الفت دل بآن گفته اند که در محرقه چون نگاه راحت پیدا آید بی آنکه چون ظاهر بوده باشد استقلالی
 یا انتقالی و درون تشکیل باشد بر باره و مافوق و درون انتقال از بهوائی بهوائی لائق تر و سرعت نقل آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود
 بمرور درین تب نشعریه عارض شود و در عرق مکرر و افعال آن سال را عراض های غلب درین تب قوت و شدید تر باشد شکی کردن این
 با سیاه شود و درین تب و با خشک گردد و این سبب است و در میان هر دو باشد و غثیان بی قی نشان بودن ماده است
 در حوالی معده و محرقه یا مطبق یا رشا بیست و فوق میان هر دو است که مطبقه بطور غلبه باشد و نمای این را اشتداد از وی غلب بود
 و قوت از آن باشد و بادی سرخی رنگ و چشم نموده بود بکمال رنگ باشد و ندری نگذاشته و در بدن بودن و حالت شبیه بر بوضعی النفس
 چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته که راحی محرقه باشد بعد در آخر کوزه حادث شود تب و فحل گردد و اگر فحل گردد و قوت مریض قوی
 با خط بود و اگر ضعیف باشد ملاک گردد و حالینوس گوید که از خواص حمای محرقه بدیان در عافیت و حمایت محرقه در زمان قلیل الظفر از است که
 در درانی در دیکه اگر محرقه را مایه از مزاج یعنی غلبه باشد از مزاج یعنی غلبه است بیشتر در روز ششم ملاک کند و در روز چهارم بیان مند باشد و در آن عرق در عروق

علاج کلی حیات متفرد

شیوه متفرد که در شریین از دو دم تا سه دم نماید باشد و تخم کا بوی نقشه در دو دم در حیات مثل عرق شهابه و عنب الثعلب و نیلوف و سیاه
 هر یک چهار یا پنج گول برآورده شربت نیلوف و تر و راسل کرده خاشاک از یک نیم درم تا دو شقال یا شیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و با پ
 خفقان بود و عرق بید شک گلاب عرق کبوتره عرق گاو زبان بقدر رسد و نیز از اضافت کنند و فصلد سفید را دگلاب ساییده یا رجه بآن ترنوز
 بر جگر و دل نهند از برای طلق و اضطراب و خفقان بسیار سفید بود و عطش و فصلد و گلاب نیلوف و کشتی سر به پیرایند و در غلبه بدیان روغن گل
 و سرکه و گلاب کمیخته یا رجه بآن تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر القع است و ایضا بگناه باب در دوسو و پایا در آب گرم صرف نمایند از یکماده
 بار در آنج شانه باشد و از هاجم بی شرط استعمال کنند اگر مرشد بر باشد و تخم و لیدر استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بقصد سر و گاهی محتاج
 بقصد مایه سلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و فوون مساعدت آن کند با جمل اگر صداع و سبب تصاعد از مزاج یا عرض دیگر لاق شود
 تر میسرش یا آنچه در مقام هر یک مسطور است و نیز در ذکر اعراض حیات حاده در آخر بحث حیات مذکور گرداید کرد و اگر مرث باشد لعاب بداند

در صحت و قوت و چون در عروق و اعضاء قلب و فم مد و کبر بعضی مایه صحت و اشتغال عظیم مایه صفا و پیرسانه و چون محرق در اعراض شدید تر است
 بدین سبب واجب بود که در این کوتاه تر از غلب باشد در صورت بازودی خلاصی و پیرسانه از مرض باطلات رو نماید و پیران را حیات محرقه
 خالصه تر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر ملاک شعله و اما کوکان جوانان را بسیار یافته لیکن در صبیان خفیف تر و قلیل الظفر باشد سبب
 رطوبت از مزاج ایشان و در شبان صحت بود سبب ناریت از مزاج ایشان و کثرت از مزاج آنها معین کن و بسیار است که در صبیان مع سبب
 بنابر آنکه حرارت غریبه متولد از مزاج بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که در تب محرقه عارض گردد و خطا و دهن و عشاء از آن زایل نگردد
 زوال اختلاط فعل بر عشاء گردد و اکثر محرقه یعنی یا اسهال یا رعا ف متقصه شود و عموماً گفته اند که اگر در محرقه و فاندک عارض گردد و خطا و عجلش نماید
 و حرارت در محرقه در اکثر ام قوی در ظاهر نمود و در باطن قوی باشد و کلسا عضدان کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود و از اخذ پیران
 که است کنند و از اقبال نمایند و شیکه کلسا کثرت فاسد و ترش گردد و گوشت محرقه که باشد است عارض بودی است بحاله و کلسا در محرقه کثرت و اگر گفته
 سبکتر از دیگر باشد شیکه سود تبیری کرده نشود و الا بر دو سوم ملاک میزند درازی فرموده که در بعضی اعضا نقصان در همان روز و مرث است
 و آنچه در فصل سرافند بدیهه باشد و چون این تب بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و آنچه از ششم گذرد و امیه خلاص پیدا آید و آنچه از ششم نگذرد
 غالب در آن نیرو بود و آنچه از چهارم بگذرد و از دهم بگذرد و از ششم بگذرد و آنچه از ششم نگذرد و از دهم بگذرد و از ششم بگذرد و از دهم بگذرد
 فی الجمله و قوت و تقصیل سبب الفت دل بآن گفته اند که در محرقه چون نگاه راحت پیدا آید بی آنکه چون ظاهر بوده باشد استقلالی
 یا انتقالی و درون تشکیل باشد بر باره و مافوق و درون انتقال از بهوائی بهوائی لائق تر و سرعت نقل آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود
 بمرور درین تب نشعریه عارض شود و در عرق مکرر و افعال آن سال را عراض های غلب درین تب قوت و شدید تر باشد شکی کردن این
 با سیاه شود و درین تب و با خشک گردد و این سبب است و در میان هر دو باشد و غثیان بی قی نشان بودن ماده است
 در حوالی معده و محرقه یا مطبق یا رشا بیست و فوق میان هر دو است که مطبقه بطور غلبه باشد و نمای این را اشتداد از وی غلب بود
 و قوت از آن باشد و بادی سرخی رنگ و چشم نموده بود بکمال رنگ باشد و ندری نگذاشته و در بدن بودن و حالت شبیه بر بوضعی النفس
 چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته که راحی محرقه باشد بعد در آخر کوزه حادث شود تب و فحل گردد و اگر فحل گردد و قوت مریض قوی
 با خط بود و اگر ضعیف باشد ملاک گردد و حالینوس گوید که از خواص حمای محرقه بدیان در عافیت و حمایت محرقه در زمان قلیل الظفر از است که
 در درانی در دیکه اگر محرقه را مایه از مزاج یعنی غلبه باشد از مزاج یعنی غلبه است بیشتر در روز ششم ملاک کند و در روز چهارم بیان مند باشد و در آن عرق در عروق

بر واحد سه درم و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم نوشند جایگزین می‌بست درم با شکرسفید و تخمین یکی واحد سه درم و یک سرب محل کرده و با جلا آب انبارین
مشویم و بعد از آنکه در تخمین و واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
کار و شکر کم بزرگ رانده بعد از آنکه در تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
بنفشه نیل و تخم کاسنی و تخم خدازی هر یک سه درم و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
اگر در اول تخم شربت و تخمین بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
از صلیب کار حاجت و بر شربت و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
قوی و در بعضی از اشک شکر شید و در اول این بنفشه نیل و تخم کاسنی و تخم خدازی هر یک سه درم و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
غند بستان لایق و یا بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
بماند در آن خیار شربت و شکر سرخ و شربت بنفشه و در تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
تبدیل در تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
و بند گلزار و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
طبا طبین کشفال و در تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
کتاب نفوس سر و قیر و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
قرص طبین نافع در تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
نجوم بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
و آن تخم است در و در احوال طبعی بسوی تری که بر طبع کس که بر اسرار و جلال و اصل و یا برین و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
و طریب زیاده و ترافد و با احوال طبعی و در جوی کس می‌باید که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
ضعیف نباشد و شربت حمود و آب نارطراش و تخم زرد نشانیان را نافه و در جوی کس که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
داخل کنند و در جوی کس که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
مردود و در جوی کس که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
اگر با صباغ باشد و شربت تمرندی یا شربت اصاغر و شربت رطین و در جوی کس که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
مسلسل با نفوس شمش نمایند و غذا را لشیر یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
زرد سه درم و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
هر یک سه درم و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
و کل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و در تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
در ستود و در جوی کس که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
یا تخم حایرین یا بر شربت و غذا را لشیر و یا بر صباغ جلا آب انباری سیاه ده عدد و از تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین
الاحجامت عظیم و آب انباری کس که بر صلیب و تخم خدازی و تخمین شکرسفید بر واحد سه درم و بریند و برین

نوشته شده است

نوشته شده است

نوشته شده است

نوشته شده است

بنفشه نامه رسا و شان اصل السوس بر یک پنج نامه گفته است و اول چهار اصولی است یعنی خفیه چون خفا مشرب شوند با نواز و بعضی او و بر و بطریق سبک در
خطای هفت نامه شکر سنا و تکرار است بلبله زرد و لیلیا سیاه بر واحد یک توله خیار شیرین شکر توله بر خجسته جفت توله شربت در چهار توله و در غن با دو نام پنج
و دقت شام قدام به ستودند و به صبح قمر استندین باشد در جوارش هفت نامه شسته به راه روق موه کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری ستره شده
و سه چهار روز استعمال نمایند فعده این مطلقه و نه شکای با و او در خمش کوشا و فسنیت یافت هر یک سه نامه موه با در خجسته تخم خرزهره و تخم هر یک هفت نامه
موز منقعی کتوله شربت فسنیت و توله و چون به چهار یا پنج ماهه بیند که یک کم به بر نیز رود و قاروره بسی غلیظ و رنگینست باید که نصفه با سلیس و اما سلیس خنای
گذاشت این را و از نه شیو تخم کثوت سه نامه گوی تخم خرزهره هر یک نه نامه در گلاب عرق موه هر یک نیم پاو شربت بزوری هار ستره اول و اول فصل فسنیت به
در شربت بزوری ستره لی نیم توله لیلیا ستره اول و دوم با سوم موقوف میشود و اما کمال کمال بعد از شش ماه صلاست در سبز یا کبود یا دیگر جباری از پنج شربت
و خصوصاً کسوف و اسهال هم باید برایش پس این را و بدیند قمر کبر سه نامه در جوارش هفت نامه موه کا و زبان هر یک هفت نامه شسته ملیس نه نامه تخم کثوت
تخم کبر یک پنج نامه شکره رگ شاهره با در خجسته تخم خرزهره هر یک هفت نامه کا و زبان اصل السوس مفرقه یک پنج نامه عرق موه کینه موه با و خوش کوه در شربت
دو توله خا کشی و تخم ریجان هر یک پنج نامه باشد داخل کرده پوشانند و واسی علمو یحیی که بعد هفت شربت مودین باب از پنج شربت قمر در شکر چهار نامه شربت
خطای جنبدی ستره و واحد یک توله شربت کثوت و الد و شان دو توله ایمنه ملیس نه نامه فعده یا زبان نه نامه ششون تخم کثوت هر واحد یک تاله
نحوه چای و صلیب هر یک یک انگه که هفت نامه در عرق موه و شاهره و با در خجسته هر یک هفت توله شربت کرده با لیه صاف توده خمین بزوری چهار توله
خا کشی هفت نامه داخل کرده بنوشانند و وانی کا و زنجرات حکیم شرف خاندست در اقمیم که از شربت استعمال کرده هر که تعلق نکند و گنگند و کینین باده بر و
کینه توله ایمنه ملیس اند و شربت بزوری سه توله در گلاب عرق کاسنی موه هر یک پنج تخم کبر نه نامه شسته تا دو هفته و در شیده نه نامه در گلاب عرق در میان
تپ در از در نصف ریه و جودم گلاب سبز نه ماسا رقا عارض شود پس باید که با لیه مضمون کوشند به ستودند هر یک یکجای خوش بیان یافته کینه
باستفاده شسته به ملکات ای اتحاد کذا فی بعض النکیر و بدانند که بعد از این تپ حاصل قوت نام از استعمال آب سرود که بر مایه و ترشها و چنانچه
در زندم مورثا ماضی صعب نگردد و اگر تخم صفر ابرار بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و رعایت بقوت معهود اند و اگر در دفع و دار و دار و ترق
و دفع مساکم کوشند و آنچنان یک کلام در نیز بخورند استعمال نمایند و نه تخم که مشغول شوند که آنجا که در روق داعی باشد که از فی التخیل قمر و در شربت خا کشی
در قول جباری و مالایه و آید و امیری را که از دت پنج ماهه باشد اغلب غیر خالص بود و اندک صلاست بجا و تپج و در اطراف می داشت این را و او را دو ماه و اگر کم
پیشتر و علویان هفت نامه در روق طلا یک پیچیده اول ملیس نه نامه شسته تخم کثوت هفت نامه کاسنی موه و بر واحد یک توله شربت عرق موه و شاهره
هر یک ده توله کوه صاف نموده در یک تلمی دارا داشته زیر آتش چوب کن دروشا کنند و سفال آب بده و در شکل فلوس ساخته هفت نامه در شربت خا
سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت یا نه تا نکر از نموده صاف کرده شربت کثوت علمو یحیی سه توله خا کشی هفت نامه داخل کرده پوشند
دفعه اول در شربت زبانی شکر و در شربت کثوت و اما در دهنده همین را و او غذا دوام بجای آب عرق موه پوشانند مدت در دوازده روز و هفت کلی یافت و دفعه دوم
غلبه غیر خالص است و در شربت ماه ششم نیز بر او سی و در دیکه و معالین جگر و سبز زرد و سیاه گوید و نصفه کمال سقطا داشته یا بر سیده بودن بعد
معالین اول فصله سلیب که در خون مقداره شش توله در نیم و در او دوام شکر و یا وانی تخم هر یک نه نامه و با در خجسته یا چهار نامه عا یک کا و از
هفت نامه لحاظ تخم و در جابا شسته در گلاب عرق کوه و عرق سیدمشک هر یک هفت توله بر او در شربت کا و زبان بنفشه هر یک دو توله داخل نموده تخم کثوت
جبارا شسته و در بین و با شاکفته نه پوشند و غذا بلا و بنواش تقلید زرد کی و کجی که در خون کا و زبان به چته باشد و بوم بلیغ از نصفه تا فی مده و فیج و آنجا
سه با بلیغ و خون آلوده خارج شود و در موقوف گردد لیکن دوره تب بوقت مفر را از کضعی است بوقت تب روز گران و او را دوام قمر و کل صفر
سه نامه در جوارش خمینین چهار شربت بنفشه کینه توله در روق طلا یک پیچیده ملیس نه نامه و با لیش شربت بزوری علمو یحیی شربت ششون ششون

نسخه اول

نسخه دوم

اما الاصول که بعد از ترخیص یافتند و در بول که گریه می کرد و بیخ با در آن بیخ اندخ و بر ساد و شانی انیسول هر دو که شست صحتش را فرستادند
 و در دم جلد را در یکم یک بار بنزدت بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در دم که در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 تب بکشد که در ترکیب محمد که است ایام فیه که در دم گرم که در لایحه صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 با کنجش عملی بخورند و اگر فصل سرد و در بول که در لایحه صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 و اصل آن اجزای آن در دوزن آب بنزدت بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 صفا را بنزدت بنماید الاصول و بنزدت بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 مطبوخ است و در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 نوشته دین جب بنفشه دماغ و بعد که در دوزن آن همان مطبوخ است که در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 بهشت درم و عصاره غاف چهار درم است و گل سرخ چهار درم و قند سرد افزوده قند را در آب که در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 و در دوزن آن مسکه را بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 باشد صفت و قند کل بنفشه بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 خود را صفا و در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 سرد درم بود بنفشه غاف چهار درم و در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 یک درم گل سرخ در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 که در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 سازند و هیچ یک در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 گل سرخ در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 و آب با دیان و بنفشه و اگر ناخواسته سوده بعمل برشته سرد در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 در تب و ابله و این بیخ با در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 بالیده بنوشند و غذا را بشوید که در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 از تخم کاسنی سرد در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 آب سرد بنوشند و با هیچ صلاب از تخم کاسنی و اصل السوس سرد در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 بنفشه بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 بیخ در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 بنوشند و غذا را بشوید که در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 دو ساعت روز راحت داده این صواب است و اگر در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است
 قوی آورده بنماید صاف نموده و هیچ میل درم گرم کرده در لایحه صاف کرده بنوش صفت مسکه را بنفشه بکند ازاده
 این تب ملول شود و در دوزن آن بیخ از دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است و در دوزن صفت درم انیسول سرد است

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

و اگر در سده هفت نماند و در این حالت بود و قریب کل سکنجین بخورند و هر روز حمام داخل کنند و آب یک گرم بران میزنند و در حمام زیاد قیام نمایند تا طایفه خلط بگذرانند و غلیظ باقی نماند و کمک در سائر بدن ادا استعمال نمایند بعد از آن بسیار ترش بر صاحب جمعی بنشینند و چنانچه در جمعی دایما گویند که علاج هر دوی یعنی الفیلوس و لیفوری یکدیگر نزدیک است و بیشتر همان یعنی باید که در وقت سکنجین قیام تریب و مانند آن باقی فرموده و از اول مرض نبافت و در پنج پنج بخت درم کشکول بخاید و بعد در ساعت سکنجین سوره بسط درم بنوشد و بعد یک هفته نفوق صبر و ابراج فیکرا واجب و شربت گل دیند صفت حب صبر صبر قهقری و در آن درم بلبله زرد چار درم صعلک سد درم گل سرخ نمسودن زعفران هر واحد یک گرم که در مقل هر یک یک گرم شربت می در درم صفت نفوق صبر صبر صبر قهقری چهار دانگ سوره در آب کاسنی چهل درم گل کشند و یک شانه باختر و گندم شسته بنوشند و اگر عرض صبر ابراج فیکرا کنند و آب باشد شسته و گل و گلاب با پنج درم درم درون شب بپزند تا به نیم نماند و صاف کنند و درم ابراج فیکرا و درم گل کرده در پیش کرده در جای گرم بنهند و در سوم سی درم از آن گرفته و یک گرم بنوشند و بعد از آن فطاطیج پاک کنند و صلیح است و گلاب از آن با معده از آن با تمام صفت شربت گل گل سرخ و قلع حدارده درم یک گرم در درون آب یک گرم تا به نیم صاف کرده و کین فصل درون کافور از آن بمقام آرد صفت مسکه که بعد از نفیج باید در درون بخاید و اوجانست که در وقت می جوی گذشت و در آخر این جمیات کونی و خوشی و مانند آن سود دارد و بعضی لطیف گفته اند اگر این تب بر دیر باشد بعد از شش شغل نباید شربت از آن فطاطیج صاف نماید و اگر گلاب و قوی باشد و در طایفه شش و در اسک حرکات و الاصول برینده و اگر فصل زمستان باشد شلینا و مغرور و طوس و تریاک که بر نفع لب و ابر و این است که بر تالیف بلغم در ابتدا به صبح جلاب از بادیان و باد بنویسد هر واحد سد درم و گل قند شکری درم بنوشند و غذا فرود بپوش خود و غذا بنهند و بعد از طبعیت بطبع خود و چون غیثا شربت در قریب نوشته کنند و سکنجین بزوری با قریص غانت و کمک و گل بخورند و اگر سستی شدید یا بول غلیظ سفید خام باشد شربت کرفس بادیان هر واحد سد درم با گل قند عسل ده درم بنوشند و غذا فرود بخورند و شربت بلغم ایکیان و تیمور در آن و چند دانه چرب سکنجین بزوری عاقل کردن حصاره غانت باشد ده درم با قریص غانت که متقال بخورند و غذا بخورند و مغرور فطر و اچنی در زیره و در آب و درگاه انجیم در رقرار و در بیند این حب دهنه که آنرا نبافت و قاطع بلغم بنجامی غلیظ از معی بدن بقوت صبر قهقری یک گرم بنوشند و غایقون نیم درم بر تریب سفید یک گرم مقل یک دانگ بار یک ساییده آب کرفس شسته بهما سازند و این یک شربت است سحرگاه بخورند و تا آخر روز بران صبر کنند و هر گاه اسهال نیک کند جلاب بار و از شکر سفید و عرق گاو زبان هر واحد ده درم تخم ریحان و درم بنوشند و غذا بخورند و آب و گوشت مایک و در آن سازند و در آب سوره در راحت و دهنه بعد سکنجین بزوری ده درم با قریص گل که متقال بخورند و باقی تا بر این اواخر به جمعی بلغمی است

علاج لیفوری

و قسم سوم در آن حرور و معاشوس کرده و حال چنانچه هر دو علاج الفیلوس کنند تا بر لیفوری احتیاج بر نرسد استعمال ادویه حاده جاریه و طایفه از تریب الفیلوس است و کمک بدن و نیز آه و بر و فغانی گرم بسیار کنند و بر غوره مجلس بنوشند و بعد در علاج بر او فطره قوشم سحر بر نیکین گرم بسیار احتیاج آن جرأت نتوان کرد و کمک تمامی درم در شستن و این چنان عظیم نافع بود و باید که مصطکه پاک را با قند مخلط نمایند و الطای که گوشت یا سکنجین است که علاج قسم سوم مذکور که کرب الفیلوس و لیفوری است مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوری از صفرا غلیظ افتد علاجش نزدیک به علاج غیر صفرا باشد و کمک در اینجا نیز بسیار نافع بود و بعد از مرکب از تریب بلغمی و صفراوی مثل شط الفرب پودرا و زرد گل قند یک سکنجین غایت نیکوست و بقول الطایفه اولی علاج صفرا و احتیاج نماید بعد از آن شش بدن از آن چنانچه قیام و قصد از زیره محلول در غایله یا در قن یا بونونی کردن تا عسل فمبند و اندرین نوع بنمایست محل خود دارد و بر آن تمام نمایند ایلاقی و چنانچه می نویسند که علاج تبی که حرارت در باطن باشد برقی باید کرد و در ابتدا سکنجین ده و گلاب باید داد و در آخر عرض نفوق صبر و ابراج فیکرا و آب بادیان و آب کاسنی و قریص گل و مانند آن و قرائین که در علاج جمیات بلغمی مذکور شطاطه باید کرد و صابون گل گوید که تریب صابون جامی معروف به لیفوری یا تریب جمی بلغمی باید کرد و بحسب مشابه نفیج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تریب را و شبانی ملطف سازند

در حالت این ماده کمال خود بود این کرم نیز در انواع مختلفه در طریقت کعبه و از ابتدای مرض تا آخر آن شو بایستی بخورند از آن قطعه کرم در شوب درخوایم نشسته وقت صبح شربت لیونیا و شربت سیب یا شربت بنفشه و باصل السوسن بعضی ایام بود و در آخر وقت شربت کچم این کچم بکعبین مصطفی القباس گوید که درین شب هیچ چاره بود جز آنکه اندک اندک غذای تر یا فیض بردهات دهند مانند شو بایستی مرغ کدو خورد از آن افشاده باشد یا با نان و انگور و پیچیده شو بایستی مرغانی مثل ازبوت و انیساده و انگور با صابون مخطوط و خلیل ماه و تقویت معده و اعصابی کبسی می نماید مانند ماه و پیری و دو اهر و جود و جود و غیز و شک و اسهال اینها بقدر دوسمانه و شربت سیب و بایستی با شربت باقوت و دو تولد شربت جود و عرق کبوتره و یا در مقل جلود و شهابه اینها و قفس شک با شیفان نیز وقت دیگر در حالت غشی یکسانند و عوص آب ماد العسل و میند که در آن قوت بعضی او و یا مطلقه باشد مانند صعلکی و یا دایان و یا دایان خطائی و انیسون و مانند اینها و جامت بر با قلع و میسان کفین نمایند که همان وقت هوش می آید و همچنین بین اینها و ستمه مطلقه لا شربت چون قوت تب بگذرد وضعف تب یا بارشده و اللوم سادره یا بارشده یا کانی چهارم صید و شانه و غذا نان در خیال در شرب بر کانی عمده و شو بایستی مرغ کدو خورد و باقی معالج میده آنچه در دیوانه باغبانی نوشته شد بعمل آید مع غایت صفت

علاج کرم خنثی صغریه

المعاج می خورد علاج کنند و اول کلاب و عرق بید مشک برنج سرد کرده بر روی سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع حمام به شو بایستی نمایند و این مخلوطه بویا تو عرق بید مشک و کلاب و آب سیب و بوی و خیار و کشمش و سیر و به واحد یک تولد صندل سفید تخم کبابو گل ارشی بر یک سمانه کافور یک ماسته و مومهای دران از چوبه کرم که در فی الفور بهوش می آید و همچنین بختن آب سیرین تازه بر ناختنای دست و پا از آفتاب و با زرشک فاصل یک وجب و همچنین مالیدن سرکه و کلاب و چون بهوش آید این دو در اندیشه و زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی بر یک ماسته و عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک بر یک شش تولد و در شربت لیون و صندل ترش بر یک تولد و آمل کرده بنوشند و با آب مسور ناما برین سه تولد با نبات سه تولد بدین غذا نان در خیال یا آب انارین و عرق بید مشک و خوراندن یک گدی تمل از تب این دو و ادون و رمنع و در کافان اثر مطلقه دار و گل ارشی هفت ماسته و آب و یک کافان پنج سرکه و عرق زرشک سه تولد و شربت سیب ترش و شربت لیون بر یک تولد و آینه شربت کچم و همچنین گل قبری و یاقوتیه و یا دیشاپوری و یا چمشتانی یا شربت و همچنین نوشیدن مسکه و آب و یا انیساده مطلقه که در دو تو این المعالج مرقوم است که بدو مرقوم قریب مایه شایسته کافوری و عسلین سمانه شربت صندل شینا و دو تولد با وضع کافوی و ادون و جالبه یک کسره و در فی کصندل سفید دران ساییده باشند و غشیه بر سینه و دل نهادن مطلقه لا شربت و غذا آش جو با کز تر صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر نشسته بر یک سید سمانه و برگ ترنج و بر جان و سه کلاب و فرش نموده با لایش و در لخم صندل سفید و کلاب دوده باشند و غذا زرشک شود و همچنین گل ترنج و سه کلاب و جود و نیلوفر و کلاب و گو قریب و یا سیرین و چون و دوسه نوبت از غذا بدو کوره بخورند پس مگلی بمعالج غیب خالص پروازند و صفت القباس نوشته که بعضی ایشان از شرب دوه سرکه قطره سه تولد و آب سنج یک فنجان و ادوم وقت شروع و در دوه و لایه شیر است گودا و تمل بر یک کسره باشد دوده و شربت انارین دو تولد یا سیدم چهار سقا اهر کرم که آب چاه تازه بنشیند از شربک بر سینه ناختنای سر دوسه و یا فاصل یک وجب بر سینه نوبت بختن آب بر چهار شربک تمامه نرسد و بدو کاین نوبت سوم سبک تازه نوبت سابقه تقصی گشت و وقت عصر این دو و ادوم بر هر کرمی که شربت جود و دوشانه و شربت لیون و دو تولد آینه شربت انارین و شربت زرشک دوده و در عرق بید مشک عرق زرشک و عرق صندل بر یک تولد و شربت غذا و قور کدو کدو بنشیند و نوره با نان در دوه و اجاز مطلقه که دران لیون و کچم را بنده افشاده باشد و بایستی کز دوه و تمشندی مقرر داشته شود و در چهارم به سید سمانه یک کدو بر دم و شربت دوه و صندل و گل خاتم یک حصه آینه شربت کز سزایان اهرم و فلفل کبی و بزرگ شربت و صحت کل یافت و قبول و کچم بر فیاض الدین عسکین کچم قفای جلوه جان در کبوتره و کلاب و عرق کاسنی و ادون و پاشویه کرون و شمشاد شینا یا شربت اقوال صهره الطائی گوید که اگر این تب بدهد را بنشیند اگر قوت ساقط بود آنچه از دوه و ادوم است که یک لیطه و غده نهر مع و قور اطرا و دوهی و درم کلاب بر در بر صبح بدینست و یک قراطه بر آب است درم کچمین و چاه درم ماسا شیع و قوت و دوه و تلب و اطراف این مایه طلا ساند بر کز دوه

علاج تپ لیے ونساری

حمیات سوداوی

و این دو قسم یکی ریح و دوسم بادقوف آن و این تند است و سطلو گرد پس اگر ناله در خارج عروق متوقف گردد و ریه در چهارم گرد و آن ریه را
گویند و یونانی طوطی را پس نامند و این اگر ناله در داخل عروق متوقف گردد و ریه در چهارم شدت کند و آن را ریه گویند و این که ناله در
و اگر در ریه که برگشته و در آید و یک روز در آن ریه متعکس نامند و اسباب ریه متعادل بخوابد است و شش را بخوابان و در بعضی قوه را بخوابان
نماید و آن اثرات غیر مست و از اسباب تولد سودا یکی ضعف شحال است که بدان سبب سودا را بخوابد کند و از خون جدا افتد و در بدن بسیار
گرد و سودا را بپسیند و ریه خون طبیعی است و غلیظ طبیعی رازی و رمادی است که از سوزن غلظت حاصل شود پس این خون را سوزن حاد شد و آنرا

به اکثر برنج مانند نان و لوبیا بر دو طریق می باشد یکی آنکه بیشتر سودی طبیعی باشد و دوم آنکه سبب و احتراق طبعی از اخلاط اربعه باشد پس علاج
 قسم دوم مشترک باشد به علاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بسبب خلط طبعی در اینجا در اینجا باطل می شود و چه
 در اخلاط این تب مذکور که علاج باید کرد و درین تب بسیار پریز می کنند و بعد از چهل روز که در دفعه با تحقیق کنند و مکرر استعمال پلیماست نشانه
 در مسلمات انواع جوی برین است که در این صفاوی پوست بلیله زرد نماید و پلیما بجا و کبابی هر یک چهار رشت و سوات چهار رشت و دیر و آو
 کلس آن و در پلیما باید کرد و در شک و محض آن غایب و تبرید و تبخیر و فحل می کنند و درین تب اکثر ضرر لعلی و تفرید و حال کبدی باشد پس لازم
 که بیشتر از احوال مکرر و حال با خبر باشند تا صلاحت یافتند و گاه گاهی جهت تقویت آنها را ابتدا بکنجین و در وسط مرض تا آنکه بعد از دفع محض و شک
 و غایت و کجین بروی دهند و در روز نوبت غذا نهند و در غیر روز نوبت غذا نهند و گاهی اسهال و کجین با ملل تبرطیل بشوند از طعامهای لطیفه و کاه
 سرد و شیر و غلات از جمله کولیات ریج برین باید کرد و آب و دین مرض کم استعمال نمایند و در ضرورت آنکه آنک نباشند بطریق مکیدن
 معشک از حرارت و برودت باشد باید عوض او عرق گاو زبان و شتر و دیاق و عرق خیل متعصب مناسب است مگر این خوردن در طعام که در مرتبه
 آب خالص نبیند و اگر این تاب باطل باشد بود بهتر است و در ابتدا همه در ارقوی کنند نشاید و در این خوردن خیزد و شیرین و بادیان و مانند آن که در
 استفراغ فیت ماه و بقای غلیظ را دفع نمایند و نقد و جوع اصناف توان کرد و اگر آنجا که خون سرخ و صفات آید که درین حالت البزین
 نباید گرفت که در ار در در شرع هر ماه فصد اسهال کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام برنج سودا و در روز نوبت طعام را باید آن
 بلا شرط بران ماهه بسیار بکند و جرب کمال زانی در حوم است که غایت نفع میدهد و اگر کجین ناری نمیدانند باشد شش و شش و کجین مرض اول ماهه که کنند
 که آما سودای رموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوزی نماید از آن نمیدانند و در ابتدا هر ماه فصد اسهال است و در کجین
 باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که در آن مشترک اند و آن است که ماهه همه را کم کنند تا نشانه این است که
 حامل نمایند اگر بعد از خون بپزند و خصوصاً اگر راجع از سودای رموی بود و در آن هنگام فصد کنند و خون بقدر حاجت بکشد و گاهی که کثرت خون
 در و است او واجب بکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد فصد نماید ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج فصد سودا که
 آن خون است و از جهت تحریک اخلاط سبوی خارج و در ابتدا از اخلاط محدث تب سختی استفراغ نمایند برای تحقیق و برای تطهیر یعنی
 اخراج ماهه تمام که درین وقت فصد باید و لیکن استفراغ بعد که در از نوبت باشد تا طبیعت از مجامده روز نوبت استراحت یابد و در واجب
 که در ابتدا او را قوی کنند و باید که در حیات استعمال نمایند و اگر در شرب و آب مرعی صواب نباشد شش سبب ضعف معده بدل آن فصد می
 موافق طب را شش منقشه و فحی و خبازی بمل زدن لیکن فصد لین باشد چه در وقت قوی بلکه در وقت داده شود که مرض تنهتی رسد و اگر
 طبیب لری کند و در ابتدا اسهال قوی سودا و اموات نماید و آن مرض را تمام نموده که صواب با اخلاط باشد بنا بر خوف انصباط و دفعه
 بر عضوی شریف و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آن روز از آب سرد باز دارند و در باقی ماه
 گوشت میوه یا کجین در آب تاسه چار و در فصد است بعد از آن که کجین تنها بتدریج و در غیر روز نوبت بکشد و آب گرم باید در فصد و در وقت
 صبح و شام بپزند و یا سرد و بکشد و در درم بکنجین و طبیب میداند که واجب است استعمال و در غیر مجزیه خط مشرق و در سبب
 که اسهال بدان را ابتدا کندی پس اگر سودای صفراوی باشد چیرگی از خض بلبله و بفت اگر بلغمی باشد چیرگی دران قدرت از تریه پور
 و اگر سودای باشد چیرگی دران قوت از سبب فحی و فحیون و مانند آن بود استعمال باید کرد و الاضما و میداند که ما را کجین و جین
 بدرقه برای استعمال قوی موجود و در او دین کوه است و گاهی استعمال ما را کجین تنها بچای میرساند و خصوصاً در حرارت سلاطین
 و بکشد خوب جو شایده آب صاف و اگر فته تا حوم مقام ما را کجین است و خصوصاً در ماهه در معده ضعف باشد و یا خط باد غالب بود

روز راحت بزورات سازند و نزد صفا حارث بچرخ دهند و در حمام داخل نمایند و از قیوح صوم و سه سر کنند این **الیا** س که در کارا حراق منرا
 بزود صبح جلاب انرقم کاسنی فصل السوسن بر واحد سه صد آویختار. عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک درم نهوشانند و غذا را الشیخ خود و بچرخ مرغ
 و بعد نصفه تمام قیوح بدین انصاف ای محرقه باین طبع کنت صفت آن سنایی یکی هفت درم نهفته نیلوفر قح کاسنی بر واحد سه درم هلیله زرد گل سن
 بر واحد پنج درم موثر سرخ درم چهار درم رطل آب بچوشانند تا بیکرطل آید فلوس خیاشنه و ترنجبین بر واحد درم بالیده صاف نموده بنوشند و آخر روز غوره
 ماش منخ خود و مغز بادام و سفالغ و سرمنقذ سازند و ایگیز سنای هفت درم و باد ترنجبوی دکان و زبان هر یک درم و باد شکر سفید درم و جوشانده صافند
 همچون بخاخ پنج شقال داخل کرده سه روز بنوشند صفت همچون بخاخ مستعمل درین تب پوست بلبله و آملو بلبله سیاه و کابلی بر واحد درم و درم ترید سفید
 افیتوم بر واحد پنج درم کوفته بچینه بمسل کن گزیده پشند شری انان هفت درم و این حب بخوراند که اسهال سودا برق نهار پوست بلبله کابلی اسفنج
 اسطوخودوس غول قیون بر واحد یک درم یک گزیده درم و دو دانگ صطک نیم درم کثیره کابلی کثیره اراداب گرم حل کرده اوید کوفته بچینه بیدان سرشته
 جها سازند و این یکینرست بخندی گوید که درین نوع بر صبح بکینجین ساده و شربت دینا بر الیجین بنوشانند و علاج قریب ارضیاج درم و سیت گزیده
 و کینجین افیتومی آنرا نافع بود و اگر استسفران و لبقی را بدیافت ایوبت باشد و بعد نصفه باین طبع مناسب کند تخم کاسنی نهفته نیلوفر هر یک درم
 ترندی درم و سنایی یکی پنج درم هلیله زرد پنج درم غاب ده عدد فلوس خیاشنه و ترنجبین هر یک درم روغن بادام شیرین یک درم بسم مقربا بر صفا
 صبح بنوشند و تخم بیدان اگر گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدینست و گفته برای صیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست آنرا نش
 ملتب در نفوس است پس اگر فتول را شاید منظره کرد **الطالی** گوید که علاج ربع صفراوی کینجین ساده و مال الشیخ و ترنجبین و مغز خیاشنه و افیتوم
 و برنوع از انواع ربع اگر طول کند علاجش ربع سوداوی باشد سبب تفس سودا استحکام حراق پس اعالج آن باید پرداخت **مصنف** علاج
 بعد که علاج قول بن الیا س گفته که در ذنوبت کینجینی آب گرم یا آب خمره بنوی و غسل در آب گرم می آورند و حریت تبیین غرت و در کینجین شرب نهفته
 استعمال نمایند **صفت** سبک کافیات مناسب سنایی یکی پنج شقال کا زبان بر سیاهوشان و بادا شربت تخم کاسنی هر یک و شقال عین است و آن
 اوخی را ده عدد و یک ملاک بچوشانند تا بنیکید صاف نموده بنوشند چار و ده شقال کینجین خیاشنه و شقال بالیده و ده عدد بلبله کابلی نیم درم و مال غوره و ده

علاج ربع ملغی

علاج ربع ملغی

نفص و اسهال بدست و مالغی یا ملغی نمایند و در مسل آن شل بلبله کابلی و ترید و سفیاج و غار یقون داخل کنند بلکه شغل اگر تخم سید را نلفظ باشد یا
 افیتوم تری و حصار یقون علویان تقید نمایند و فی مقطعات مثل پنج شدت مع کینجین که دران ترب ترک کرده باشند خصوصاً کافرا و استیاضت
 کنند بعد گفته بخوراند و کینجین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حرط جاست بکار برین چینه طبع که در قولی انکی فواید را با کافند
 بعد کینجین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حبث خلی سودمندست و ترس زرشک حبث قویست کبوتر و ترس غافلت را فی قوتی شل باید و آنچه
 که سر و از ره قوی باشد در ابتدای نبوت بخاطیغ غش و دانه و گل و و گل سرخ بعد از قن جاور بر سر بیدان و ساند **اقوال** موهبه شیخ میاید که اگر اسهال یا
 سکینجین عسل آب کرفس بادیان و اندان آنچه منفع و ملین طبع باشد و گرمی باعث آل کن چون گفته عسل درم یکی از هر دو آب و آنکه روز درم
 و اگر احیاناً تبیین را در افتاد و استیاضه اسهال ملین از قوت ترید و سفیاج آینه زد و اندک شربت کنت با قوت غار یقون رسد و فی کینجین و غریبی
 و ماندن مثل آب پنج خمره و تخم ترب و کاس آورند تا آنکه در دفع شرب کند و کیمز بعد و تقصید آن بدینچه قوتیر باشد شری که خراب و آنچه و ماندن آن مثل شل
 و صطک سازد و همچنین ترنج آن وادان ماره تدریج تا روغن قسط و کاسی نزد بادی غلط استعمالی که آنرا کینجین که دران قوت خرق سفید باشد
 چنانچه خرق را شرب و کینجین کنند و صبح صاف کرده آن کینجین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خرق سفید در ترب خورند و یا قوت
 خرق در ترب باشد و یا خرق بانه اگر قوت ضعف قوت نباشد و این قص ربع ملغی را نافع مرکب پنج درم عرقان فلوس اسهالون بر واحد پنج درم

هر واحد کفقال کوفته بخینه بایک دران شیرخت محل کرده باشند عرشه جها سازند پس برای تب ریح پیش از نوبت یک ساعت یک بار حبه
 فروزند و برای امراض دیگر در صبح بخورند و در وقت نوبت ریح بخورند و باقی ریح بخورند و باقی ریح بخورند و باقی ریح بخورند و باقی ریح بخورند
 وقت طلوع آفتاب و وقت ازین حبه تناول نمایند و بالایش قوه را در جیب یک پیلان بنوشند و غلادین روز در خواب گوشت خورن بجای سازند و در
 دوم گلخانه بوقت مثقال سنجین صفت مثقال با عرق گاو زبان یا دانه اصل کرده بنوشند و غذا از روز شویا یک گوشت بره تناول نمایند و در جیب اول
 از حبه خضات و لیسنا و بقولیات بر سبز سازند که در پوست بلیله از روز پوست بلیله کا بل بلیله سیاه که بر سنا بر یک چغ مثقال ایلرچ فیه که مثقال عصا
 افستید که مثقال خونیای شویا بهتره هر یک که مثقال نمک بندی که انگ که کوفته بخینه روغن ادا م حبه خسته جها سازند و در مثقال با قوه ناکوریا کلا
 بخورند و در روز نوبت این حبه در شب بکند و صبح نوشام و در بینه صفت حبه در شب طلا حبه کلر در روز در جیب خدی جدا و در خطای رگ قنب هر واحد که مثقال
 جزو با صفت زعفران هر یک چهار انگ در جیب اولی نقل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانه که کشته انگ که کوفته بخینه نگار برشته جها سازند و در وقت
 حبه حلیت که حیات ریح را سود دارد و بلیله از روز عصا غاف هر یک دو درم حبه کدر حلیت کنیم درم او دود را کوفته بخینه جها سازند
 و خشک کنند و شربت کدریم باب که گرم حبه برای تب از روز پوست ریون چینی یک ساعت بخورند و بهتره کینه مانت سونلر سید مانت گوشت باب از در که یک بار
 کر کنند و جها برابر با شربتی در صبح پنج بیدند و بقیه تا چهار عدد و خوراکین برای تب صغری که گفته اند ایضا که تب ریح حبه
 برگ و بهتره سیاه برگ انگلیسی فلفل که در هر یک دو نیم درم بار یک ساخته و فلفل سیاه حبه از یک صمغ و یک شام باب گرم بیدند و در سونل
 دفع شود و یک حبه دیگر می بین از روز بیدند و اگر گرمی معلوم شود شویا یا دانه یک گرم بنوشند ایضا که ریح را نفع است پلاس یا پاره پوست سرخ
 از روی دانه که در غذا و در خوراک بخورده سادی سیاه بیدند و قدری آب که بخینه بقدر فلفل جها سازند و هر روز یک حبه بخورند و در وقت نوبت ریح را
 دفع کند که کوبی چهار درم بار یک ساییده باشند خوردن چهار روز متواتر از یک حبه یک صمغ آن شروع کنند و دیگر برای دفع از روز تب معمول است
 سینه یک پیلان عدس ساییده یک ساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب لیمو و کافور نیم درم افشرد و بنوشند و جبین تا سونلر ایضا که
 تب ریح بر شربت مغز ادا م هر یک سه عدد برگ قنب کنیم مانت نبات شش ساییده قبل شش کثری از آن دران تب بنوشند و دیگر که دران از تب
 مجرب نوشتند و اگر دانه نمک دو مانت در دانه یک سرباب بخورند هر گاه جها دانه مانت بنوشند در روز دفع شود ایضا که در جیب اولی
 ریح و تب ریح حبه یک حبه نیم حبه مقدار سه جها مانت که زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیمو کاغذی دران افشرد و نگارند هر گاه جها غلظت آب بخینه
 آب صاف آنرا که ابالایسته بنوشند و در دانه آنرا بنوشند و باید که این دو وقت شروع نوبت تب یعنی ظهور کسل و گران بخینه اگر یک ساعت یک حبه
 بیدند و دیگر دفع تب ریح نوشاد سرخ فلفل در دود که کوفته بخینه روز نوبت بخورند و باشد و اگر یک که اگر از آب کسل بنوشند که ریح را دفع بخینه
 جوب خود بهتره در سوز که در دانه آن بنوشند که کثرت کرده در شش نمک که سوخته خاکستر در پس بلوده آن خاکستر یک سرباب سرخ و جویا یا جها
 با قدری آب درین تا چند روز ایضا سنجین که ریح و تب ریح و جویا و صغری مانت توپای سنجین نمک هر زال و در دانه یک حبه صفت مانت دانه یک
 بار یک ساییده آب کسل و جها پلاس کرل نمایند و یک قرص سینه در دانه کوره نماده گل حکمت کرده در جهر مربع که در جها کثرت شوی و بالاد آتش در دانه گاه
 سر شود و بارند خوراک یک سرباب در دانه خدا شیریخ در سرباب ریح و دفع بنوشد و در ریح روز نوبت صمغ در سینه این دو حبه در کشته شود و آشپز ادرای شود
 در سینه حکم از آن جهت مکانی درن نیاید و توبه نیم دانه هر زال و جها که هر یک دو درم است و نوشند که حبه و کوانت و پلاس کرل کرده و در جیب خاضع بنوشند
 طلا خوردن سفال در گاو زبان باشد و دانه هر دو سفال که با هر پوست بشما و کل و پوست شالی که کمر کرده و دانه کل و پلاس کثرت شوی و آتش در دانه یک سرباب
 با جها درن سر شود و بارند هر کلان لا ادریم سرخ در شیک یا یک نمک که کوفته یا بعد دانه در شوی و جویا و در جهر نیم دانه و جها کثرت شوی و آتش در دانه یک سرباب
 کسان که کالکالین دواقی خود دفع زودتر بد و جویا صدف و گاو که حیات است از آنکه صدف یا گوشت که آتش بنوشند تا سونلر غلظت دواقی یا کثرت

دور و بیوسم غلب آید در روز چهارم فرو افتد و در پنجم اتفاق فوت است بر دو افتد و در آن عمر مشقت بشود و بسبب او و قوت رستگار گردد و اینها گاهی بین
 بعضی اتفاق افتد که در چهارم اول حایم بود اما بعضی که او را غرض آن حاضر گردد پس در نطفه مانده باشد و خوشی در شش چنان توانی بود که در شش
 تب چند روزی در پی دیگر بعد که روز چهارم روز یکم غلبت که یک تب باشد زیرا که یک تب بودی امضا می افتد هر روز که در پی الیه که نشود
 و یا بقیض ترک بودی و در نای بسیار متوالی افتد که پیس الیایا رحمیات مرکب باشد و عدد تب بحسب عدد ایام افتد و بعضا بطور معرفت عدد رحمیات ترک
 ترکب و معرفت اسم نوحه می کنند تا ایام اخذ تب بایام ترک آن ضم نمایند و دیگر از بقیض ایام از حاصل آن هم هر واحد رحمیات مشتق بود و عدد رحمیات تب
 عدد و تب باشد مثالی این است تب یک چهار روز افتد و در روز یک نمایس این چهار تب باشد و حایم بین بود زیرا که ایام چهار است و اما آن تب باشد هر که
 ایام افتد تا ایام راحت تب است و چون که در نایا که نیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از آن تب باشد و همچنین تبی که در روز افتد که شش در یک
 نمایس تب باشد و تب عشر بود اما رحمیات تب آن باشد که عدد ایام افتد سه است و اما آن تب عشر بر آن بود که سه شش اندر روز باشد و چون برین کوفه
 افزوده می باشد و مشتق از آن تب عشر باشد و نیز از برین قیاس نمایند علاج و الا کیفیت ترکیب بغیر دریافت نمایند بعد بحسب این هر چه در رحمیات
 مفروضه مذکور ترکیب باشد اول آنکه اوقات فعل و حال مریض و استدا و استنای مرض و این بر نایات موقوف برای طبیعت است تا برین مناسب بود یعنی آن
 و آنجا که تب از طریق اخلاط باشد که گاه که استغفر فرماید و بیشتر و تسکین کوشد و از شرب و اخذ هر چه چایطین بود و آن امر نمایند اما در بعضی موارد
 و در جملات قوت بگو و طحال از دم دانه و تب قواش که سابق مذکور شد در اینجا نیز بر می داند و بعضی او به مفروضه و دیگر که در اینجا مضبوط نگردد و تب است و کشته
 و اگر او بی مفروضه و مرکب که در نایا تب است مرکب تب با او در روز اول آن خراست و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست
 چهار برگ آرد و اگر سرطان نبوی بران باشد غلب سیاه و کلامی تب است چند مرتبه و تخم رگین فیل و کدو انگبین طلاس و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل
 قند سبزی و نعناع استخوان باریک است خردس بوراف و در کدو از نایل و تخم رگین فیل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل
 و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل و کدو از نایل
 غاف بکسین در رحمیات مرکب و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست
 و شکر اصل آورده و در رحمیات مرکب و بطریق مفید یافته و تخم درون ریخته و بشیر و خرفه نیز برای آنرا قسم تب بحسب نوشته اند و اگر تخم کشتوب بقیض چهار باشد و آب
 شیره برآورده و چاشنیاده صاف نموده بکسین داخل کرده و بنشیند بهای نمونه را مفعول است و اگر نمونه دویم باشد تخم کشتوب ساییده و در کسین ساییده بکسین
 و بلاشبست و تخم الغلب مفعول نمونه و دیگر که در رحمیات مرکب و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست
 و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست
 نیز استعمال کرده میشود و اگر از این دو اصل ساییده یا چاشنیاده با قند و شکر و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست
 سیراب نموده و بنشیند بهای نمونه را مفعول است و اگر نمونه دویم باشد تخم کشتوب ساییده و در کسین ساییده بکسین و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است
 افزوده میشود و اگر از این دو اصل ساییده یا چاشنیاده با قند و شکر و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست
 چند بهای بقیض نمونه و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست
 بنشیند بهای بقیض نمونه و نمونه و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست
 تخم کاسنی بکسین و چاشنیاده صاف نموده و تخم خیارین شش باشد بکسین نمونه و داخل کرده بنشیند و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه
 تخم کاسنی بکسین و چاشنیاده صاف نموده و تخم خیارین شش باشد بکسین نمونه و داخل کرده بنشیند و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه
 از نمونه و تخم کاسنی در آب گرم کر کرده و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست
 در مکر و رات باقی ماند و در صبح چاشنیاده صاف نموده و بقیض عدد و مرکب و در است و استعمال فستق با کفنه در رحمیات مرکب و در ایام بعد از آن خراست و در ایام بعد از آن خراست

بعضی اند که طبیعت بر غیر قوی نباشد بهر طور که علاج کنند سودمند و آسان است که اعتراض کرده میگویند که لازم آن بود که لطافت و مدونیت قوی نباشد و شربت استعمال می نمودند آنست که ممکن است که فاضل سبب قلت خود باشد اگر چه نباشد تا آنکه تسخیر او بشکند و لطیف و نازک لطیف که در کسب اگر کم نباشد و اما الشرح معادل آورده و در بعضا قلت و در بعضا فاضل و حرارت او در تروان و دارا لغو قوت او در تروان و اصل گردد پس را عجیب نیست که کمال نباشد اگر کسی شکر کرده که جابل نازک یعنی که فاضل سبب می است و آنرا بسا می شخصی بخورده که از این غافلت تا آنکه نتوانی بخاطر فاضل یا بالاشعیه داده و اما در کمال نازک و دیگر استعمال آنرا در وقت میان ترید و انما واجب بود اول اقل و استیثنا و اقل و درست قرص ضعیف جید برای مطر اللب بخورد آن همانی در وقت کمال در او و جهت که مایه مسطور و دیگر برای تب ملتبس گل سرخ شش در تخم خاص صغ علی بر واحد چهارم نشاسته در دم در رنگ طیار تخم خرمخرو در دم در کیمز اعرقان سنبل الطیب ریونیمچی بر واحد دو دوا یک کا فو که در گاش می باشد از قرص میگزید برای ماحسب این تب و خصوصا اگر صغ ذلک شکایت اسهال و سعال که سنبل الطیب عود و عرقان در شک یا عصاره او بر واحد سه در دم ریونیم چهارم در طیار شک گل سرخ یا قلع او یک صمغ بریان که بر واحد پنج تخم خاص بریان شش در گل ارسی هفت در دم از آن قرص بسیار شد و میگزید که جبر است گل سرخ شش در تخم در شک تخم خاص بر واحد چهارم در سنبل الطیب غافط طیار شش است تخم خرمخرو تخم خیار بر واحد دو در تخم کاسنی تخم کشمش بر واحد یک در دم رب السوس یک درم لک ریونیم بر واحد صمغ درم بر واحد صمغ درم در تخم حب جید برای این مرض و جهت پیاموئی از عشا و خصوصا بر گاه ماده بلغمی غالب تر باشد و بر بعضی طیار در ریونیم غافط عصاره افشنین گل سرخ بر واحد یک و عرقان نیم خرو دوا یک کاسنی جها سازند شربتی در دم ریونیم کسین شش صمغ صمغ و سسل و سسل و سسل عصاره غافط عصاره افشنین گل سرخ بر واحد یک و عرقان نیم خرو دوا یک کاسنی حب ساخته در دم ریونیم کسین نیم خرو دوا یک کاسنی گوید که کسین چهار صغی بری نظریست زیرا که در این صاحب و او از ترشایی بود سبب از ممتنع یعنی بران و کرا غش و در روز و نوبت غش سبب باشد و از روز در آن شد تا سبب و حرارت در آن قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکاست قوی برادر بد سبب جماع و تب بر بدن و بسیار باشد که او را برین تب بدی بخاند سبب شدت تکلیف او بدن را و افشای او و طوبای ترانس بر اجتناب باید که صاحب او را مالاشعیه تر نشانند و بعد ساعت کسین با جالوت بپزند و در نوبت بفرموده عمل آنکه دو بنوش طفت و اسفناخ کبیا بر بنیاج و یکبار آب آنرا غذا سازند و در روز و نوبت بخورده و مخرج یا تیمو بطریقی اسفیناج یا بنیاج یا مستوی آب آنرا آب غوره و در روز نوبت شیره تخم خرمخرو و بجلالاب و سر و تخم خرمخرو بنیاج بر بدن پس اگر بدن درین تقوی باشد و آنرا لاغری و خشکی عطا نشده باشد باید که در بعضی اوقات اسهال بغلوس خیا شش و مفرغندی و اندک ترید نمایند و در بعضی اوقات هفته را بصل آنزد و لیکن هم در روز نوبت بحسب قوت یکی از دو تب باید که پس اگر حامی غلب قویتر و شدیدتر در او است باشد قصد طغیه حرارت و تنقیه صفرا میسر کنند و اگر تب بلغمی قویتر و شدیدتر بود قصد لطیف غلط و استفراغ بلغم که گشایند و اگر سرد و مسادی در وقت باشد قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو غلط مجموع باید کرد و بر گاه این سبب اول نماید قرص طیار ششین کسین بر بدن تا چند روز اگر حرارت قوی بول سرخ و در بعضی وقت و صلاامت و سرعت باشد و بدن را تب ککاست رسانند و در حافت شریکند باید که قرص کا فو بپزند و عشا آن بالاشعیه نوشانند و تدبیر اصحاب قیاجل آنزد و تدبیر بدن و تطبیق آن یا پنجه در علاج های دق که در درجی الاکان جیسا سازند جرجانی و ایالاتی که گویند که طریق صواب در علاج این تب آنست که تدبیر تلین مایع فی و او را بول و قلع سم و متفرق و تنقیه بدن از دویچر یا سله و سیکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند که در تفرغ قوی بلغم کنند و اگر حاجت تلین بیش از تعجب باشد داده عصاره طیار بر واحد دو ربوفلوس خیا شش بر تب تهر می و قدری برید جاز دست و اشربه از آن نوع گوید غیر خاصه نمکوشه و در این باب گفتند که کسین بر روی شکمی و کسین ساده عسلی و شربت قوره عسلی و قلع صبر داب کاسنی داب یا دایان افق باشد و او را بول یا تب خود و شیر و زرد و عرق یا دایان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید کرد و درین غیر خاصه نمکوشه و در روز یک تب تهر باشد مزوره یا تب غوره و آب انار ترش و اسفناخ و تخم بادام و آنزور که تب است تر باشد در وقت و در روز و بران کرد باشد تب غوره و دهنند و در طعام شربت تر

و تامت بخت آید که بهیچ کس بر می داشت و در شروع این خیمه سالک کسی بدیدند و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیز زمانگاه خضای قلب
 پیدا شده وقت ظهر در آید بهیچ کس گشت من گنجینه دنیا که سابق نبوده شد میل آوردیم بعد یکسوس بیوش آمد پس این دو اودام چهار مهره را با خنجره و سوز
 کنیم باشد شربت سیب که شوش بر که یک لیتر باشد شربت پراشیر که میسون پنج باشد و در شک و ریشها خنجره یک چار باشد و باین بخت باشد صفا که
 بهیچ باشد شربت حب الاس و شفا شمس بر که یک لیتر باشد و در مین سه باشد تخم فینک که چار باشد شربت حب است و بخت دفع دوره این بود اودام گری
 سینه تخم انار بایان نیم با و سنبلی الطیب شربت یک چار و تخم خلوس هر سه و یک آب بگویند و وقت آمدن لرزه در سه دشت کلی بایانند که اگر در دشت سه
 تن را در ضلای پوشیده بهیچ کند و چون در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 شود و در قیاس بایانند و چون در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 و کس نشود که در صفا در آن غالب بود و چون در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 و صبح بچشاندند و در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 نماند و در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 بامداد که در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 باشت و در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 قوی باشد تریه و اسامان مخرجات صفا را که ریشی قوی بود اسامان مخرجات بلغسم و لطیف اکثر کنند

حیات مختلطه

به ایستای مختلطه که در آن مختلطه نیز گویید باشد که در زواری و نوبی معین مختلطه نباشد چنانچه قیاس نام باشد باین مختلطه شود و باینچه در نوبی
 لزوم باین قیاس آید پس بر دو باز مرز دوم و اندام کند یا از نوبی و علی هذا القیاس علالات این میان مختلطه باشد چشیش و اودام بعضی اعضا باشد و در
 وجود و صفت و اسامان معین و بعضی در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 آن و علالتش وجود تریه و اسامان مخرجات صفا را که ریشی قوی بود اسامان مخرجات بلغسم و لطیف اکثر کنند
 گردد و با استقامت و کفایت که در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 و علت و لطیف و وقت چنانچه که در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 بر صفت تحلیلی بود که در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 نوبت باشد باین قیاس آید پس بر دو باز مرز دوم و اندام کند یا از نوبی و علی هذا القیاس علالات این میان مختلطه باشد چشیش و اودام بعضی اعضا باشد و در
 در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 متعبر گردد و این بر دو باز مرز دوم و اندام کند یا از نوبی و علی هذا القیاس علالات این میان مختلطه باشد چشیش و اودام بعضی اعضا باشد و در
 خاشکی چار باشد و در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 عرض خنجره و شربت خلوص که در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 و تریه و اسامان مخرجات صفا را که ریشی قوی بود اسامان مخرجات بلغسم و لطیف اکثر کنند
 محسوس نباشد باین دشت که در دشت بایانند که شاز پاک سازند و چون آب ببردی که اید سه دشت در شمس گری که در دشتها از اندام بارانگش
 و علالتش وجود تریه و اسامان مخرجات صفا را که ریشی قوی بود اسامان مخرجات بلغسم و لطیف اکثر کنند

حیات در میم

پیشانی که نام او در مبحث حدوث و در ظاهر باطنی در مبحث اول آمده است و در حیات میم بیشتر از اکثر حیات
مستلزم از وجع درین او در مبحث تب که در مبحث غشوت آمده است و اسباب این او در مبحث اسباب باره باشد چون از مبحث غشوت و در مبحث
این میم در حیات شود سبب آن صحت و در مبحث و بی آن داده باشد و سبب کثرت ماده اسلا و در مبحث اسباب سابق حاصل شده باشد چنانچه
شیخ میفرماید که هرگاه غشوت او در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
از اسباب سابقه برین و اسلا که باشد و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
گوید که اگر تب از مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
با جمیع علامات این تب کثرت که بعد از مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
و دوم آنکه در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
قلت و کثرت و در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
مخصوصه صحت تشل و غشوت که در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
و تابع او تب باشد که از اسباب سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
که در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
تب باشد که از اسباب سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
اینها و اما از اسباب سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
و در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
و تابع او تب باشد که از اسباب سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
بیشتر بر او در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
این وجه و گاهی حیات او در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
که در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
بنا بر دلالت کند بر آنکه تمامی نام ماده واقع شده و این حیات چون ملول کند بدین قودی که در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
که در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث
مالا شمع و غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث و در مبحث سبب غشوت در مبحث

[illegible]

و نوعاً خود آب سارنده بعد از انقضای چهل روز در سمل سودا دهند و چند نوبت تحقیق فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پیریز قوی برگذارد باید که نیک استعمال فرمایند
 و طبع سیر و العسا و چون خیزند و شفتها را در بقل شدید البودت چون که با هوک کاسنی و هر چه با رویا بس بود اجازت نمیدانند و در اول طبعیت بر بعضی دران
 سود و منست و چشیدن دیگر اود و جوید و بلع و چون این پنج مرض میباش غایت اود قصد دران دفع اوجوت با رعایت قوت و با نگاه سیکار اود
 اود و بر بعضی غایت باشد لطف لایب فرماید و باقی تلایب بحسب انواع ماده سودا و این پنج سودا و طبیعی و احترازی در انواع حمای و بیج تفصیل فرموده و اگر
 تب مرکب باشد بر چند اقسام اول تب سارست لیکل که کرم کرم را بر بیشتر اخذ شطرنج غلبه غلبه و غلبه و قانون علی آنها نیست که در املات ترکیب
 اکثر طبعیه بر غلط که در بار سار و اود و محضه آن در ترکیب نسخی داند و اصول تبریر نفع و تنقیه و پیریز سست و کنجیدگی اصول و قرض کل و شربت و دینار
 سود و منست و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری را حاصل نگذارد بنوشاند نفع تمام دهد و در اکثر اوقات که در آنجا سربازان در شستن قوت است بلکه اگر کم
 دهند و چند ساعت پیش از نوبت اگر کشی چند اصل یا کنجیدگی حاصلی نماند لرزه و تب کند و سود در آنجا سوده و عمل سست بهر چه کم دارد
 و اگر محصل که یک سده و نیمه آن نان خشک سوده یا سینه زنده و مقدار خود هما سازند و بعد از طعام نیمه لعل را بخوراند و بعد از آنکه در تب سارست و تب سار باشد که در تب سار
 بلخی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بجهت ساعت مقدار نخودی یا زنجبیر ستر خوراند نفع کلی بخشد و جزو قدری بصل سرشته پیش از نوبت بخوراند
 و از آب باز در شستن در منزه و سرجه الا شست لیکل که اگر استعمال شطرنج اقله و سه نوبت و در آنجا که در رطل حیات مزمن بر نوبت معده است و بدانند که
 طفل غذا خوار که از شیر یا اگر غذای باشد اگر نماند که در آنجا که در رطل حیات مزمن بر نوبت معده است و بدانند که
 اطفال در این زمان بهر خلاف تبریر بر نوبت است و اگر اکثر اوقات تب طبع بیمار در صورت دران عرض خصوصاً کرم کرم را در نوبت این که غلبه و منست و کانی خود
 در هیچ صورت جایز نیست که موجب مفروضه و کاسنی فاکه و جلیله و حمای معنی که داده و موسم جاریه و تبریر و کسین و محتاج باشد و اگر داده یا کاسنی
 بنفع و استقرانی و اگر حرارت تب محتاج تسکین که شربت داده و می استقرانی بود اول تسکین بریخته بعد از استقرانی داده و برانند که اکثر تبریر با ضرورت
 و یا استعمال شفتات و در رات قوی مثل کاسنی و کرم و شاهره و طبعیت شاهره که موجب غلط و طول مرض گردد و اگر در مریب تب بود در صورت
 تبریر مضرت پس شفتات و در رات معده که قلیل الحوائط ضرورت می افتد بلکه درم اگر در تب حادث شود رعایت و درم شربت طوطی باید داشت که در
 علاج حمای به نوبت بر فم و در فم حمای تبریر داده محتاج اسهال است و این بر در درم معتدل کرد و اگر بعد از خارج داده اثر تب باقی باشد سکنج
 و در رات طبعیت کافی بود و اگر داده قلیل غلیظ و عروق باعث سده و خفوت اخلاط باشد و اگر اسهال دفع نکند و در رات حمای و شفتات و رعایت تبریر
 رجوع کرده و آب شل با دود و شاهره و کرم و اذخر و افستین و تخم کاسنی و غیر آن و اگر داده بده و در رات طبعیت کانی و غیره که سینه نفع میکند

حمای و قسیم

بدانکه حمای و قسیم در و بر است و چون حرارت تب تب مادی و درم باشد و بزرگ و لاغری لازم دارد و برین نام قسیم است و در اصطلاح طبائیان
 عبارت از نوبت است که در تب غریبه ادا بعضی اصل خصوصاً غلبه لعل که در تب و حده احوال طبعیت بدن را سنجید و غایب سازد و تب را بس که لعل است
 از طبعی بر طبعیت و کسین و در تب و قوت این موقوف بر سارستین مقدم است که در بدن و جنس طبعیت است یکی را طبعیت اولی گویند که عبارت از
 اخلاط و بر طبعیت درم طبعیت است تا نیک که از اخلاط و نایب در بدن و پیری و آید و این یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و غیره و بعضی با نماند آن
 و باقی فضول یعنی که اکثر نماند اولی است که از اخلاط و اعضا افزوده باشد و بهر چه بدن نگذرد و این نوع فضول هم چهار قسم است اول طبعی
 که فضول صورت غلیظ است و بهر چه فضول صورت غلیظی که در مضمون در گمای یا یک بود که در آن عرق و شربت ساقیه گویند و چون از آن فضول صورت غلیظ
 حاصل گردد و غلیظی بدین طبعیت است با سخالت دیگر و سبب بیماری را بسیار میشود و فضول غلیظ و فساد و فساد و غلیظی و در هر طبعی
 که با فساد و غیره که نشسته و بهر چه اعضا پخته است بسیار کشیم مستعد برای تغذیه آنما و آنی به نوبت اول است چون از آن مضمون فضول گردد

اصطلاح طبائیان
 عبارت از نوبت است که در تب غریبه ادا بعضی اصل خصوصاً غلبه لعل که در تب و حده احوال طبعیت بدن را سنجید و غایب سازد و تب را بس که لعل است
 از طبعی بر طبعیت و کسین و در تب و قوت این موقوف بر سارستین مقدم است که در بدن و جنس طبعیت است یکی را طبعیت اولی گویند که عبارت از
 اخلاط و بر طبعیت درم طبعیت است تا نیک که از اخلاط و نایب در بدن و پیری و آید و این یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و غیره و بعضی با نماند آن
 و باقی فضول یعنی که اکثر نماند اولی است که از اخلاط و اعضا افزوده باشد و بهر چه بدن نگذرد و این نوع فضول هم چهار قسم است اول طبعی
 که فضول صورت غلیظ است و بهر چه فضول صورت غلیظی که در مضمون در گمای یا یک بود که در آن عرق و شربت ساقیه گویند و چون از آن فضول صورت غلیظ
 حاصل گردد و غلیظی بدین طبعیت است با سخالت دیگر و سبب بیماری را بسیار میشود و فضول غلیظ و فساد و فساد و غلیظی و در هر طبعی
 که با فساد و غیره که نشسته و بهر چه اعضا پخته است بسیار کشیم مستعد برای تغذیه آنما و آنی به نوبت اول است چون از آن مضمون فضول گردد

که در قول شیخ گذشت لیکن بهینجا درین گل با شیخی که با هر یک دور هم است گفته چیت باب با تنگ با المالب با قبول سرشت اخلاص سازند بهیستی یک شقال
چهارم در سر شایر وادیه یک کدیت صی قمر کافر یا شایر شفت شمشای با هر او اما که در قول صاحب کتاب گذشت جلاب استینه بدین وقت بر آمدن آفتاب شکاف
بسرطان چیت باب آبان شریح و ملاطبت چیت بنفشانه و صبح رساعت از دوران لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
المالب با قبول و جلاب خورده یا شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
و برای شکاف جلابی سلطان ماه بهر باشد و نشان مازد است که سوزنی در آن فرو برد اگر طوبی همچون شیر از روی بر آید نشان ماکلی باشد اگر سلطان بهرست نماید
عتاب و شفتا شایر اندر شکاف بهر دور و غن با دام بران چکانه و صفت شکاف کدیل در اول زول نافع بود که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
افران بهر دور و غن با دام بران چکانه و صفت شکاف کدیل در اول زول نافع بود که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
و یک قمر کافر یا شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
ربا سوس سردرم کافر یا شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
هر یک که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
چیت المالب با قبول و جلاب خورده یا شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
شفتا شایر اندر شکاف بهر دور و غن با دام بران چکانه و صفت شکاف کدیل در اول زول نافع بود که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
کرده و نیم در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
دور و غن با دام بران چکانه و صفت شکاف کدیل در اول زول نافع بود که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
افغانی شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
برین وقت که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
را باطل کند و اگر وقت صفت باشد باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
گذشت مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
زبان کللی دارد و هر که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
از قبول و جلابی سلطان صاف کرده است
دور و غن با دام بران چکانه و صفت شکاف کدیل در اول زول نافع بود که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
رود طویل باشد و در آن سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
الادریجا وزن طبایع در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
ایشان نرم باشد که در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
مقل کللی در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
جماعت شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
ایشان اندر دق آب سر و استینه باشد نه وقت چهارم لاله شریح است در سر شایر شفت شمشای باب سر و استینه باشد نه وقت چهارم
ملکط و دفع بهرست چکانه کدیل در مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است
بهینجا درین مازد العرق و شکاف جلابی سلطان صاف کرده است

تعداد احوال تابع دق

اطلاعت بیشتر نیست و فیله و صورت سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
از استعمال اینها بدین شرح است: خال یا بیندیشد که ملای و قرقی که بر خیزد و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
قرص کاغذی به صورت مثل کلاه که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
رسیده به هر چه در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
آیزد و مرغ آب بنویسد و ملای و قرقی که بر خیزد و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
در خانه که آب را گذر نماند و با شال را در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
با روزه و غیره که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
و در او در پیش نظر و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
تسبیح یا نیانند و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
بیمار را در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
تا زمانه جان و باقی حیات که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
تسبیح یا نیانند و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
پا و آتارنگ بر یکدکشی که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
شدید آب شیرین و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
نجمی در آیزد و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
آورده و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
قول شمع که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
بپایند و نوندن حق را پاک کرده با یکدیگر و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
مسحوق شده شمع بر استعمال و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
و اطلیه یا یکدیگر که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
کاغذ را به سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
مانند و غیره که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
و لایحه و هر وسیله که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
که با پاک کردن و در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
و لایحه یا یکدیگر که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
با یکدیگر که در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
حسد و کینه یا در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
شماره منقول عصاره کینه یا در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو
گل را در سحر و جادو و غیره که در این کتاب آمده است و در این کتاب بسیار است و اولی آنست که سحر و جادو

بقول شیخ مولی راجی الاسکان نندایا کرد و چون حضرت اشد خواجه تیار کردند باید که هیچ ویدیه مکان نمایند و اگر گفایت کند مرض امکان هر در گواه نشاید بجا
عرقی که یاد آید با شافت کند که یک سیر باید را بکشید و است و گاهی غشی می آید و بی شافت اوروشی افزاید و شکر شفت عرق را حس کند و ملازم است که بلاش بدن
بر مرض گل عرق بود و چون مودیه و غشی بیدار و غش کنایا نمایند و بی شفت و سبب دقت و شکر و گنگار و دیگر قواضی را بی شفتی و شافت صاف کرده و دان مرغ
انداخته نیز تا آب شانی شود و غش را سکر کرده و مانند گاهی حبس لاس کند و گاهی با شفت نماید و سده و مانند آن آید و تا بقصد بیداری می باشد و غش عرق میکند و گاهی
حبس میکند که مرغ آب عصاره صحر و طبعی گنگار و طبعی ناز و طبعی مود و آب بید مجسم است و آب می العالم چین از او در چون امر شفت کرده و از این ناز و طبعی
عرق نگردد و طبعی با تبار و در بعضی غش و خنده و صرا چون در شال این چند آن کافر آید نیز مخصوصا چون باین به در و ملاکده همای سر و غش نمایند و شفت شود
و امر واجب است که بدن بدست و پا نشاند و اطراف و دان نهند و آب سر خسل کنند اگر باین صبر نمایند و در حالت شفتی و غشی را دقت قوی باشد که غش عرق را قوی
مطرب باشد و خوف سقوط قوت بود باین مرض و در آب مود و تیر و سیاه و ملاک و یا در غش و خافت چرب کنند و در شکر و غش نفاک ماز و سده و بدن باشند
و اگر در مکان مرضی گرم باشد بجای سر که در آن بجای سر بایستد و غش قوت یابد و غش عرق را بیدار و شفتی و غش عرق را بیدار و شفتی و غش عرق را بیدار و شفتی
کنند و بجای خافش گردانند و اگر حاجت آید گرم مود و تر آب می روفد گنجی شافتند آب مود و در غش و ملاک و شفت و فاصل نمایند و اگر در قوت باشد برگ شفت
و گنگار و گل شرف و مصطفی و بی بار که در و آب نیز توفیق در چهار صحنه آن آب در غش یا خافش شافتند آب مود و در غش و مانند و اگر در کوفته با دوی مذکور بیدار
قوی تر باشد و رنگ مود سده و بدن باشند و اگر اطراف و در صحنه در و ملاک یا سیسول و مانند آن صحنه و در شفتی و غش عرق را بیدار و شفتی و غش عرق را بیدار و شفتی
و ملا شفتی است که یک سیر یا چار پاس نهایت کینه نند و زمانه و در نیمه چار راه است و غش در و ملاک و در کوفته بیدار و شفتی و غش عرق را بیدار و شفتی
و اگر در غش ضعف قوی در غش و ملاک و در چار پاس یا از راه حس کنند و ملاک شافت و آب و ملاک سازه و در غش و در چار پاس یا از راه حس کنند و ملاک شافت و آب و ملاک
و آب که نیم ناز و در شال این بهر که در غش و ملاک و در چار پاس یا از راه حس کنند و ملاک شافت و آب و ملاک سازه و در غش و در چار پاس یا از راه حس کنند و ملاک شافت و آب و ملاک

تبریزه اعلی و اخصه که باره کافور و الیونیه استعمال نمایند و آب سرسبز بریزند و طالع و شوق و دهن با دانه و گندم و سکه نفضل رویه و باغ رعاف است و بقبل شنبه و پیش از غروب
 که پیش رعاف بخواند این ماریات کند که این مگر بود و چون باغ رعاف از پیش رعاف و رعافیت خاده واجب گردد و دست و پا برینند نه و مجسمه کجائی که مقابل مغفر اعراف باشد هر مگر
 یا حلال کنند بعد از هر پیران موضع که از طرف او خون آید که روی اسکان تا او نیت کند از تبریز رعاف باشد و شوق نماید نه و شوق نماید و بعضی فقرات مذکور در اول ماه
 بچکانند و باغی نباشند نیز در هر روز که آب آن رعاف و کافور را با آب تنی با رعاف و جبر و اصرار رعاف آن در رعافیت معلوم یافته و در آن شقای رایج
 باشد و اگر و غفران رعاف باشد از هر روز که در شقای رعاف از هر جایی که در کافور بر سر و پیشانی نموده و پیشانی آب سرسبز خورده و درین زمانه با قافور آب آن و بعضی چکانند
 که در شخصی را و در کافور بر سر رعاف او باز خوانش فرموده داشت از دست باغی جانب قصه فرموده و بعد از دست بر سر نموده چون کرم در میان

البحرانی نایافته بزودی بخندانید تا حضرت و ششی خفته پس باید که پوست همان طایفه و رنگ برود و باید که سوره شربت الاین منعقد و تواله استغفر بلیا کند و آب سیب شیرین و روغن بادام شیرین کوی و گلاب هر یک هفت توله پوست بران پیوست باشد چنانچه با غیره احوال کرد و آب توله در اول کوی و روغن بادام شیرین

[illegible]

بیان حجرات

[illegible]

[illegible]

گشت میزند سرخی از آن راکل شود و بعد از آن عود کند و این نوع در یک روز راکل شود چون فصد کند و شرط نهند و در همین نوع مست الا انکما متصل غشفت
 بود و این نوع محتاج بقصد و شرط و طلاء بر کمر که در کل ارشی است و گاهی احتیاج بادوی قوی مثل شیان امینا و آب صبی لاری و مانند آن شود و سکنوست
 که در جلد عین باشد و رنگ او سیاهی اندک که بود و این نوع محتاج بشرط عین است و این عین است که جای نوس بطبیعی که رازی بشرط خفیف داده بود و شش زرد
 و این بشرط عین و قصد بر دو دست نموده و جالبیوس درین علت و امثال آن از حیثیات دوسوی ادم خارج خون بعدی نموده که در بعضی نشانی افتد و در ابتدای
 تبیه موضع تبیه قوی نمایند بعد طلاء شیان امینا و برگ سوس و آب صبی لاری و کل ارشی و در سکنوست و افغده درین بیه که حد شش مطبوع نیست که
 و شک با نیک غناب و سایر زرات سکنوست خون باشد و نوعیکه در گوشت عین بود و آنرا حمه طغولی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجه او اینست که
 سیاهی بآهن گریخته تا موضع جمع شود و بعد از آن علاج برهم ضل نمایند و هم او که در علاج حمه فصد و خارج خون بسیار و نیز در بعضی لازم و اما بشهر
 و در واد است و از ناطیه کل ارشی و سرکه و گلاب تبیه بر موضع بخر قهبر و مبلول در آب عناب الشهابی یا عالم و صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 و آب جلا که دو و مانند آن را گزیند و بر موضع شرط عین زنند که آن از شرط بعثت راکل شود و بعضی شراب قانون نوشته اند که سزاوارست که در او
 قطران حمه فصد گشت نمایند سیاه که قیال و اگر این گناب بر دو یا پنج قطره باشد و گاهی با شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 مریض سسل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمه که در سایر اعضا می بدن بود استعمال کنند و یا قهبر قوی بعضی از این طوط و مواضع یاد و در
 برای حمه که در گردن باشد و در موضع بریزند و با دوی سه ده نمایند و یا پنج جمیع شود تحلیل آن با شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 سیاه گردد و باید که در او طوط و در آن رطب باشد و طوط در هر یک مدت کرده شود و اول فادول یا شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 می باشد که جامع رطب مع تبیه بر بعضی قض باشد مثل شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید و در بعضی مواضع
 طلاء را در جمیع اقسام حمه که در سایر اعضا می بدن بود استعمال کنند و یا قهبر قوی بعضی از این طوط و مواضع یاد و در
 ایشان موی که از دم در و غناب است سازند و با دوی سیاه که قیال و اگر این گناب بر دو یا پنج قطره باشد و گاهی با شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 باید که در وقت چله دم نموده و در وقت گل مرتب از زیت اتفاق بی نیک باید و موم در وقت در صلا می حل کنند و بر آن آب سر و اندل اندک بقدریکه قیال و در وقت
 نمایرینند اگر با آن اعلی سرکه سفید صاف مخلوط سازند و با دوی سیاه که قیال و اگر این گناب بر دو یا پنج قطره باشد و گاهی با شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 و شش و سفید بسیار که در موضع اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت
 و یا سداب سفید بسیار و سرکه و زیت و با دوی سیاه که قیال و اگر این گناب بر دو یا پنج قطره باشد و گاهی با شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 و اگر در زرد و شش و سفید بسیار که در موضع اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت
 طوط سازند و سفید نماید و با دوی سیاه که قیال و اگر این گناب بر دو یا پنج قطره باشد و گاهی با شیان امینا و آب صبی لاری و آب برگ سکنوست و آب برگ بید
 بدان نمایند که با آنکه در وقت گل و یا سداب که در وقت اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت
 یعنی سداب که با آنکه در وقت گل و یا سداب که در وقت اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت
 بر موضع حکا که در وقت گل و یا سداب که در وقت اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت
 و با کما بعثت نماید که بریت در وقت گل و یا سداب که در وقت اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت
 و در زرد و در سفید بسیار که در وقت گل و یا سداب که در وقت اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت

علاج حمه اطفال
 در وقت گل و یا سداب که در وقت اقلای بسیار که ناکه در زرات سکنوست که در دین میباید که او دوی سه ده مثل که بریت در سکر و در وقت گل و یا سداب که در وقت

حمه اطفال

و آن بهر چه فاده و موم و دست باید که اول تقطیر بر موضع و بعد بر طلاء سیاه و چراته و شاپره و سرکه و غناب و دیگر ها و کل این کشتن و خشک و کل

و صندل سرخ و دهم و درم و شمشیر و کشتی و جالینوس و جاسوس و برگ نیم گل سرخ و بک کادی برگ گز نادبان کاسنی برگ کچو اصل السوس و پنج خراسانی سبزه
 گندیمی گل مصفر و ناندان و دیو مصفی غول هند و صندل سرخ بر یک دو ماشه کچو رسه ماشه جالینوس فیون زرد و چوبک حنا و واحد
 یک ماشه در اسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ یکایک پانزده عدد کوفته پیچیده در آب چهارده بار و در سه وقت صبح یکوب باشد برادش میداده باشند و اگر
 حاجت باشد حاجت در اول کار زود کار و نیز متعین بود هر سه سفید آب غفید و خورسپاه و قرحی قاتل باشد **حب سرخ با ده** و متول پوست بلبله زرد
 سرپوکه گل سرخ برگ شانه نیم تخم کنجد و دو پیازه صندل سرخ بر دشتی گل کشتی هر یک سه ماشه برگ خاد و شانه زرد سفید فلفل سیاه یک کجالی هر دو
 یک ماشه برگ یکایک برگ نیم برگ پنج عدد و در کوفته پیچیده در آب برگ خاد و تخم کنجد کشت و آب خنسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند و در آن چهارده
 غزل کلان بندند و غذا کچوی و خشک نمک و پیریز و شیشه و ترش و گوشت نمایند و **دوای سرخ با ده** برای سیکه اطفال اربابین که از کتب متبذل شنیده اند
 با درود طفل قبل از حل چند روز زین و در او دست نمایند بلکه مادرش در صحن کلان خود در غلبه وقت و از صندل سرخ صندل سفید برگ خاد گل سرخ بر دشتی گل کشتی
 هر یک سه ماشه شانه نیم تخم کنجد و دو پیازه صندل سرخ بر دشتی گل کشتی هر یک چهار ماشه سرپوکه پنج ماشه سر سفید و تولد و طریق خورخانه نمایند و استعمل کنند
 و روغن کبر برای سرخ با ده فی طریق است جاسوس صندل سرخ یکله برگ سدر نیم ماشه پیازی چالی رنگ جرات کات سفید و چون روغن خراسانی بلبله زرد
 پیکری خای خشک بر واحد یک و دو ماشه و یکایک برگ نیم یکایک برگ یکایک دو ماشه نیل و کاشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن شرف یک چنانکه
 و یکایک اول و اول یک با صفت او چون نمایند و دو قرص بندند و روغن را برش نماند و در آن قهر صا بسوزند و بجه جادو می شود و انداخته آینه زرد یک س و زعفران
 با مسخوب نیم گل نمایند و وقت حاجت بمالد **سقوط** که در سرخ و حب و با تخلف است که کچو زرد سیاه برگ خاد برگ کشتی و شمشیر و جالینوس
 سس نیم حبه پوست اندز و چهار یکین رکت جندن و جالینوس سولیت و جینه دوی اولی کچو و درم و در و سوم سبز و چینی و دای و ای خیر که میفتد
 میشود و کوفته پیچیده و غذا کچو و در وقت حاجت طفل را از یک ماشه شانه ماشه حب سرخ در آب تر کرده و صبح صاف نموده و نماند و نماند و نماند
 که قریب سن بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود و با طفل قدری میداده باشند و اگر ازین مرض بد با طفل درم کرده و متعین شده باشد طفل را و آب
 برگ خراسانیده ضما سازند از **ایضا** اگر اطفال کسی ازین مرض ملأک شوند تحت اصلاح خول حیض که فای چنین میشود و در حالت حمل با طفل درم که
 نفع کلی دارد و حب است شانه نیم اصل السوس کشتی زرد نادبان برگ خاد برگ سرپوکه کماله و کچو زرد و نیل و صندل گل سرخ نساوی سقوط سازند
 شرفی و درم و آب بعد ماه پنجم در ابتدای ماه هر روز ناسد روز ناسد **ضما** و برای سرخ با ده اطفال گل مصفر برگ یک صندل سرخ زرد و حب آب سیاه
 ضما کنند و اگر کوفته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفید آب یک کشتی سرخ ضما نمایند **مطبوع** که برای فساد خون و سرخ با ده اطفال و حب سرخ
 برگ خاد کشتی خشک برگ یک چار و درم گل مصفر و درم سرخ و کوفته پیچیده در آب که سازند و یک خوراک در آب و آب و حب سرخ نیم نشوند و در آن
 آب و دیگر ناخته شام حب سرخ و در آن طفل را رسود بریدن همان و آب برگ نیم نشوند غذا آن گند و روغن فی و یک کجایی غاب شانه نیم و در آب برگ نیم
 زرد نادبوست بلبله زرد و حب گل مصفر خورده و برگ نیم باشد بر طفل یکساعت شب خنسانیده و صبح حب سرخ شانه نیم رسود و در آب رسود
 مسلسل مغز فلفل سرخ و شمشیر گل سرخ غاب پستان جاسوس و صندل سرخ جلد دانه بلبله زرد و سیاه نادبان حب سرخ شانه نیم رسود و در آب رسود
 سرپوکه پنج ماشه برگ نیم شمشیر شانه نیم چهار ماشه برگ نیم کالی برگ برگ یک دو ماشه گل موی بر دشتی جاسوس چاربه رسوت صندل سرخ زرد و حب
 بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله یک کجایی شانه نیم رسود قدر حاجت شب تر کرده و صبح صاف نموده و بنده **ایضا** که برای بر دشتی سرپوکه برگ کشتی سرخ
 پنج عدد شب آب خنسانیده و در آن آب پیشره کشیده صاف کرده و بنده بالای او پیوری که بخوراند و سر روز فایده نباشد برای جوان یک خوراک است و با طفل سرخ نیم

ماشا

اسم طایفه است و آن درم و پوست که در روغن شیشا یا طلا برشته و گاهی با سر ترقی شده و بعد در سر را عام کرده و قبل از جراحی یا ماضی آن می سخت گرم و سوزان

نسخه

نسخه

صلابت حاصل نماید و دشوار گردد و در حق ایشان دانستی قبال مس سوده درین ضد افواض کران به سولت کشاید و برترین و او که در شان و اخراجات و معنی خیریه کرده ایم نیست که هر که خاد زبور در کران هر دو یکو بند و بعضی آینه سینه سوله ضد کنند و چون آنرا کشاید بران گذرانند تا فکانه و آقام هر چه میسر است گردید و نوم دروغ کل بران اندک سفید و از ریزه قدری در او اسنگ کوفته بچینه داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در همان انداخته بران اندک سفید که سفید رفیق آنرا زنده و بسیارند تا مخلوط گردد و بعد از آن آب سرد برف بلان ریزند و بسیارند تا مغسول و سفید شود و بعد از آن علاج کنند بر حرکت و هر خراج که دارد که نبات نم آن باشد پس گاه با سطح جراحات با سطح طبر را گردانیم بهم موقوف کنند و بهر که را شیخ و علاج که نمایند و ضد او معینه بهرین صفت در آن کنند و شیخ قدر را واجب داده کنند و اگر نبات نم زنده شود و بی که بر سطح جلای گردد و بران مخلوط بپزند و بالای آن جاده که شیخ نیکو کاران هم در آن کم و کم در آن مضمون علاج کنند طریقی دوم که اسلیم را بر سفید نمودن بوده از موضع اسفل سطح شکاف دهند و بعد فیتا و قوی از سپید نشویش اندر آن نهند و هر روز فیتا را در و طول فرمایند تا انقباض بشکاف و از آن ماده گذارند و بر یک براید پس طواف و خارج کنند که آن سولت بران چون وضع بدید و هر که بعد طریقی که اندک در سطح طریقی سوم است که کفر که کتب بسوی سطح و بعد از آن شست و آبجو وضع و بجز خصوص پس جلای و اشکاف که از آن باقی نماند و شکاف سیلیسی دهند و سطح را بعد از یکدیگر در جراحی که بران تشبیه باشد برقی که اندک باقی غلاف براید پس بر هم مسکن و صفت منبت لم که در کوشش علاج کنند و در آن چیزی از شیخ میزنند که که آن فی الفور تسکین اوجاع میکند و خارج جراحی که جاذبه شکافه نشویش نشود و از هر رقیه را بعضی ضراحت خیال فیتا را سکنند که سلع را بعد از یکدیگر می بندند تا که در جایی که اندک از جراحی که در بعد خارج او را نشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد و بداند شکافه را خارج سطح و شکاف جراحات و علوی و خاری این را به تشبیه که در فصد و استقرانی و از زردم بریزد و در خارج موضع با عتدال او پس واجب است که طبیب از این غافل نباشد که سلع میسوسد که گاهی علاج سلع و فصد و استقرانی و تشبیه بدین مایطویر سکنند که جراحی خارج او در فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا طریقی یا شکافه و بعضا در او شسته و با بونک آنرا شکاف است سیل آن کنند تا بعد از تمام شود و سطح در حد و دواخی یا بقریب گوش باشد یا دیگر از شکاف متن شریان خدایان پس اگر از این نوع که نشسته بران رسد یا برین داغ دهند بعد از آن بر روی که در آن صیغ صبور داشتی و گذر و مانند آن باشد علاج کنند و اما و آنیک بعد خارج سطح بدان بکنند و احتیاج که از آنرا در یکدر یکبار کفایت کند آن در معرفت و مسرور است و دستخوار او نیست که بگذرد و دانی در درم صفت نیم درم گمارد درم جهت بلو و یکدرم گل سنج گل آبی بر واحد و شلست درم و همه را ساییده و بجز بختیه موضع سلع بدان بکنند و بینند و بعد از آن آب را برسد و یکدرم تصحیح یا بدو نیمین سائر جراحات شکافه را چون بدین در در او بکنند و یکدرم در آن آن نماید

خرد و عهد

گاهی در بعضی اعضا درم خردی چون بند و جو و کمر و زاده از آن پیدا شود و بیشتر پر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و اول امر چنان بود که بران غرضه منفرق گردد و بعد از آن عود کنند که از یکدیگر جدا شوند و بعضی از خرد و طبعی بود چون خردیچ زمان و قریب او عود می کرد و بعضی از آن نوع را احتیاج به جلا نیست و بعضی طبیعی باشد که در جراحی مقصود است و این در جمیع مواضع از اعضا بدن حادث میشود و بعضی در جراحی صلب که در ظاهر ظاهر از ماده غلیظ طبیعی و گاهی سوداوی است و شود و از زردمین خفند که در دوا گاهی زیادتی قبول کند و از آن خرد سلعی که سینه و چون زیادتی قبول کند آنرا سلعی گفته میماند و فصد و در حقیقت از اقسام سلع است لیکن فرق فیما بین هر دو آنست که خرد و خفت باشد و زیادتی قبول کند که در ندرت و او را که سینه بود تفاوت سلع و گاهی بهوش خفید که کوچک عارض شود و آنرا جفای اسلام خردی نمیست که آنرا فوجش را گویند و او را که مقصود است یا بر آن خردی گوش باشد و جفای گویند که بزرگ از خرد است که آنرا سوسا گویند و آن را شیخ خرد است که در دوا مقصود نیست علی ریحی و این مواضع معرا از کم پشت کف و قدیم و در چین باشد و جوزه و غیره بدید که در امتداد اشکام معز خاسته شود و بعد به بهیئت خود باز آید و آن یکبار و دیش و یانی در و بود و هم نمی بختی خرد و چون اول و بعضی که درم خردی است و در و این پس صلب باشد و غیره منفرق گردد و بعضی منفرق بین این را ثوابیل گفته اند تا بعد سبب صلابت آن و این را جمیع اعضا

تدبير سبلع بود باخته در حلقه و در دهان و جیست که در و گند سبها انچه در پیشانی ظاهر شود و در آن فرج است که آنرا در دانشا السبها انچه در سر بر آید
 بیک طبعی علاج او سبها و از جمله اسبلی شگافه در غریز و علاج او بر کمر کند و حفظ جلدش شده بنی نماید که پاک کند و نشود و حفظ جلدی که اگر در شکم
 باشد شگافه ببرد و آنرا که قطع نمی منعق خارج شود و اگر در عصب باشد با خورج آن متعرض نشود بلکه ضاربای تبسین نماید چه عقد بر عت نرم شود
 و قدری که که با دوا باشد بر آب شحم صفا و مانند آن و خج غلبه در دود در آن با جلا سرب حکم نیند و گان بسخت ناک شود و اگر بکفت و قریب ازان باشد نذر
 سمانه و خجری گان که بدین دوا کم پس در ساعت ناک شود و اگر بفصل باشد شدت غم که آن بفصل فرود و زایل گردد و اگر قریب فصل باشد
 نیز انگشت دفع کنند تا آنکه قریب از فصل گردد پس بر آن غم نکنند و فرود و اگر باوی لم باشد بدوا و او را بش متعرض آن نشود و گاهی از تریخ بقیه و طبیات
 و استعمال لطل و آب گرد را مثل شود و اما آنچه در عصاب از عصب عقد گرد باید که بنده روز و رخی قریب باشد بعد از آن قبول حمام و کف و شست و دوا
 در آن کنند که آن بیسولت عمل گردد و گاهی در عصاب چیزی معروف تریخ از شل شلیقتل حادث شود و او متهم گردد و حتی در طول اودیه میفرایند
 بسبب فرو سده پس از آنکه در دوا و این محتاج باستقرار بدن بقصد و دوا بود بعد از آنکه با ناختن عصب عقد افتد از احادیث نیست و تحقیق
 تریخ نماند و اما آنچه عقرب و آب و ایا و خج را در ورم صلب و درم از بین و عدترین زیر حکم حادث شود این همه ذکر انواع اورام صلبه در ورم و ذکر انواع

خست زير

درم صلب شیب بعد دست که در کوم خونی گردان یا کج را ن یا زریض حادث شود و اکثر این درم در قدم گردان یا جوا نب او باشد یک غده یا دو یا سه
 یا نیا و ازان بود و در اعداد ازان در علف خاص آن باشد خا سبلع و این درم را خا زير بر آن نامند که اکثر در گردن خا زير میباش و بعضی بقیل بر روی کلاه
 کشه از لاله و او در این درم کثیر العده باشد با کمال ماده او بغیر علف است که از تریخها و سوسه هم و تخم غطا و قلت تقیه در بدن جمع شود و با عضای نرم یزد
 پس صلب گردد و زرد بقی ا و در آن کرم و حال او در اول امر قریب حال غلیظ و بی بود و اگر چه با دوا یعنی بود پس نالی از سواد و حتی بهم باشد شیب میفرایند که
 خا زير با سبلع بود و در دود و قول غمز و قریب میان هر دو است که خا زير را که گشت جدا باشد مثل سبلع بدان که گشت سپیده باشد و اکثر درم نوعا
 شود و نیز بسیار بزرگ گشته و گاهی از یک آن بسیار پیدا شود و درین شبها نایل بود و گاهی منقطع العقده باشد و مثل نخال گردد و گویا که مثل عقده بود و با کمال
 خا زير بعد از سقر و سست و بعضی خا زير با دود بود و بعضی بی در دوا این را علاج دشوار است و گاهی در علاج او احتیاج به شگاف و بوسیده گردان آید
 و درم شدید الاستعداد خا زير در نایز گردن و سر کسائی است که گردان آنها کوتاه و نامرغی ایشان مرطوب باشد و اکثر مراضع تولد خا زير بر آن فعل است
 و دره شید و او خا زير بسبب کثرت عروض او خا زير باشد بنار جرس و کثرت تهمای آنها و یا بسبب تهمک گردان صاحب او در اکثر شبها گردان خا زير
 بود که کسودی راست و چپ میل کند و اسلم خا زير است که صبیان ما عارض شود و در شوار و است که از امان را عارض گردد و بطریقی بنویسد که خا زير
 علقی است که مثل دوشوار غلظت و دوا آن بچک سواد و الکلیفیه و غلظت گردد پس بچک کیت و اکثر شبها زرد گاهی بار یک بر آن آید و در بعضی بایسته
 و بسبب بدو غلظت و حرارت مغیره از غلظت باطل کند و او را غلظت و سخت گردد حتی که درم صلب سبب هم بر موضع بزرگ شود و دام او پس از دوا
 و آن درم صلب سواد و بوی شجرت و او بر سر نوع بود یکی آنکه مثل عقده یا در مکان عضو تیره باشد و در کت که نمی که تخیل خود را آن میل جلوه و است
 و این اسلم انواع است و فرق میان این نوع و سواد است که سواد نوا باشد و مس آن مس گوشت برب بود و این صلب را به شل اسلم عظم و عصبانی
 و فرق دیگر آنکه در سبلع خا زير شیب و عقد صلب ظاهر شود و سلب مس است و بی السطی سبب راسه شکل باشد و درم آنکه در شکل شل نوع اول بود و
 آنکه شش با موضع بود چنانکه حرکت نکند که بدین نوع درین نوع و در سلطان است که با دود شش او و بعضی بر آن عرق بنزد اطراف او است
 بای سلطان مخرج ظاهر شود و بر خا زير عرق پدید نیاید معلوم آنکه منبسط بود و بر عله بسیار ظاهر گردد و متغیر شود پس صورت او مثل صورت خجری
 باشد چون شش گردان و این برترین انواع خا زير است علاج جت لضمع مواد مطبوخ اسطوخودوس سبطیخ با دربان با در بنجوبه پوست بچ نادان

ع
 حلقه حیات
 این خست زير را که در گردن
 حلقه حیات است

نشا بهر عقل الشلب بر یک هفت باشد نه سون سه باشد نه چهره و دوز منقعی و تو لگانه عقلی چار تو لگانه نشاند و خدا وقت نیمه و خواب مرغ
 نه نایان شکبارا بشوید و وقت شام شورا و ناله بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب جب و اصلی و واجب خنثار را خوراند جمیع مریطه و غلظت
 برگ سنا کفیم تو لگانه بسفید ریخته خطای بر یک پنج باشد نه فیل دو باشد نه سیاه یک تو لگانه مغز خنثار شربش تو لگانه خنثار شربش و دینا شربش
 اسطوخودوس سهیل عا و کجانی بر یک و تو لگانه دهن بادام پنج باشد نه اضافی کرده نوشا و کجای آب عرق باد کوبیده و شاد بهر دو هفت و خدا وقت دو و دو تو لگانه
 و وقت شام شربش یک مرغ و نایان شربش و شربای مرغ بدین و صلیب بر یک باشد نه و دانه پس دو باشد نه و در جوش جالیوس هفت باشد نه و کجانی
 یک عدد و چیده اول بخوراند بعد از هیسون یک شکوشت بر یک سه باشد نه و چوبه بادان بر یک شش باشد نه و این پنج باشد نه و جوش داده صاف شود و شربش
 حار سونو شکوشت یک عدد و دانه و این پنج باشد نه و چوبه بادان بر یک شش باشد نه و این پنج باشد نه و جوش داده صاف شود و شربش
 منقح سه چهار روز بمقتضای بلغمی متواتر کنند با کچال اول تنقیه کن از بلغم و سودا کنند بعد از آن پنج سوسن ساییده در مریطه و غلظت
 و اگر تحلیل نشود آرد و در سبب باول کوکبان خنثار و ناسه ناضج یافته منقح گردد پس هر نیم روز نگارند و اگر زن منقح نماند بهر ناله شود و شکاف و دانه و کجانی
 او به مدد یکبار بر نایان و این چهار اگر دانه یکبار بر نایان و کجانی و در نایان متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 نعلیه تو سونو شکوشت یک عدد و رسکه شربش سه باشد نه و شکوشت یک عدد و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 سه سار شربش تو لگانه و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 نوشته و نایان و سنی چندی و چندی نیم سوسن در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 نیز نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 سهیل الطیب و قنطاریه و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 بسفنج اسطوخودوس سنی کی بر کف دست باقی به سونو شربش و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 سونو شربش و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 کرده و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 و جوش و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 سار و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 بهل آنه ضما و جوب و جوب حکیم کنان صبر کنی ناخواه ابر ساقم کنان هر یک دو باشد نه و دانه راز و دانه جرج غلظت با غلظت و چایه شش و قنطاریه
 خلعت قنطاریه و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 که در ظرفی که از چوب گلبان سازد آب و طعم خوردن مفید و در مریطه و غلظت و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 و قنطاریه و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 با یک لطره و سونو طلا کنند و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 منقح سلطان نایه کوفته خنثار و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه
 باد و منقح سار و نایان و کجانی و در وقت خنثار و نایان و کجانی و در وقت متفرق ساخته به سار و برگ خنثار شربش و سونو آب یک نایه هر یک تو لگانه

التهاب و قلت آن باشد اگر در علاج خنار حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنار بر مجاورت کوبه و عروق شدید
و عصب با احتیاط باشد زیرا که در مدی در هنگام قبض خنار خطر دارد و شعبه عصب راجع را جرات رسیده و آواز بطل گردید بگاهاست
عصب را نیز ترسد لیکن بر بنده شود و بسبب بر کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او متعین گردد کند
و گاهی خطر کند که جرات بواج رسد و با دواج درین آنست که غائر باشد فلذا چون از ناب سلیم شکاف دهند واجبست که
انچه از خنار قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوی ها و از باطل کنند و از خنار بابت تعرض نمایند مجوسی گوید که علاج خنار به تنه بدین الفضول یعنی
با دوی سه سلیم و مسودا و بقصد و پیمیز را غدیة مولای در و غلط مثل غدیة علیة چون محرم بقدر بزرگ بر دوی سه و پیمیز و میند و منعقد و مانند آنست
و قلیل غذا و کمطیفه او در ایست قبل غذا و استجمام آب شیرین و اما دوی باید که در اول صدمه او دوی سه فقر استعمال نمایند و شکاف دهند و در
که در آن باشد بر آن اگر در دوران بگام چرخ کند خورد و دوی سه سازد علاج نمایند و تا بر گاه بر آن زمانه را در گذارد و باید که حالبه یا بشاید بلیه مملکت
مثل مرم و یا بخون چنان درین مرض و در سارا در مصل فعل عجیبست و این ضا لقمیه سازند صفت آن گینه نازد با قلا و در چهار واحد در
پنج سحر آن ساجو و پنج قطعی زفت و طب بر واحد و پنج دم پیمیز خانی و مرم سفید هر واحد در دوی که کوفتی را با یک کوبند و با ل طفل غیر از آنست
و گاه صفتی را با گانه زیت انقی کند و او دوی بدان مرسته بنخازند و مانند و مرم بر مل و مرم شکاف آنرا نفوس صفت ضما و فنج خنار در دوا
ترمس مسوی با رنگ کوفته بول کور که در خنار زفت طب بر شکاف در تحلی و فنج آن نماید و آن فنج باید و بشاید دوی داخل فله فیون بر آنست
نماید و بعد از آن در غی کا و تا چرخ فله فیون خورده باشد ساعت شود پس اگر خناری از آن باقی ماند بر آن علاوه فله فیون با یک بزرگ نمایند پس غی کا و
تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود در دم چرخ نگار بر آن کنند تا آنکه منحل گردد و طعمی گوید که علاج جمیع انواع خنار با حدت و زیادتی که در آنست
نوع واقع شود پس بگام که بقدر بعضی در سن مزاج او از صغیر تا العده حار و آن باشد تعرض به استفراغ و کمنه گرسنگی با کافور و اصلاح غدیة او نماید و بر
چرخه و مرغ فریاج و بریان باقی کنند و از طعام شرب قطع نمایند و با یک شراب حلیه بجز را جرات دهند و اگر وقت اوطاعت کنند با سلیق از غذا
نماید که در آن خنار باشد پس اگر خنار در اعضا سفلی باشد و در حال کف فیه یاد و و غصب است که بشاید و از رانچ بر آن ضما کنند بر ای و تحلی
آن ضما و مت که بسوی عضو خون جمیع بیار و متعین موضع با اعتدال نماید و تحلی کند ضما و صرف و اشراش تا آنکه بکشد و او نماید صفت آن
بگرفت بست و در خاکستر چوب گون چرخ درم زفای طب و درم گرسنگی را با فنجک کند ده و درم قلم عید سه درم آرد ترس تا پنج درم دای صید و درم بر کافور و درم
از یک با یک باطل و اگر کرباج و غیره سفلی باشد از چوب شیر و سیاه بکشد و بر خنار با نماند آن شحم گرم بسیار بدهد و این مرغ را دوی سه و از غذا و چوب نماند و بر آن کافور
باشد و این ضما و بر ای خنار جمیع ابرام حساب نمایند سن نیست و آنچه بدان خنار را نمایند بر م و غلیون درم معرونی است اما غلیون است و در آنست که
و گاهی در آن پنج درم و این دوا را به هر مزاجی زفت و اسه و اقلیاسی فصد و کاغذ سوخته و موم و درم و فصد و کاغذی در آن بعر تب کردن و تنه بابت شش
کرده میشود و از ضما و خنار نیست که بگردد و بگردد و آنچه بکند و در دوا و بول شرعی بچرخانند و بگام بچرخ بول دای و از ضما کنند که منحل
شود و بنخازند و این ضما گاهی بنفع میسازد اگر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی بر آن تحلی کند تا به و ایضا بخنار ضما کنند و نیست
که بگردد و در شکاف و آزار چرخ کنند پس چون دگوشست و پیدا و گرفته بایم بکوبند بعد از آنکه شراب بر آن بچکانند ضما و ساینه این ضما خنار را سفید کند
که در آن مدت از تحلی نماید و ایضا از انصحه خنار نیست که بگردد و بکشد و در شکاف بزرگ و در گرسنگی و بسوزد و زیت و سرکه را سفید ظاهر کند که
النفی و تحلی نماید و بعضی تا سفری در گذرد و آنکه چون سنگ نقاط طیس را بر سر کوبد و آب سداب سوده طلا نمایند خنار را سفید و تحلی سازد و ایضا بر ای
عطیه نیم کسیر ل و در باطل و آرد ترس خنار سیاه و در طلا کنند پس اگر خنار آن و قلع آن نماید چنانکه کاشی از آن باقی نماند البته در غنر تنه بابت کاشی میسازد
خنار بر ای و بکشد که اسر یا با کشته بکشد که ساخته بر آن طلا نمایند و از شکاف نمایند پس اگر تحلی او دشوار شود و ازیت او زیاد گردد و تا بر م با دوی با

علاج خنار

بنت یز

سفیدہ از رنگ گل زمینی آب کا جو بر وزن نیت اس سفیدہ طلا نمایند تا محالفت از قرح نہاید و اگر متفرج گردد سفیدہ از زیر تو سیاہی بخوبی بر رخ گل طلا سازد تا انزال باد و بگوید کہ اگر سنگ نیست جمیع سوخته بر رخ گل و طلا نمایند سرطان متفرج را محبوب و تبدیل است و دویہا من استادی و جوی مسطورت کہ روغنی سیاہ را خوب جوشانہ و در کدہ استخوان پشت سنگ پشت تازہ باشد یا خشک کوفتہ در روغن اناختہ حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند کہ سرطان و جمیع قروح از ان مفت و اسرب سوخته نیز جوب نوشتہ اند و بعضی الطبای ہند می نویسند کہ برای سرطان کہ از انگوہیت گونہ اند اسفنج مشب در بول مادہ کا نامزایدہ کنند و صبح ساییدہ طلا نمایند و بالایش بر گنیم نیکو کر دہ بر بندند و گویند کہ گلیاہ کند رہ پوچی کہ بظرف میوات میوات سیاہ اگر از انزربول گا و نامزایدہ بسیارند و بر سرطان طلا کنند و از ازل سنگند و اگر بر منجھ مقلد چارہ در روغن کا و خوب پزند تا مثل مرہم گردد و بر موضع سرطان بندند پس نسخ کہ از انزباد و از انزباد از قرح بعد از ان و تنقیذہ ان مال متفرج نمایند بہترین ادویہ استخوان گرہیت کباب بلیہ و بلیہ و الکلیہ زہ طلا نمایند و حکیم علوشان کہ در دارالہ سرطان متفرج از جوب است پوست انہد منقش شکل غرہ و اسرہ و اسکرکہ کوفتہ بچیتہ در شش تولد قند سیاہ کدہ سیاہ سالہ و اگر زیادہ از نرسال باشد بہر دو یکم سخته بکار بندند و از خواص این ادوا آنست کہ در قرح حساسی و آفتی باشد تمام دوا بر قرح میاند و چون دوا بقدر کجی نرسد آنجا بنامد پس بہ انکہ قرح بصورت انہا می آید و کا قروح خبیثہ را ہر نامت و در بیاض کلیہ محل خان مسطورت کا دویہ رابع قند مسادی گرفتہ بآب سخی کردہ استعمال نمایند لیکن باید کہ اگر دویہ نامت شش حلقہ صما نمایند و بالائی سرطان از دوا بچیتہ نامد کہ لی این نفع نمی بخشد **مرہم سرطان** معمول و جوب حکیم قاقان شنگرف خلط سیاہ کا سفیدہ زرد جوب ہر یک یکدم تہیلہ سدہم ہر یک یک خشک شدہ افتادہ باشد یکدم جدا جدا کوفتہ سیاہ بموم سفیدہ ہر یک یک روغن کا و بعد راجحت دوم بروغن گدازہ شدہ یکجا حل کردہ مرہم سازند و بر سرطان دحل بر بار چطلا کردہ بچسپانند و اگر د سرطان دوقطلا اسرب را آب کشیتہ نیز سرب و مرکبہا سیایدہ طلا نمایند و ایضا کہ در درشتنا و زحاح را با صلاح کردہ صندل سفیدہ یکدم بوش در بنی افاقیا ہر یک دودرم شیاہ انیشا سوم سفیدہ ہر یک جدا جدا سرطان صحت نکند و روغن گل قدر حاجت بدست و مقرر مرہم سازند و بمحل آرد ایضا برای سرطان دقرو جہ ان از بیاض جہی منقول زبان سنگد کعدہ و رسکوسرنگ راجحت تیزی خطائی و اندامہیل از زروت ہر یک دوا شدہ کا فوریہیم بنی شنگرف رومی صندل ہر یک سدہ باشد فلفل گرمست و کعدہ و روغن گا و دوام اقول **حقاق** شیخ صغیر فریاد بچہ توقع در علاج او باید داشت آنست کہ چون ایندک اندک پس کجا ہی ممکن بود کہ شش کنند حتی کہ راجال خود باقی ماندہ از نرسال و حفاظت نمایند تا متفرج نگردد و گاہی در بعض احیان اتفاق افتد کہ سرطان مبتدی نہ شود و اما مستحکم نہ شود و ببار باشد کہ در ان سرطان خفی عارض شود و در علاج شش ان باشد کہ بقراط گفتہ کہ حرکت ندہن پس اگر حرکت ندہن بسیار است کہ مودی بملکت کرد و اگر ترک نمایند و حاکم کنند پس گاہی مدت طول کہ منع مسامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیہ کنند و غذا نیکو تہر و تہر طیب نمایند و ادو ساکن سالہ میارن مثلاً لاشو و ہا رضاضی در زدہ جینہ نمیشد و مانند ان اختیار نمایند و اگر دوا خج حرارت باشد و نج کا دنا زہ مسک صاف کردہ بدہند و قبول بطریق حجتی کہ در وجوہ انست و گاہی سرطان کجاکہ تحمل قطع باشد و اگر ممکن بود کہ بچہری باطل گردد پس امکان آنست کہ باطل شود بقطع شدہ الاستیصال متعدی بطریق قطع ان از مطہیت و مرہم ان جمیع عروق ساقی ان دوشی کہ از ان چیزی باقی نماند و بعد از ان خون بسیار از ان سائل گردد و مقدم تنقیہ بدست از نرسالہ و از نرسالہ و فصدہ کنند بعدہ خطا و بر بقای او باغیر جیدہ در گسیت کہ کیفیت و لغویت عضو بر دفع نمایند با وجود انکہ قطع او در اکثر اوقات شدہ و افزایہ و گاہی بند قطع مانع حاجت افتد و گاہی دواغ خط عظیم بود چون سرطان خریب اعضائی کشیدہ و نفیسہ باشد و بعضی قہا نکات کردہ اند کہ طبیبی قطع پستان سرطان از بچہ و انود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد کہ ممکن است کہ پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافق افتادہ باشد و ممکن است کہ بر پستان انتقال بادہ باشد و این ظاہر ترست و فکر ادویہ موضعیہ برای سرطان کہ بر ان ارادہ چہا رض من کردہ میباشی

وادره سحره منسوخ کفای آن باشد و سوزنده بود و سود دارد و توپا می خشول که بارش گل طمان کند مگر یک دو کاه و غلیظ سرطان را بنهنگ میل کند
 بهشت گنج متکه زود باند و علاج این فرغ کند که از این آن کاران حال ساند و زده شود و من حکاک سرب را که کاسنی یا کشنی یا کاه بوساید و توپا
 و سفید آب صبر یک انگ در دست و صابون سبزه و دایه ای کور سرطان را سوزد و زایل میکند و کل منقود و غیره که در قفل کشند گشت تبیکه بر کاه بوساید
 و در دست صابون سبزه و طمان کفایت سودمند و کاه در کشند و زده کوفته نماید و کاه در کون سرطان طمان کشند کوفته نماید و کاه در کون سرطان طمان کشند کوفته نماید
 باشد و کل این سحر که کرده و طمان نافع در هرگاه ریش کرده است سرطان نری و اقلیم یا هر یک با بر دوق و قلی روغن گل و حکاک سرب با یک حرفه و با یک کاه
 سوده و اعلای سبغول طمان سود دارد و طبری گوید که سبزی مرغی نظر کند اگر از آن وقت حاصل یابست تقویه بقصد کند حتی اگر در کرب غشی کرد و در باغ زرد
 خون نیک مثل زیر با جات بلغم حبی با حملان صغار و بچه مرغ و زرد و سبز نیمه شربت و بنید و حوص و مانند آن اختصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد از آن
 استعمال فرمایند و بکند شش آن بکند خرب و سیاه در شیره زرد کرده و خشک می شود و بهر چیز حب لغام بر واحد و طسوج حب لغام بر واحد و طسوج حب لغام بر واحد
 یکین در آب گشتن رومی غار کردن بر واحد و در آب گشتن رومی غار کردن بر واحد و در آب گشتن رومی غار کردن بر واحد و در آب گشتن رومی غار کردن بر واحد
 شل فلفل ساند شری سدر و شل شویا را با سفید باج بخت روز پیر و از بعد مایه حب بخورند و بعد از آن ده روز صبر کنند پس از آن کثیرت مطبوخ فمبول
 بنوشند بعد از شرب و او باز نماند و بدن راحت دهند و در ایام راحت لطیف کبر استعمال نمایند اگر مزاج او حمل آن باشد استعمال او در هر سه روز و نیز یک نیم در
 کنند و غذا خفیف تر از پیش بران قدرت باشد و صلیح تر و کثرت کسیت باشد و قریب چیزی از فواید آن متفرع است و در استعمال خایه که باقی از آن باشد
 پس اگر بپزند که این معالج در آن اثر کند و در جرح و صلابت او کم شود و مران و دام نهانید و اگر این معالج را پس از آن که باج بر این معالج است و بعضی طمان را که
 که عروق او با جرح اتصال دارد پس اگر بدین راه کرده اند که فصول شکار و زمین بسوی او از باغ عروق و قاق و از راس اعضا دست است و اگر از راه عروق
 متشبه باشد و کرده که متصل بر باغ غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جرات کند از قطع آن خطری که شش آن یک نیمه ای او را حلال نماید و
 بموم و روغن کشیده آن را بر سحر محکوم و اعلای سبغول و اعلای بعد از آن کرده باشند و آنرا شسته خوب کنند تا محلول گردد و وضو این چند روز متواتر کند تا آنکه
 که بعد از آن بپارد و دست بماند حتی که عروق حالی او ظاهر گردد و غلیظ شود و بعد از آنکه در قطع عروق حالی او و در طرفی که از آن ظاهر کرده بعد از آن از
 بصانه بگیرند و در قطع او متصفا نمایند حتی که استعمال آن کرد و بعد از موضع را بصوت که باقی بر آلوده باشند بپزند و باقی بر آلوده باشند و بعد از آن
 معمول بر روغن بقیه بنام زرد و ران کرده آنرا به شعل بلان از خاشته حاک کنند تا آنکه غویب از آن بپزد کند و قوت آن افتد که پس بدان صوفت آلوده
 موضع سرطان را باین صوفت بپزند و اسفنج تازه و آب غنی شعل بر کرده بالای صوفت نهند از خشک شدن منع نماید و آنچه در آن تجزیه کرد و باقی
 آنست که بدین موضع بر روز شش روز پستان بپزند و بعد از آن اسفنج را که موضع بر کند و تجلید نماید و دیگر در شش غلیظی آید اگر از آن پاک شود و موضع
 گردد و خسته اند که از آن مسکن نماید و باقی بر آلوده باشد که در موضع نرم شد صحت باید که از آن صحت او بپزد که در آنجا عروق تسکین باشد فانی شود و در آن صحت
 و بهر چیز که بلبیب درین عرض عمل نمایند از هر از و ترک اقدام بران با حسن گویند که مگر ضرورت را در آن سرطان مستحکم شود و در اعضا متشبه گردد و در موضع
 باطل که نسبت بر صلابت و منع روغن از سحر درین بقوه علاج آن نیست و امید صحت او نماید و داشت و بهر چیز چنان است که علایق زده و نتایج آن کرده شود و دیگر
 زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود
 علاج مثل شش زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود و دیگر زده و نتایج آن کرده شود
 این مرض در اندامی او اسفند فرغ بدن و در دست و اقلیم یا هر یک با بر دوق و قلی روغن گل و حکاک سرب با یک حرفه و با یک کاه
 و تسکین از معالجه این میکند تا آنکه مستحکم شود پس از آن که مستحکم شود و در دست و اقلیم یا هر یک با بر دوق و قلی روغن گل و حکاک سرب با یک حرفه و با یک کاه
 باشد و اگر یکی سرطان در بعضی اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و دندان آلوده که مرض را بپزد که در آن در دست و اقلیم یا هر یک با بر دوق و قلی روغن گل و حکاک سرب با یک حرفه و با یک کاه

علاج سحر طمان

علاج سحر طمان

علاج سحر طمان

[illegible][illegible]

سایه بر روی آن اندوخته و یک زرد چوب قدری چایا شده و قاشق گاو نماده که گرفته و خاکستر که نموده اند از زنا خوب است شود و در آورده و یک صوده صندل از خانه
 و صوده گری بسوس و خرد شده و نیشا نیا و قوال حکما طبعی که یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 ایاج یا حب و طبعی طالع ازین صواب جی ترکیب و دو حبس پنج درم صندل و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 باب گم شده نشان و رنگ و طرح و نموده و بسوس کنند پس اگر خوب نماند شود و در صندل و وال نپایه و در حوض بنما خاکی خسته و درم صندل و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 آن کس که کشته باشد و اندک نیت بران رخت بر وضو کند و اگر ازین عمل نشود که نیکو خاکستر چوب گاو و در سر کسل کرده و قلع و دمان ساخته و در نماده
 تر خواب بر بند و صبح بکشد و در حمام عمل نماید و بر حوض آب گرم بسیار کند و بعد از آن با احتیاط و اندک عرق و زری بدن خشک شود و زنا بر پیر و بر صبر
 و درم کدرین مرض و در غن غلوق و در یک راحت استعمال یک و در بدن آن از ترکیب یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 آنرا طبعی و نیشا نیا و جفتی اگر آمان و طبعی آن از قیاس مانی مع عسلک الطوط و ادرام پنج بسوس که سایه و باید کرد و اگر نشود غلیظ کرد و یک صندل و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 بقدر چهار درم و کدر که درم و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 مخموم یک درم کافور نیم درم کافور نیم درم و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 و در شب بر روی او کند و صبح نشویند و در آنجا بجز در این عمل اندک نموده و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 خالی شود و صده و آورده خشک کنند و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 بنور آتش خوش بود و دفع کند یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 حشیش اقیونون یعنی ششاش رطب مع برگ و شاخ او و بانگ و سر که سایه و نیشا نیا که نیکو زعفران و حطب و دونه و کدر و درم سادی و باید کوسا و درم صندل یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 و بدن طبعی ساند و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 ایون الیاس که یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب گاو و در سر کسل کرده و قلع و دمان ساخته و در نماده
 سرشت طالع نماید و حصر که یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 کردن و عضو و دمان و در غن آن درم صندل و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 است و علاجش اول آنست که بینی ست بعد استعمال حبه که در غن طبعی که کورت و از حبه و طلق خور و صندل و نیشا نیا و جفت و درم صندل و یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب

شیله

و آن شرط شکل است که در زخا را در جبهه می خلم شود و از خشت ماده در دانت خالی نمود و از حبه و علامت اوست که چون اس کنند صلب باشد و حوالی او باشد و هم
 شرح شود و اولی آنست که علاج او سورت نمایند که اگر گدازد و در مرض تسال نماید و می شود و حله و درم که یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 و تب آن خون حاد و ریت فاسد و کفایت اکال است که از عروق و یک خارج شود و برین موضع بریزد و منقش نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود و هرگاه
 اکثر این در روی پدید آید و این الیاس این ملاز حله و در غن و شمره و گفته اند که خون صندل و حله است که گاهی منقش شود و گاهی باین حکم و الا باشد و از نظر که کور شود
 شکر و کچک شطیل سیاه بصورت شیل و اول آنست که در زخا را در جبهه می خلم شود و از خشت ماده در دانت خالی نمود و از حبه و علامت اوست که چون اس کنند صلب باشد و حوالی او باشد و هم
 کرده اند که کش نماید و از آن خون منقش حبه است الا حله و نیشا نیا که نیکو زعفران و حطب و دونه و کدر و درم سادی و باید کوسا و درم صندل یک کلو است و لا استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب
 و از آن خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس از آنش که درم و در اصل آن بدن از ششاش و نیم و هنگام منقش او التمام یافت و سبب و خون سوداوی است که حرارت فوق العاده
 منقذ ساخته علاج حصر نموده و کفایت و استفرغ بدن طبعی اقیونون نمک زنده و تقطیر سه سال ازین صواب یعنی جفت یا یا حب

وقرطه شیره و رب بیه و انزال و دهن و گوی که اگر اسهال شود و از آن سخت و راحت حاصل شود و در صورتی که آن نشود و از آن بگذرد و او را که میسر شود
 حدیثی است که اگر کسی که اسهال داشته باشد و از آن سخت شود و او را که میسر شود حدیثی است که اگر کسی که اسهال داشته باشد و از آن سخت شود و او را که میسر شود
 مناسب باشد و اگر کسی که اسهال داشته باشد و از آن سخت شود و او را که میسر شود حدیثی است که اگر کسی که اسهال داشته باشد و از آن سخت شود و او را که میسر شود
 و شیره و تخم زعفران و شمشاد و بنگ و پوست بخیخا اگر آن را که میسر شود حدیثی است که اگر کسی که اسهال داشته باشد و از آن سخت شود و او را که میسر شود

حفظه حاصل

بقول جرجانی صندل و شیاو و امینا و گل ارمنی و گل سرخ و انارک و کافور و گلاب ساییده و قدری سرکه رو چکانیده و بقا حاصل کنند و اگر در بعضی از
 بزرگ بکند و در شبگاه افتاده و در جمعه در آن خلج کرد پس بپزد و در آن بر آن کافور و گلاب و سرکه و در آن کافور و گلاب و سرکه و در آن کافور و گلاب و سرکه
 بلال میسوزند بعد از این شدن علت خفاق و در شیره و زودات الحیف ذات الیه و سوزن نفس و صبح و باسهال و موی موی و در سوزن و سوزن و سوزن و سوزن
 و باسهال است که آنرا بفرغی و در سوزن و زودات الحیف ذات الیه و سوزن نفس و صبح و باسهال و موی موی و در سوزن و سوزن و سوزن و سوزن
 عارضه کرد و اگر آن نماینده بپزد و در آب بر یک مسدود است لیکن چون بعد دفع جدی و صبر و حرارت آن تا چند روز در بدن نیامد باید که در آب
 بسایار گرم استعمال نمایند و از زمان اول اخذی گرم نیز باز دارند و آنجا که بعد از اول جدی و صبر و در سوزن و زودات الحیف ذات الیه و سوزن نفس
 عرق کوه و شیره و بر یک مسدود است لیکن چون بعد دفع جدی و صبر و حرارت آن تا چند روز در بدن نیامد باید که در آب
 و نیکو و بر یک مسدود است لیکن چون بعد دفع جدی و صبر و حرارت آن تا چند روز در بدن نیامد باید که در آب

تدبیر قطع آن در حدی

بر آنکه بقول کیلانی تا وقتی که بر نشان آنکه اسهال نکند باشد در آن علاج از میسر و بعد از علاج شربت و گفته که در این باب انجربات من
 این غمزه ایست که آنرا قطع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که یک شیشه از جنس فیروزه یا سیمین در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 آن غمزه و مغزین و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 پوست پیوسته و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 آب آینه بر روی طلا کنند یا طلا و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 و کدک و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 و آرد باقلا و کدک و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 سفید و نشاسته و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 آن بزرگ و نشاسته و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 تر است و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 که صاحب ادراست تمام نماید و اگر کباب است که آنرا بپزد و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 ده جزو صلبان و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 یا با قند و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 تخم خرزهره و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه
 بکار آید و نشان آید و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه و در آن سرکه

کتاب
 نسخه
 جایی
 کتب

مطابق اصناف ساینده تا آنکه اگر در آنها تمام بر نکند و اگر اگر گفایت نکند یک از طبع خلعت مذکور و در جری که مناسب دانسته بپزند و بدان را گرم دارند و آنک اندک آب گرم بخورند تا فی الجمله عرق پاک لیکن باشد از طبع مسطوره در جری یا بجای بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی و یا سنجابی عارض گردد و شیره در ریه نباشد یا چنانچه بدان ترک کرده بتارک سر او بگذرانند اگر این تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و در کف دست و یا بجای ای که در خند قطره آب در روغن یا سمن بماند تا سفید گردد و همین نمایند و غذا بجز و روات می گوشت و روغن شل آش و یا بانه کی نبات یا شترتی ترش مناسب یا آب شیون و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفناخ و خرفه و یا بلبل و بدن مقشر یا ماش مقشر و توری یا نلک نمک در روغن یا دانه جمده جمده چاشنی در آب یا دانه و سیب ترش و در رنگ و آلو اگر سرفه نباشد و الا بی چاشنی با جلا و دانه در جمیع اوقات عوارضی و مناسب است و هرگاه نشسته شود آب سرد که به واسطه شده باشد نه برف و شوره بدهند و اسپغول برانی پاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا سیلوف و نیکو مسکن علفش است و اگر گشایی بسیار غلبه کند و بیخ و روغن سکنجبین یا مقداری که نشسته و در فایز که بسیار بدین سکنجبین است و در مکان معتدل المودا در ابتدا نباشند و در آخر بعد از غرض فکرها باشد و در مکان سرد هوا در آن نشاند و میرات شل شیره تخم خرفه و تخم هند و آنه و مغز تخم که و و اشال آن و یا با الشعی یا یکی از شترهای مناسب و یا اسپغول با عرق و شترتی مناسب و سکنجبین و یا آب بپزند و آن رسیده و مغز تخم خیارین کسیر و یا دانه و گاو مسگر که که بسیار ترش نباشد و یا میوه های بار ترش و چاشنی در اش لاند و دوت و آلو و ریاس اگر سرفه نباشد و الا سرفه ترش شل شفتالو و انار شیرین و کسپستان تازه و مانند اینها مناسب است و آب سرد و کفصل کرده باشند بیک در زاده و در در میان و بدانند که اگر آسمان را در او از این مرض حاضر بود زود متوجه جسم آن گردند و بتدبیر یک در جری که گرفتاری فطرت قلب و دماغ و دیگر اعضا می نفس درین مرض بسیار لازم شمرند و بخوبی های سوشنل صندل بگلای سوده و بید مشک و کافور و نیلوفر و مانند اینها و خواریندن موادی سوده و خاد زهر معنی یا عیانت مناسب است عرق بید مشک و بادام و نیلوف و ککاب و اشتر بپاشند شل شربت صندل ترش و سیب ترش و یا سر اسب نارین و نهادن یا بخره کرده در سینه و دیگر و تارک سر بسیار مفید است و اگر در ابتدا اتفاق تبیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعذر آن نباشد که بفرست بسیار قوی یا مسکله قویه را حذاق الهبا در بسیج حال اندرین امراض بخورند که در آن خط از طینات زیاد است و از خردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و تخم شربهای تند و بید و متعفن و از نمکان گرم متعفن و از کثرت تن اول غذا و سوره مضیم و از خلوصه و از شرب آب لغیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب معوده انجره و مواد دماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد یا چنانچه تبیین شکم طینات مذکوره و یا بچفتن کینه یا بکشد یا بچکله بعد از ظهور حصه از مروت و طینات احتراز واجب است اگر در او از طبع و طبع نرم شود و بیشتر حب الاس و بلخیر و صمغ عربی و گل انزلی و زهره خطای و قرص بلخیر قریض و رب می و مانند آن یا زارند و اگر آسمان در موی بود بیشتر است انجبار و شل آن معالجه نمایند و اگر عافیت افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بودنی با طهر جیس و آکوشند که افراط آن خطر دارد و ادویه حالب آن در علاج معافیت مفصل گفته شد و آنرا که خواب نیاید و آخر شربت شترتی فشناسی توان داد و سرفه شده بدیا بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر عرض را با ادویه مناسب آن تارک نمایند و الله تعالی یوفی الوعدا فی الدنیا و الاخره

شیر

بشود پس مایل بسرخ بود و باخارش و کرب باشد و دفعه حادث شود پس اگر دومی باشد سرخ تر و گرم تر بود و بهرست ظاهر شود و در وقت شدت که و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شمع گفته که گاهی رطوبت از ان سیلان کند و در اکثر کرم کربا و کرم در شب

شیر که در سینه چکانند
 و از آن عرق است
 و بیایند و بیایند
 و بیایند و بیایند
 و بیایند و بیایند
 و بیایند و بیایند

استند و نهاده و سببش بخارات عارضت که گویا در بدن خوراک کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از لیمه شور و چون شترابی
موضع فراخ در گیر و اگر فصد نگذرد خوف حدوث تب غلب باشد و طبعی نوشته که شری مرض نیست که جمال الابدان تمام می کنند
چنانکه در صدام خطه نهادن نمایند و از تمام در خطه زکام می آید میشود و از تمام در زکام می آید و از تمام در زکام می آید و از تمام در زکام می آید
ذات الریه و ذات الحجاب و مشوهه حادث میگردد و همچنین از تمام در زکام می آید و از تمام در زکام می آید و از تمام در زکام می آید
ضعف آن انقباض مواد و بسوی آن و از انقباض مواد و بسوی آن و از انقباض مواد و بسوی آن و از انقباض مواد و بسوی آن و از انقباض مواد و بسوی آن
می آید و شری یا از خون گرفته شود و در آن حرارت باشد و چیزی از طوبیت فاسده غلیظه باوی آمیزد و یا از طوبیت رقیق فاسد
باشد که بشوریت، صحت یابد و یا خطه طوبیت الحامیه باوی آمیزد و از سر نزول نماید و گاهی با طوبیت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد کیفیت
آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری در صورت ادب باشد پس از خون تخمین باشد که در حدت که از خون بود که در جرمه و غلبه باشد
صورت شری بشور صفرا سرخ رنگ بود و با طوبیت و خلق و حالت سفتی می باشد و آنچه از طوبیت فاسد باشد صورت ادب بخوراک رسیده
بود و آن فشان و تبج باشد و گاهی باوی ذوق طوبیت بود و گاهی با نوع اول ذوق صفرا باشد و تلخ و از نوزاد ذوق خطه بسوی
سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظت او یا بهر دو باشد پس مسام متورم شود و صلب متفشّر گردد و آنچه خطه بشور
مثل بشور پس گردد و با آن مکرر بود و بسبب حرارت و ملوحت که در خطه مست و تخمندی گویند که هر دو نوع شری در شب کثرت نمایند
و غارش آید لیکن در طبعی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا یکتر است بسبب قلیت تخیر نار بر پوست نهادن

علاج شترابی موی

فصد هفت اذم کند و لعاب بدهد شیره عذاب شیره صندل در عرقیات بار آورده و شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و اگر بود و بوی
هر دو ساییده بر بدن مالند و یا بسوس کنند و تخم خیزه ساییده مالند و در فن گل و سرکه و گلاب الیکن جلیقه مفیدست و آب نمک گرم
بدن میخشد و ناف و عدس متفشّر باشد که خوردن مفید و یا بعد فصد عذاب پنج دانه شاپره شمش باشد و در حق شاپره ده توله جوشانند
شیره تخم کاسنی شمش باشد که بنشیند و دوقله داخل کرده بنوشند و اگر در شکم ساینه و بسوس ناخواه هر یک دو باشد بر جلد مالند تا
تفصیح مسام و تحلیل بخارات کند و کثیر غره با سنجبین سده خوردن و برگه بانس آب جوشانده غسل کردن و سوس گندم
و کشنده خشک بر تش انداخته و در آن بر تمام بدن رسانیدن انجربات و الدجرجمست و آب کاسنی مرق با سنجبین و غشاش نوشیدن
و کشاکشی و اسهول هر یک در دم با جلاب خوردن و می که در علاج باشد اگر شست استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود فصد دهان
منفع بار آورده و تنقیص صفرا بمسمل بار آورده و در ملجیات نیز داخل کنند یا دیگر استعمال قرص کافور یا تریه که در فائده میکند
و اگر او وید نافع این نوع شتر آب و فضا و عصاره بازنگ و کذا عصاره کشنده بنجر و فصل و اگر مویز تنقی یا زیت و شنبود داخل ده
ضاد نمایند نافع باشد و کذا از فستق و کذا از تخم کاهو و کذا از جابر نخل نافع و شرب عرق بید سادی درم شکر و درن مرض دحام
و طمائی بدن و آب بید در حمام و کذا از شرب کشنده خشک و شکر هر یک در دم هر روز و کذا براده آبوس شل غبار سوده که مسکن غلیظ
خوشت و کذا از لیمه ترندی و کذا از آب لیمو و کذا از لیمو می نیم درم که مسکن خوش خواست و کذا از خون اندک خوردن و فضا و خشک
گو سفند یا شل غبار سوده بر که آمیخته و کذا با آن گندم یا کشنده و کذا از جابر نخل و کذا از عصاره برگ آس یا آب او تنبا
یا شرب آب و در فن کشنده و کذا اساق یا آب گندم یا شسته یا تخم گندم یا سادی او آمیخته و کذا از جود و تخم گندم یا سادی و کذا از مغزه بر که
یا بصل کرده و کذا آب کاسنی و در فن گل و کذا اگر توت یا یک سوده و حمام و کذا اصر بر سر که و غبار یا ساینه که و عمل و کذا با نمک و کذا با نمک

آب مل کرده هر واحد نصف است و اگر دوق کاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر گنج بدوش نمایند فصل نمایند برای بیشتر هم مفید
 ضما و شوری حار را با فلفل و سداب و مغز حبث الشکلب کشند که کالنج قدری آرد و با هم میخند طلا نمایند و لیسرس سرخ طلا بنوشند
 طلا حصف نامی سبز صندل سفید زرد چوبه برادر گرفته پیچیده لیسر که و گلاب طلا نمایند عرق صدر سر بلای بیشتر که با دردت
 و سوزش باشد بسیار مفید است گل صدر که زرد یا و آنار در آب چغ کبیده و آنار شب تر کرده صبح عرق کنند و در نور صبح و شام بنوشند
 و اگر قرص کا فور دهنده بهتر است اقوال حکما ابو سبل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سختی پذیرد یا دیگر فصد کنند بعد از کالنج
 ترندی و اکوی بخار و طبله زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین با ترندی بیاشامند و یا گیزند بلبله زرد و در دم با برنج فیه الکبدرم
 و بسکنجین سرشته بخورند متعین میفرماید که اگر خون غالب باشد مهارت بقصد واجب است بعد از سهال صفر آسانند اگر قوت
 متصل باشد مثل بلبله و در دوزخ و یا با چوبه و شوری سه درم در سکنجین و تسکین او مثل ترندی و آب انارین و آب انار شوش و فو قحبا
 و اما اگر آب و قرح طبع باشد که فوری آب اندار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند با آن نافع باشد و لیسر طبیعت صاحب او کند و فو قحبا
 سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و آنرا فیه طعشیل و سرکه زیت برون با دام و سرکه زیت آب فوره و دوق باشد
 جرجانی و ابلاقی منویسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود و در حالیکه بدید که آب فوره طلا کنند و شربت فوره و آب فوره آب سرد و دهنده
 تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی الفور برگ زنند و چای است کنند و اگر آب فوره حاضر باشد سرکه و گلاب و آب کرخ در فو قحبا طبع باشد
 و بتوقع ترندی و دوق ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد گیزند بلبله زرد و در دم با برنج فیه الکبدرم
 لیسر الکبداک و آب کرخ جهاسا فیه بپزند و اگر حرارت عظیم باشد آب اندود و غیر آن با قرص کا فور یا برنج طبع باشد باید داد و اگر دردت
 در آرد و فو قحبا صبر کاسنی یا آب غنث الشکلب بدینند و اگر اثر غشیاں بود برقی باری دهند تا بخونی نباشد این پیچیده الکبدرم
 که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد با سلیق کنند و آب الو و آب انار و آب ترندی بسکنجین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
 ربی یا آب بهی یا شربت سیب بدینند اگر علامات صفرا ظاهر باشد آب انارین بشکر اسهال آورند و اگر آب کرخ از لایق شود و شربت فو قحبا
 بسکنجین با سبغول بکباب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کا فور دهنند و فو قحبا قیه و صبر میه سازند و بدن را با آب غنث الشکلب
 و آب کشنده و کالنج و قدری آرد و جوهر طلا کنند و در آبیکه بنفشند و سیلو فو ران جوشانیده باشد نشاند این الیاس گوید که اگر مبتلا
 بفصد نکند خوف غلب بران باشد و بعد از قوت و فصل و هوا خون برآرد بعد متعین بدن از صفرا بمطبخ فو قحبا مقوی بسقویا و یا
 بمطبخ بلبله زرد و فلو س خیاشنبه و یا شیره شربت و ترنجبین بر واحد ده درم نمایند و بر صبح آب انارین بشکم آندا افشرد هر واحد
 بست درم ترنجبین یا شیره شربت ده درم بنوشانند و یا بر باد و آب پند و آنرا یا با انجیر یا بسکنجین ساده یا با الالب هر کدام که باشد
 ده درم بشکر سفیده ده درم بپزند و فو قحبا آب انار شرب یا آب فوره بمغز بادام و اسفغانخ و کوسانند و قرص کا فور یک شغال بپزند
 بست شغال ایشان مانده بود طعمی که گوید که علاج فو قحبا دومی بقصد و خارج خون بحسب قوت کنند و اما الشعر و سکنجین سا
 بنوشند و اقصدار بر فو رات معمول آب فوره و آب سبب ترش و سرکه و کا بود و کاسنی و اسفغانخ و مانندان نمایند و اگر زوال
 دشوار گردد و قوت الحاحت که محل طبیعت باین مطبوخ کنند بکیزند بلبله زرد و شربت بست درم آکوسی مد و عذاب پیچاده مد و قیه
 متقی الایف و حب سی درم ترنجبین شل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ غنث الشکلب کشند و شربت قوت سیاه خشک کرده بود
 پیچ درم جدا جوشانیده صاف نموده کصد درم گرفته پیچ درم فلو س خیاشنبه را بیده یا دیگر صاف کرده نیم دماک افکاشی
 انداخته بچکرم بنوشند و اگر از این تدبیر زائل نشود و داروره عادی باشد سفوف کا فور بخوراند و تسخیر آن بکیزند تخم کاسنی تخم کشوث

نعم فرقه هر واحد سردم مغز تخم خیار و تخم بزرگ هر واحد و پنجم درم نشاسته کثیر اصنع عربی هر واحد یک درم پنجم لگان خشیده سفید رنگ است
سردم بازوی سبب یک درم کافور وسطه سوج کوفته سیخته سفوف سازند و اگر قرص بزنند بهتر بود و هر روز سردم با دوا و قهقهه بنجین ساده
بخورند و غذا که زکورت نشادال نماید پس هرگاه قاروره او بحالت طبعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب غلبه الثعلب
و آب کشنیزه سبز و آب انار خوش گرفته پست بویا آرد آن یک شنبانه روز در آن تر کرده بر سر زنند تا از وجبت در آن پیدا شود و بر سر
بدن ضا نماید و هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شب باز روز این عمل کنند بعد از آن در حمام داخل شوند و اگر بان تیر باز عمل کرد
سکه بگلای دروغن گل در حمام سال که ازین ضرر زایل شود و از طلاهی عجیب این نوع که بعد تنفید بعمل آرند اینست که در آب برگ سب
و آب برگ بنفشه قهقری صندل و بوش حل کرده بکار بند این فی الغرور یا دیگر دوا را از آن نماید و گاهی درین نوع نفیج عود کور در علاج
صداع حار و تشنیه میشو و خضر مینوسید که علاج جش فصد و اسهال صفرا برقی مثل نفیج مسهل باب انارین بملیده است و مهتال
نفیج حلو و حامض و تخمیه بزره اماندانه و سماق و بلویه و خرفه فرماید و در طعام و نفیج غلات نشسته خشک زاده کنند و استاد این امر
میکرد و بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سردم پنجاه درم در آب برآورده شیرین کرده گیلا فی گوید که غلبه الثعلب تنه
یا کشنیزه تر بر آن نهند و یا بویا تخم بکند و بخرقه مالیده بر آن نهند و باید که از اخذ اشپای حریفه صاف نموده و با ماله و از احامات و آفتاب
و گرمی آتش پرهیز نکند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون آب غلبه بنفشه بخورند و سر کرده بر بدن بطول سازند
و اگر مریض را این دوا بخوراند نفیج دگر بکند و بویا تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سردم پنجاه درم در آب برآورده شیرین کرده گیلا فی گوید که غلبه الثعلب تنه
آب انار ترش یا آب خیار بزند و گلاب و روغن گل بوضاره کرفش و کشنیزه تر بر آن و تسکین لبیب نفیج سماق یا تخم بندی یا شربت
حصرم یا آب انار ترش یا دوف ترش نموده فصد کنند و عود بمقدار معتدل بر آرد و اگر مع ذلک مرض در زید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست و دیگر بکند و روغن مقدار کثیر بر اندازد اگر قوت مساعدت کند و یا را الشیعه باب انار یا شپای دار بپزند و غذای مناسب
وقت شام و بپزند و بگلای سر کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیزه و آب خرفه و آب حوالی و آب کاجو و آب غلبه الثعلب و کالنج
همه با هر چه ازینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر بر هر مطلب لازم گزیند مثل مال الشیعه و غیره و حریره و عود یا آب سبوس گندم و سکه در روغن
نادام و مانند آن و بپزند و بمایع سماق و عود و ترنجبین سماق و الشیعه کنند و اگر بعد از فصد عود کند صبر بخورند و مدت را بشیعه
مرکب مالو یا شربت بنفشه یا مال الفواکه ترنجبین نمایند اگر طبعیت قبض باشد و غذا در معده معمول از ترجمندی یا کویا زرد و سماق و خرفه
سازند و از طلاهی گوید که علاج دومی بعد فصد شرب مال الشیعه و تخم بندی یا شربت انار و شربت در و شربت بنفشه است و طلاهی
و آنچه در علاج انار فاسی بیاید و در خواص آنکه که صاحب شرا چون جوج احمر برین خود پیوسته صحت یابد و کذا الباس جالیض کسیکه
غسل کند یا بیکه آفتاب او ازینده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بخورند و بوسل کشنیزه تر بر آن کنند از نابرد و مگولف آفتاب سبب
که در شرا از آنجا زلط حاد فونی یا صفا فونی باشد اول فصد بخت اندام کنند و مطفیات خون و مسملات صفرا بکار بند بعد از این
مصفی خون و بپزند برگ شاه تره نیم آرد غلبه الثعلب براده ششیم گل سرخ براده آبوس گل بنیوفر بر یک پا و آثار صندل سفید تخم کاسنی
غلبه کلان افیتون تخم بادنجوبه بر یک نیم پا و شرب در آب تر نموده صبح پنج شش شش عرق کشند شری از نه تولد نیست و پنج فولد
و بداند که درین صفت نفیج مسام و عرق آوردن بجمام بسیار مفید است و این چنان بود که از بزرگ شاه تره و برگ گزنه را با کافور و زعفران
و از چادرین لایچ پزند سوای روغن بنجین بخور کاشی و کذا بخور چوب گلاب یا بنجین غسل کردن یا بیکه در آن ناخواه و برگ شاه تره و گویا
که با و بوسل گندم و نمک طعام هر یک یک شست و جوشانیده باشند و مالیدن کاشی سوده در روغن گل عظیم الام و در مجرب است و همچنین

۴۰
اشک بکسر دانه
و در روغن بنجین
و در روغن بنجین
و در روغن بنجین

نوعی از مصلحت

غاریقون در مکرک سرخ ب السوس هر یک دو انگ ششم خطل سردم فستقین دو انگ درم فستقون نیم درم هر را باریک ساییده و گندین شتر
 جماسانده شری از آن سردم و دشت و دوش شتر از آن جویند و شرب سکنجین بزوری امکنند اگر بده و فصل بلغ از آن نمانده و آدم بخورند
 در هر روز و در تب و بخار و تب و حصبه که با دانه خن آب دین نمایند و از آن غریبه بر روزات معمول بسکرت و شکراقتصاد روزنه و اگر این طریق نائل نشود
 و قهوه سفید و قوت قوی باشد مطبوخ غایتون بنوشانند و در شب وقت خواب دو انگ فستق اربع فقره بخورند و اگر این دوا نیز نائل گردد
 این نفقوس صبر باشد تا سینه بگردد و بر سقوطی سی درم گل سرخ ده درم حصبه پنج درم بایران چینی سردم هر را در ظرف چینی کرده و آب کباب کاخی
 مرقق بقدر که کباب پخته شود از آن خفته دو روز در آفتاب بپزند پس هر روز صد درم از آن با سردم و روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مرض بالکلا جربا
 درین نفقوس قدری مقل داخل کنند و فکیده مقعد را بروغن گل بنگارند و این بخت روز بنوشند و غذا رطبان ایام زورات شیرین بار غرقان
 مطبوخ باشد و اگر کالین تبیر نائل نشود این سفوف کباب دیند **منشخه آن** بگریزند کباب سردم مازنی سردم و بیج مذکور دروغ اول چهار درم
 تخم خجور پنج درم گل سرخ سه درم راساییده سه درم بر نهارد خجورند و بالایش بست درم سکنجین بزوری بنوشند و استعمال بلبله ملخی در آن
 نافست پس اگر شری از آن ماند در حیات بریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که در آن بادام تلخ و آرد ترس شری و دیگر آرد درشت
 بخت باشد تا ناکه غلیظ گردد و بر وضعیک باقی نماند باشد طلا سینه بعد از آن امر به فعل حمام و دکل بسبوس گندم تخم خجور کوفته و مغز او اگر
 فصل و باشد باید کرد و از جانب تجربه درین نوع که در یک روز نائل سکنند و درخت سوده طلاء در دست و این تجربه بست در آن شایسته کباب
 نیست و دیدم اطباء می شام را که بر باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردم و نیک یافتیم و تجربه ازین هر دو نوع شری و غی نائل ملک گردان
 رنگ و صورت او ظاهر شود و این هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و در آن طلعفت نمانند و دیدم شخصی را که شری را دعوی عارض شد و چرخ
 شبیه بقرق بود و از آن شرح میکرد و داشت که این از بقیه خط محث مرض است که اندک آنکه مصل میشد پس طلعفت تبیر او کردم و از درم
 حمام نمود و از آن پاک شد و دیدم که امر شری بجزب سودی گردید و دشت او طول کرد و بفصل کردن در چشمه که بریتی نائل شد که گمانی
 و محسوس میشد سکنجین عملی دوا و قیه یا آلتیم شفق ناکندیم و یا بکباب نیم شفق ناکندیم سوده و یا با نیکتعال پودینه ترس
 سوده بپزند و آب کرفس و صوبق شعیر بریدن طلاء کنند و آنچه تجربه کرده شد و درین نوع موافق آمد نیست پودینه و درم طباشیر
 دو درم گل سرخ نیم درم کافوریک قراط آرب اندر ترش بخوراند و یا اسبل بر نهارد بپزند و اگر نائل نشود مطبوخ بلبله و لغوا که بنوشانند و تبیر
 و ابرج قوت دهند و اگر لغف کنند و اگر کالین باین سفوف **نوشانه صفت آن** بلبله کابلی بلبله سیاه هر دو ابرج درم سردم
 بادان و غاریقون هر واحد دو درم هر راساییده سه درم با نیم طل بالجنین ده درم شکر سفید بپزند سرد و تا پنج روز هر روز را بکن
 اندک اندک بفرمایند تا بیک طل رسد **الطفا** که گوید که علاجش بکفنه عملی و سکنجین عملی و ترب و غار نفقوس و طلا آب کرفس و بوبرق
 و شیر و طبع سبوس و با بونه و کاه گندم و کشتن و کربن اکلا و طلا و آرد خجور بست و درین غایت و عمل کردن گمانی دای العالم و آب قصب
 طلاء کنند **مصنفت خلاصه** و غریه میونسند سکنجین عملی بنوشند و غذا بغیر قیق دهند و اندک که رسنی کشیدن مناسب بود و **الشفاف**
 بالای طعام بسیار نافع آید و اگر از شرافتین بود آب گرم و غیره مد کنند تا قی تمام کرده شود و بعد طبع لازم باید داشت و در حوال احوال نرم
 طبع اولی بود و خوشتری با استعمال **المنده** قابضه بکر که با قیای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روز گرفت بعدیکه در این مرض پیدا شد
 اول رادوع از خارج بدن کباب بر سر سسل صفرا و ملغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هر گاه سردی و ترشی خود زیاده تر شدی و دما
 سخت مغرت کردی و در هر گاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت یا حیض او کشود و با حق یافت و طلاء ملخی نیز بکنید و اگر کالین
 بهم سودمند نشد و تا یکسال انقباض حیض و شری می داشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شراب بادی حکیم یا زیره هر دو درم حصبه

سکنجین

بلبله
 سکنجین
 سکنجین

روغن برلی سران کام که آنرا تشک شده باشد مجرب نوشته که در دای معروف است هفت دانه ریسه با سیه که با روکوب سازد و از ریسه ثابت باشد هفت روز در اندکی آب شب ترنانه نام برود و سواد چشمش کاملاً کمر کرده اند از آنجا که در حدیث شغال باشد و بطریق پتال چشمش کمانه قدری بر سر او کام هر روز با ریسه ثابت باشد هفت روز
سفوف سسل سیاه که با کمال جلاب معروف است و در خارج حدود اولی و مثلاً ده آنشک با بنظیر و مجرب برات شست سبک کیند سبک کیند که بر سر برادر
یکه در روز و در یک کینه بر سر چند نوا ده سینه باشد یعنی که در خور باد و در جبهه رابره و در جبهه سلاطین فزوده هر سه را خوب بسانید بعد از آن سنگ بصری سادی هر واحد را
سیماب کیند که بنشیند با ریخته تا آنکه سنگ بصری با یک که در پس هر رابره داشته و در وقت کلی این یکا نیند و کمر شست آب آن در وقت که بوزانده چند آنکه در وقت که
دو نواشت آب و دایا تشک نشاند تا آنکه آب تشک شود و بنظر قدری ترسی باقی با آنکه در تشک فرو گذارند و در سایه و با آنکه در کنگراند که در تشک شود و بنظر شست
شیتند با چینی برادران و از دو چار شرف نهایت تا آنکه در دین انداخته بر او نشیند که در یکا دینا نیم سه روز بگذارد و در سالی شرف و در پنج و در پنج و در پنج و در پنج
وزان سیماب کیند که با سواد هر واحد بنظر سلاطین سه روز و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
هر واحد یکدم هم گمانه شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
چهار شربت آب و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
حضض کل شربت که در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
موم که در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
کید و بنظر سلاطین شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
دیگر که در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
و شیه که در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
کچال خوشایند تر شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
روغن بنزد که در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
هر چه شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
یکشنبه شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
موم و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
تا آنکه در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
من بعد سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
دیگر که در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
در آنکه در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
حصه جادو و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند
باینکه در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند و در وقت شست سبک بصری که بر سر چند

[illegible]

[illegible]

میان کتفین در پیرایه اندیده و بالمشق و تبحر که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه
علاء که بر این کتب کمالیه که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
است بیکه که با کتبی و در وقت دوران کمالیست و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
اندر است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
اندر که کتبی است و در وقت دوران کمالیست و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
ساخته و در آن کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
بر این کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
کنند و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
می نمایند تا آنکه در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
گردد و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
طول که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
دارند و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
پوست که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
طالع که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
شماره که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
دو و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
بسیار که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
علیه که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
و باینکه در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
ریش و دست که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
سرخ و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
ملکه که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
سجودش و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
بما و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
را و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
مستحق که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
از همه که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است
یا حجتی که در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است و در کتب کمالیه است

سورخهای کوچکند پس رنگه پر غایب بماند پس در قاعه احسن گفته که بچین رنگا درین بایست که از سر گریز ندانم نفع سفر را این قول قصید که در وقت که بعد
 نه الی این مرض در ویدین مطلق ناید پشت بگویند جلوه خاص میکند بعد حکایت کرده که صاحب سفته شده در راه جام و در حال احوال که او در کتبش میسر است
 هر گاه رفته است شود در سر با عرض میکند پس باین سر معلوم که در آن محتاج شفت است و آن مرد را از تمام جاده برود و از امر باقتدار بفرقه نشانی کرده و بعد
 وقتیه سر او خود و در غایتی از این صحت یافت و مطلق سفته صورت بدست یافت و باین طریق که باین صحت دست داشت و این امر بعد موی ایچید کند تا این امر
 آنرا ظاهر شود بعد آن حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 کند و گاهی برای آن که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 تا آنکه سر کفانی شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 صفتی است که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 و چنین برای آن که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 که هر گاه از آن که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 کند و بعد مطلق کرد و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 آب طبعی شش شش طبعی و در حجاب است بر ساقین که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 او در کمال و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 لیکن در کتابی نیده ام حین برای این مرض او را کتاب شش شش که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 تحلیل کرد و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 خطی و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 اندک در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 بعد از این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 زنگار در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 ترک ناید و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 صحت یافت و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 بمنزله و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 طالع ناید و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 همان قول در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 نه در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 هر واحد در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 برای و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 بعد مطلق و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود
 آنست که در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود و در این صحت یافت و از آن ندان شب بر وزن براید و در کمال از نوبت حاجت میسر شود

نسخه دوا

[illegible]

